هفت گلشن

HAFT GULSHAN

By

Kamwar Khan

Folio	:	267
Subject	:	History-India
Illustrated/Illuminated	:	-
Script	:	Nim Shikastah
Scribe	:	-
Date of transcription	:	19th Century
Condition	:	Good
HL No. 97	;	Cat No. 541

A general history of India from the earliest times to A.H. 1132 = A.D. 1719.

Begining :

الحمد للّٰه ربّ العالمین و العاقبة للمتّقین که قدرت بالغه الخ.

Muhammad Hadi, who is not to be confounded with the continuator of the Jahangir Namah, was a retainer of prince Rafi-'ush-Shan, at whose recommendation – so he tells us in the second volume of the Tadkirat-us-Salatin-i-Chagata, fol. 337b (noticed hereafter) – he received the title of Kamwar Khan and the office of Mir Saman to that prince's son, Muhammad Ibrahim, in the second year of Bahadur Shah's reign:

راقم این سانحات حسب العرض بادشاهزاده والا گهر شاه رفیع الشان بهادر
باضافه صدی ذات بیست سوار و بخطاب کامور خان و میر سامانی سرکار شاهزاده
محمد ابراهیم سرمایه آبرو بدست آورد.

Dr. Rieu, who, p. 274a, confounds the author with the continuator of the Jahangir Namah, is also in error in his "Additions and Correction" in holding that the author was a retainer of prince 'Azim-ush-Shan, and that at his recommendation he received the title of Kamwar Khan and the office of Mir Saman to that prince's son. Muhammad Ibrahim was the son of Rafi-us-Shan and not of Azim-ush-Shan.

This copy exactly agrees with that of Rieu, p. 908. See also Elliot, History of India, vol.viii, pp. 13-16. Dr. Ethe, India office Lib. Cat. no. 394, notices an autograph copy of the work, written by the author in A.H. 1136 and finished in the month of Muharram of that year.

The Haft Gulshan is divided, as its name implies, into seven Gulshans (rose-beds), some of which are sub-divided into Gulbans (rose-bushes), as

followes:

First Gulshan – in three Gulban.

1. Kings of Dihli from the earliest times to Babur, fol. 5a.

The author at the end of this Gulban expresses his desire to write a second volume devoting it to the history of the Timurids from Babur to Muhammad Shah, انشاء اللّٰه تعالیٰ مفصلاً و مجملاً کیفیت این سلاطین . . . تا حالت تحریر که نوبت سلطنت به ابو نصر قطب الدین محمد بادشاه بهادر شاه ولد جهان شاه ابن بهادر شاه غازی رسیده بتحریر در آورده جلد دوم مرتب سازد.

2. Sharqi kings of Jaunpur, fol. 112a.
3. (Wrongly called here گلبن دوم), Kings of Malwah, fol. 117a.

Second Gulshan – in one Gulban.

Kings of Bengal, fol. 162a.

Fourth Gulshan – in six Gulbans.

1. Bahmani Sultans in the Deccan, fol. 165b.
2. Adilshahs of Bijapur, fol. 189b.
3. Nizamshahs of Ahmadnagar, fol. 212a.
4. Qutbshahs of Haydarabad, fol. 228b.
5. Imadshahs of Berar, fol. 235a.
6. Baridshahs of Bidar, fol. 236b.

Fifth Gulshan – in two Gulbans.

1. Jams of Sind, fol. 238b.
2. Rulers of Multan, fol. 241a.

Sixth Gulshan – in one Gulban.

Rulers of Kashmir, fol. 245a.

Seventh Gulshan – in one Gulban.

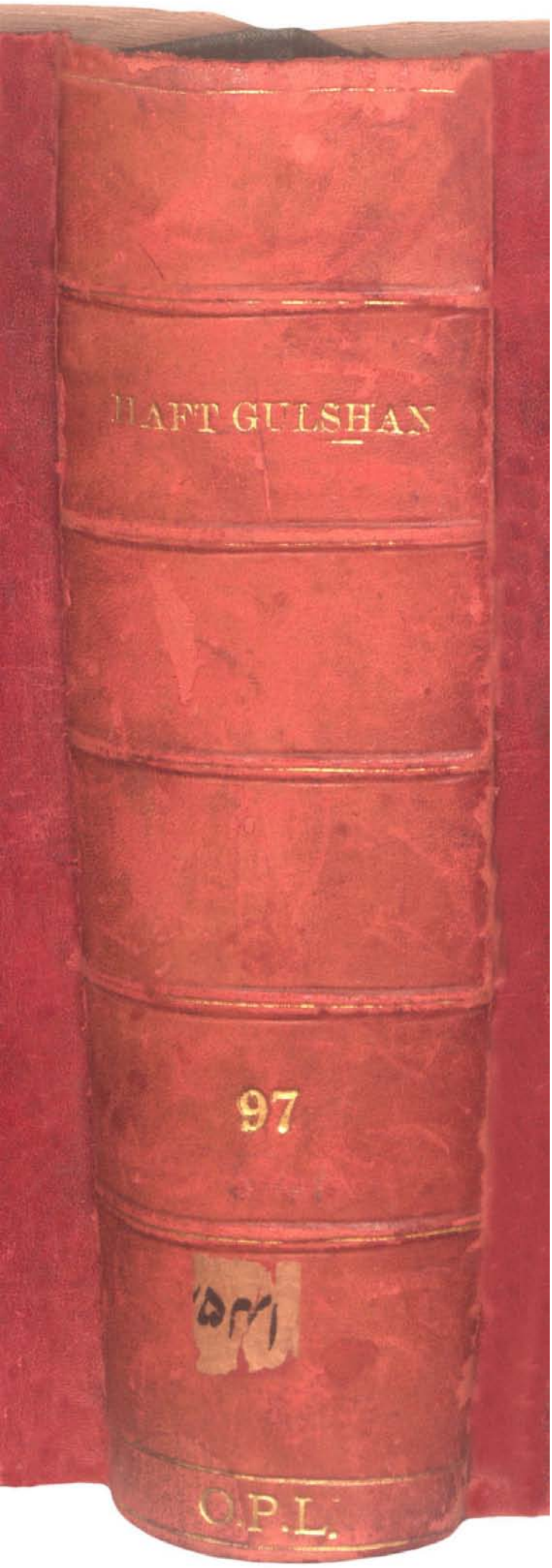
Indian saints, fol. 255a.

Severals extracts translated by Munshi Sadasukh Lal are preserved in the British Museum, Add. 30,782, fol. 3-60.

An index of the contents is given at the beginning of the copy.

The Ms. is in a damaged condition.

*****


HAFT GULSHAN
97
O.P.L.

97
J16
C.541

P.No.3773

KHUDA BAKHSH O.P. LIBRARY
PATNA
Prog No 3789 (Old Series)
Date 19-7-1955.
Section Manuscript.

فرمان همایون شرف صدور یافته

دارالخلافه

بنام رهوار لشکر ظفر اثر

چون در این ولا که رایات ظفر آیات ما

در ... مقام ... است

و ... بر ... مقرر شده

که ... بر ... بر ... بر

از میرزا نواب

هو العزیز

فهرست کتاب هفت گلشن

گلشن اول — گلشن دوم — گلشن سوم

گلشن اول در ذکر
پادشاهان غزنین
و ذیلی در احوال
۵ ورق

گلشن چهارم در ذکر
پادشاهان سرقی
در جونپور
۱۱۲

گلشن اول در ذکر
پادشاهان گجرات
۱۳۵

گلشن چهارم در
ذکر وزرا و ارکان
خاندیس
۱۵۵

گلشن سوم در ذکر
پادشاهان مالوه
۱۱۷

گلشن سوم در ذکر پادشاهان بهمنیه
۱۶۲ ورق

گلشن چهارم در ذکر ملوک دکن

گلشن اول در ذکر
سلاطین بهمنیه
بیجاپور معروف
بعادلشاهیه
۱۹۰ ورق

گلشن چهارم در ذکر
پادشاهان قطب
۲۲۹

گلشن سوم در ذکر
پادشاهان برید
۲۳۵

گلشن چهارم در ذکر
پادشاهان عماد
۲۳۶

خ

گلشن ششم در ذکر باد و سامان کشیدن

گلشن هفتم در ذکر مناخ کردن

و اکار عطام هند و ستان

۲۴۵ ورق

۲۵۵ ورق

گلشن چهارم

در حلس

گلشن اول در ذکر حلس چهارم در

ناک ہاں سندہ ذکر ناک ہاں

معروف بجام ملتان

۲۳۹

۲۴۱

KHUDA BAKHSH
ORIENTAL PUBLIC LIBRARY
BANKIPORE
1891

ربنا یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین کرم قدرت بالغه وحکمت مارا که سبحانه
تعالی وتقدس ذاتی ست نیازا بسخن وسخن را ممنع لسان ساخت وفهم
دلهارا کلید خمیازه غمام وکیاست کواینده تا بزریعه این آلین
مُحاکی رسالی قدرت نامساعی کسه لسان شیری
بیان عیدت لیکن ما بوحدانیت فرد کارخنی وعدس
تعالی انسانه که قال سواسی احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم
یکن له کفوا احد خصه احدیت لوست کیاساخت وما قدار
نبوت ورسالت سرور کائنات منوح موجودات خلاصه
اولاد میان که نازل رست در رسال اولولاک لما خلقت الافلاک

للدفلک صلی الله علیه وآله وصحبه تحلیه ایمان وایقان محلی
ومزین گردد والله یهدی من یشاء بغیر حساب
نظم
کلی خوشبوی در حمام روزی : رسید از دست محبوبی بدستم
بگفتا مشک یا عنبر که هستی : که از بوی دلآویز تو مستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم : ولیکن مدتی با گل نشستم
جمال همنشین در من اثر کرد : وگرنه من همان خاکم که هستم
پس چون مرا این معلوم شد که علوم مکتسبه را در ایجاد طلب به
کار خواهد آمد این احقر العباد سالک بن سدید وسعود وسیوسی
سلمه الله تعالی شروع نمود بمطالعه کتب تواریخ سلاطین
وسیر اولیاء کرام رحمهم الله تعالی تا بحال صورت وصنعت این کتاب
گردید امید است که خوانندگان این اوراق را در خواندنها عاقل
و خاطب نموده از ذکر خیر خود فراموش نکنند و دعای خیر
بعلی ما از خود مخصوص خواهند در روز ملاقات
و بحال حضرت محمد علیه السلام ما جری لآدم للکوه والسلام

وما فيها دست حاکه و نقش کمال من علیها فان ویبقی وجه ربک
ذوالجلال والاکرام بر لوح دل مرتسم و منقش گشت موسی از
شنیدن لذیذ بخاطر نامه پای سعی و جهد در وادی مصابرت پیچید بتقلیل
مجمل لذا قطاع اقناع مفرغ گنج کاشانه وقوس بویا سلانه
اردوگاه سیلی ارباب شروت پیشه وفان خشک سالی
خوشه لذ کاسکه دولت بوق فروم کرچنیه ازرق خاطر
دست مسیله از سر نو تارک وشق کهنه از سر جوال سلا شعل فروم
حواظب مفرغ سیر صفحه اوراق کتاب بلاد کلک ازراق حمیر بصور
کعه وبفحوا له کریمه لیس شکرتم لازیدنکم ولس کونتم لان عذابی لشدید
در نفس زبان بسکر ایی بعمتک کله در گنج قاعه لنحتی بتقبح
حالت اولیا واتقیا و برخی با حوال کرسکان عالم فانیه بهینی
ذریعه نجوت وموسای بشر بسری بحوبا وجعل الواح احتاج از
ازهر ذکره الواب لباب نخوت وغرور مجتنب بعه لو کروت

از طلان طلعی تکاسید که بیک ناگاه فلک بیمهر و خرخ بیمدار در قصد
این مسکین و ارادت کمتر کمین کرد که خود را از فهرست ارباب حواس قلمزد و
بر آورده در گوشه خمول خزید کمر بست و بغمی شدید و الم صعب گرفتار
از خواص رفیق و محارب مخلص مواثق گردید حتی که قوم
چه کنت وحده تو بیم روحانی بس بحر خرخ صرا افاد صباح یکشنبه
جمله بسوختن و الم لکانه نه دل در خسته اقمه اعصاب خاکستر گشت
چو بهای خون لذت رطال و حسبنا چشم کلام کلیه فی جامه
صبر بالله خون تنک آمد لحه از دست برادر یکدم آرام گرفت
دلم کرد غوغای نزاع میکرد محزون پیر زالال در نوحه افتاد و نفیر نوش
بی تعلق غیر محزون بحزن های کهربای بال بشریت حاکه نوحه
گونه فی بار بهای غم افتادیم و های بر نخیزان حرس
فرو فرستم و دست اشنای بر نخیزان برخیز بعصای شکیب
برخیزانم صدمه غم لنبای مرا فکند و چه لاکه در طلب بیاور

بلاغ حال خصم دل از غم جگر سخت ۰ برگ چین نعم کن
در دل نالم ۰ این بار دل از غم خم میکند کمانی ۰ در حیات
ناکسیای که فریاد رس خرد آمد و دریوقتی صبح که دلهره سحر است
نوبت سحاب مکرمت ناصیای پیاپی و ابر فیض سحاب الهی پرده آمد
سروش غیب درس خوانه و الهام للدیب ارسال نمود که زین کوی
نومیدی چه نشینه بخرد و بدر کنج ناکامی چه خزیدن تعال که
امین درگه ما در که نومیدی نیست ۰ بشتاب کتابی بپیار که غم
دلم تو زدایی گفت و نشان دلبر از تو یافتم و مژده مانی دلبر مرت
بخش مستظهر و مستبشر گشته بجانبم و کمر همت بخدمت خوشحالم
قلم را بر صفحه کاغذ مکالمه در آوردم چند نامه و صباحی بی
اعانت غیری با منتخب دلچسپ و انیق از تواریخ و تحریر مضمون
اعراب و نوادر حکایات ظریفه که عرائس مضامین را
بلباس نو در آوردم و صالات سلطنت و فرمانروائی اولاد امجاد

صاحبقران امیر تیمور کورکان را مجمل و مفصل تجربه اوقات کمال سرشت
زینت و رونق این صحیفه سرنوشت ساخته و این تاریخ را بهفت گلشن موسوم
گردانیده هر گلشنی را بچند گلبن ارایش داده که جویندگان اخبار و
تشنگان آثار بهیچ سرچشمه از سرچشمها که ضابطان دولت
باستانی فایز شوند امید است که بخواندن مجلس مجلس هر گلبن این نسخه را
پیایه حسن شمرند و بخوبی نقاد دل سخن و مصحح طبع
نکته دان این گلشن نوخاسته و گلبن تازه نهاده گلشن اول مشتمل بر سه گلبن
گلبن اول از گلشن اول در ذکر بابها و نوشتن
و دیباچه گلبن دوم از گلشن اول در ذکر بابها از شرح
گلبن سوم از گلشن اول در ذکر بابها از مالوا گلشن دوم
مشتمل بر گلبن اول در ذکر بابها از گجرات گلبن دوم
در ذکر برادران خانجهان گلبن سوم در ذکر بابها از دکن
گلشن سوم مشتمل بر شش گلبن اول در ذکر سلاطین بهمنیه

بهمنیه کلس چهارم در ذکر بانیان بیجاپور المعروف بعادل شاهیه
کلس سوم در ذکر بانیان احمدنگر المشهور بنظام شاهیه کلس
چهارم در ذکر بانیان حیدرآباد المعروف بقطب شاهیه کلس
پنجم در ذکر بانیان عمارالملکیه کلس سیم در ذکر بانیان
برید به کلس پنجم متعدد کلس اول در ذکر بانیان
سنده معروف بنجام کلس چهارم در ذکر بانیان ملتان
کلس سیم در ذکر بانیان کشمیر کلس نهم در ذکر سایخ
کرام و اکابر عظام هندوستان کلس اول متعدد کلس
کلس اول در ذکر سلاطین جهابذه جلادت شعار و سلاطین اسلام گزین
هندوستان جلوس نمضی لذ چون زمانه تاریخی است قدیم و دیباچه
آن کهنه رکمت و کیفیت بحر آن چنین، مورخان و مصنفان
اکابر ثبت و در تمیز ذات آن بحر عالم الخفیات والله سبحانه
رسالانه رسالوا الی بر و عرضان و قایع اکابر توصیف حالات سنجیده که

پرده که در عهد او قریب بیاض قصبه و قریه آباد و سبز و معمور
از رو با قتمار و لرار شد نش مهابلج نام یکی از اولاد حکومت
بعد از نوبت کید و نجوم و طبابت بظهور آورد و خلایق را بکمال ریاضت مصور
ساخت و بلده بهار بنا کرد با جمیع فنون معمور بود و در آن ایام
بی نظیر بود از ضرب آن ایمان نکرفتی مشهور آمد بلغه زرد
جواهر و پیلان بسیار ماوطاکه مصالحه نمود و در آن کوه اولاد کرشنا که
رستم لحه بود نشان بشد حکومت یافت و کابل و زابلستان و سنده
در آمد و بالجمله نام بلغه و ولایت مالوه در قصص و در اسامی قلعه کوالیار
و بیانه لحه ات که لوت و عالم موشوح از و اشهار یافت
او کهلنوتان سلار دکن آورده در کوالیار سلاری خت و بلغه از بعضه
سلاری خت بشر پیشو پیلی پسر از سدس بلقب
و کالیر و کوند واله ثانی رحه سنکلات متصرف شد در عهد او نام
زمان نوبه صنوجه بهدوی رسید بغه از صد و بیست سال مدار قرار

ولد اکبر او **فیروز شاه** جانشین وی گشت چون از فوت پدر
زمان سلطنت صنوبر صعوبتی بود از اولاد او ولد ایشان
آمد و فیروز شاه حقوق تی رطاق بهاکر ملک پنجاب شاه صرف و ادا صه و
جانشینه بر شاه ادله ملک ساخت و ما عهد کیتبا پنجاب در اصف و شاه جهان
مندلو چون رسم جهان پهلولان سند و پنجاب و ملتان شاه کرف
فیروز شاه در کوهستان جهار کهنه کرچه جان تقابض لرواح
مرت حکومس مال صد و سی و هفت بود جهان پهلولان
حکومت پنجاب **نبسودج** نام شخص سیصد مال
او بزرگ شاه و دلدوم بود مکالمه و دل خرصرف و
تعلیم برهمن پرشت از عصر او رواج یافت و ملک قبوج
احداث نمود تخت گاه ساخت جمعی الشهریه و بخارا رسید
معاصر کیتبا او صد و پنجاه سال سلطنت کرد در گذشت از او سه پنج
پسر ماند ولد اکبر او **بهراج** نام بجای پدر نشست ملک بهراج

بهراسح لاک حصه کپیدسالی نام برهمنی از کوهستان سوالک برو خروج کرده
در محاربه لودی اتباک لودی مدت فرمانروای اوس وسیصد سال بود
کپیدسالی سحاب اوست معاصر کیکاوس و کیقباد و اطراف انها
میکرد قلعه کالیجر بنا کرده اوست **شکل** نام مصب رکپیدسالی
خروج نموده او را منهزم ساخت بر ملک بنگ و بهار مستولی شد و تا لکهنوتی
و احداث نموده اوست که تا حوالی بنارس ملک او بود فرمانروایان بنگاله
گویند شکل چهار هزار فیل و صد هزار سوار و چهار صد هزار پیاده
بهم رسانیده در عهد افراسیاب سازش کرده بجنگ افراسیاب بیرون
و نیسه سالار خود سالاجی چاه هزار سوار بجنگ او فرستاد شکل
مقابله نموده سک طرف افراسیاب دیگر بار خود رسید شکل را
هزیمت داد و تا لکهنوتی همه جا تاخت کرد بنگاله بخراج آمده
ملازمت نموده افراسیاب او را بمالا خود بتوال برده سر بسر تیغ
کرد نشان او صد و چهار پای منجنیق که بعد از و رتبه نام

پسر کاک سد جب بنا کرده و سالار نام
ساک حکومت کرده در کرت در ایام سلطنت مهراج نام از قوم کچواهه خروج
نموده قوح را متصرف گشته سد جب بنا دولت ایشان را الی الان
ایشان متصرف و در آنجا پس از مهراج ساک فوت شده حاصر کشته نوه
ایشان متصرف و در آنجا پس از مهراج ساک فوت شده حاصر کشته نوه
کیسو راج نام خواهر زاده مهراج حاکم کوه حول در ایام سلطنت رستم
کشته شد نوه دولت ایشان و بهره بیانع متصرف و قلعه حصول
بنا کرده به ارک نام شهرت کرده تا حال در دست اولاد ایشان و در عهد
او لکهران و افغانان دولت مابین کمال وقعه را متصرف گشته حصل
وسه ساک حکومت کرده در کذشت حول او را پسری نوه جی چند
سپاه الدکیسو راج برخاسته از ظلم او بستوه و ویران کرده بعد از
حکومت مصمت ساک بهادر الوار دهلو حاصر بهمه نوه بلاور ساک دهلو
بسد جب بست بلده و سلع بنا نهاد فور نام لذر اجهاج کچهاوه
باد شاه حک کرده تا وقت اورنگ و غزو نام بهره سنبه سرار اطاعت

اطاعت پادشاهان ایران چند سلطان سکندر بر سر او لشکر
کشید و فور تا بلخ استوار کرده چنانچه از اخبار سلطان سکندر او را
کشته بود باز نشست و در این ایام در دکن نیز رایان عمدا بهم رسیدند
کلیخید نام کرکلیه که نباشد او است بیجی نام کرده بیجانگر آباد
کرده اوست والیه بید نام که قلعه بیدر ساخته و قوم بیدر در
دکن بسی عمر مشهور از نسل اویند در روزگار سلاطین دهلی بود
از او اخبار شنیده بعد از فوت فور سنمار خید نام حکومت
وبه کو در زمان کس برسالهٔ فیور سالار و بعد از سلطنت معالسال جور
نام خواهر بالعه فور بر و خروج کرده او را مکر و بر تخت سلطنت نشست
با اردشیر بابکان معاصر بود رزوجواهر بسیار و پیلان کلان بسیار
اردشیر فرستاد و نوباغ ها طرح قلعه ریکاد میکند بعد از او
خید نام پسر پس سلطنت بر خود و مردم آنجا بود در عهد او
مواک طوایف ذکر سلطنت بالعه بکرماجیت بالوی از قوم تونور

بباس تاجری در عهد اس بهند رسید گویند در آن ایام فیل
وحشی در نواح فتوح بهم رسید، بر روز جمعی از متردد ینی را
پیاده میساخت بهرام گور تنها بر فرق او چوبه بیک چوبه تیر هلاک
ساخت و راجه در هایا ممنون او شد پیشکشها لایق گذرانید
و کلچه بعد از نوشتار در گذشت قلعه کالنجر از مخترعات اوست
بعد از او سلام دیو نامی از قوم ساهو بر تخت سلطنت نشست و مار وار
را از تصرف قوم کچواهه برآورده قوم خود را بآن ملک آورد لهذا
لکهنوتی را متصرف شد پایه کالنجر را محکم ساخت و حرمسرای
و بعد از پنجاه و چهار سال ماند دیگران از جهان درگذشت معاصر فیروز
ساسانی بود بعد از فوت سلام دیو پسر ما پنجند سیصد و سه بر
تخت فرمانروائی نشست و از فرمان سلام دیو اثری نگذاشت در
عهد او رایان هر طرف زور آورده مملکت او گرفتند و ما پنجند در
کوهستان کونبلمیر سکونت گرفت و بزنانا شهار ما وجا بجه او الملک

او تا حال در آن کوهستان راجه میکنند و در آنجا رانها
رانا ملقب است و سردار جمیع راجهای هندوست و بعد از او
انند دیو راجپوت در مالوه خروج کرده تا الهباد و مرهٹه و دکن
و برار متصرف شد و قلعه مانپور و لاهکر در عهد او بتصرف
مالدیو
سلطان محمد درآمد و صاحب عسکر و پرویز بود در همان سنوات
از آنجا نیز خروج کرده دیپال و قنوج را گرفت و الی ملتان قنوج
رسید که از قسم تنبولی سر نداد خانه دار و منصب دار خانه دار
سازد و خواند و پیله دکر خصوصات از میاس نماید
مالویو بعد از جهار و سال در گذشت بعد از او در برنس راجه
بهرسنه و تا طلوع اقبال اسلام محمد در مملکت مندو سال راجه عظیم
آنجا بر جسته فرمانده ممالک جمیع که در زمانی که سلطان محمود
غزنوی بهند و سال در آمد در قنوج **کوره** نام و در میرته و مهابن
کلچند و در لاهور **جیپال** و در کالنجر **بجرای** و همچنین در اجمیر

اجمیر و مالوه و گجرات و کوالیار رسانیدند فرمان رفت ابوبکر که احوال انها
قلمی تاریخ سنه بنا علیه شروع در وقایع سلطان سلیم
فیماید مرحومید ها بعد اخبار پیوسته نامه که اولیس کسی که از اول
لسلام قدم در میدان نهاده است مهملت تبیین الی الاصغر
توصیف این کتاب آنکه در سنه اربعین اربعه بحریه نبویه صلب
بن بابر الی الاصغر که از مراد کبار بود بعد از جلوس و وفات
و ناباب از میدان دولت و باکوار جنگ کرده و حواله نموده
جاریه و غلام و غیره که سالها بخزانه شان فرمان شنید که
مرحوم جاب تمر و منصه ابو عبد بن زاد الله که حاکم آن بود
منهیان کنایند ان بارگاه جمعگی منصه حاکم شده و بعد از
سک بافته و جمعی کثیر قوتان رسیده چون انجبر سلیم زیاد
رسید طالع میشد سلاطین و رسانی تا ابو عبد الله بیاصه
بیاورم بار خزینه از دل سلیم ان بارگاه پیوستان سلاطین

بر لاله عمل ضمور مسدود شان وکابل وسپاه ورو سوران
مصروف شده لاهور که بلاجه احمد خوش وارث چند مرسه فوج
خود را بر سر انها فرستاد مصم خلیج وغور وکابل بعد از فعال
پیوسته و در بیجاه سوار حک با کفار کوه غالب آمده در همان ایام
میان لاهور وکفار گکهر صحی نوشته بر گکهران مانع فعال
صلح کوه لمعات مالیان ولاکر اسه وقوم خلج را به
ایشان شریک ساخته که محافظت سرحد نمایند و افغانان
حصار بیشه محروم بخیبر رخت شده وروه را مصروف گشته در
عهد ملوک تیموریه بگرفته شده مراحمت ایشان لاهور را لهذا
تاخت وتاراج سامانیه مرا وله الی الخ بجا سنده
وبهانه لوده وروه باعتبار طول از سواد بجور تا قصبه
سواد وباعتبار عرض از حسن ابدال تا کابل وقندهار
چون نوشت حکومت غزنین بالپتکین رسیده سبکتکین

که سپه‌سالار روم بود اکثر اوقات بر بلخان و ملتان تاخت آورده
اسیر و نهب میکرد افغانان خاجر که مار الله بهانه ساخته و
شیخ حمید که در میان افغانان صاحب اختیار بود پیش آورده
منصب امارت یافت و در اندک مدتی بعهد ملک او نموده بعد از فوت
الپ تکین سبکتگین قایم مقام شیخ حمید بغام داده که حوالی
طالقان مسلمانان را در حیز تاخت و تاراج نهاده بودند مراحمت حوالی
اینها نیز سبکتگین ملتمس او را صبط نموده بعد از فتح جبال
اقطاع ملتان را نیز بایشان مقرر داشت لهذا سلطان محمود تکلف
قتل پدر قبایل افغانان را مشهور کرده بنده سردار ایشان را
تنبیه فرمود و ذکر سلطنت امیر ناصر الدین سبکتگین و افعال اخیار
و آثار او که از حیز سبکتگین غلام ترک زاده سبکتگین مملوک
الپ تکین و الپ تکین غلام سامانیه بود چون از مرتبه رقیت
بمرتبه و درجه امارت ترقی کرده در میان هر دو خداوند ملک و نزاع

نوح سامانی با بایلث خراسان فایرکن حول عهد املک نفاتکو
امرار بخارا لکس نزوالک بکس فرستاکه آشمرابج لعس سلحت موفه
او جوابرا که مضمون عهد املک نوجولک آ فاملک انس آمر حضر
عم اوت لکا پس از رسیدن جواب امرای مضمون را بشحت حلوکس
دلغه و مضمون البتکس رساله بخارا طلبه آ او مضمون کسه اطاعت
بکنه و در سنه لعدی و خمس و ثلثمائه علم طغای امرا نشته با
بزار سوار علمان خاصه خود از خراسان لغزنین بهرصت و مدد دولت
ولدت سامانی مسخر کردن حول ایجر لیسمع امر مضمون رسیدن املک مملکت را
به ابوالحسن نام داکه خونوت لشکر مالک بکس کشید در هرات
سک برلشکر مضمون امرا البتکس ماکه بار دولت کرلاب
درکذشت امر مضمون ابواسحاق ولد البتکس زا حلوکت غزنین
از زمان دولت سامانیه به سک بکس مفوض بود در ایام ایام ابو
اسحاق بعالم دکر سافت اعیان غزنین از حس سلوک سبک بکس

اولاً لغرنس شاف و بار دیگر لشکر بهند کشید و در لاهور
جیپال ولد سیپال برهمن از سپهر تا لمغان و از کشمر تا ملتان در
تصرف داشت لشکرها جمع کرده با فیلان بسیار بکنار آب سلیمی
متوجه شد و در لمغان حدود غزنین مقابله و مقاتله روی داد و
غلبه و ظفر نمایان سبکتگین را شد و جیپال چند کرور درم
و چهل فیل گرانمایه و پانصد اسب که اکثر قریب از قلاع و دیار
و نواحی و صاغونیان جمع کرده بود بسلطان داد و سلطان
فرمود تا همان ساعت فوراً روزنامچه بنویسند و بر سر خلعت گیرند
جیپال و لشکرهایش بستوه آمده حرروجراح فرستاد که فلان
گوسپند بسیار شکسته و بیمار است بجای او گوسپند چند
معتمد خود را بگزین پیش سلطان گسیل کند جیپال عوض
عهد نامه را بنزد سلطان بازگردانید و لشکر کشید و جیپال
با لشکر دیبا و اجمر و کالنجر و قنوج را بمدد طلبید خزانه بسیار و با صد

بزدان قلم طاله لنه که درحس وفات امیر ناصرالدین سبکتکین
یمین الدوله سلطان محمود غزنوی ولد اکبر او در نیشابور بود
امیر اسمعیل برادر کوچک او با مستصوبان امرا در بلخ برتخت
نشست چون یمین الدوله بدان خبر رسید که این کار از نوشتب
نخواهد پذیرفت خلاف شریعت غرا دانست که بر برادر قسمت بکنم
حوشر این کار بمقابله و مقاتله کشد امیر اسمعیل سپاه خواهد کشید
که روی یمین الدوله از بلخ بر پیچد که اگر نه اطاعت یابد
حکم با حمله حکم خواهد کرد که شمار عساکر مهیا کنند
در یکی از قلاع محبوس خواهد ساخت یمین الدوله لشکر او را دیده در قلعه
خرجان محبوس ساخت و او در آن محبس فوت شد **در بیان**
سلطنت سلطان محمود غزنوی یمین الدوله سلطان با تبدل
تمام لشکر سلطنت بر او خرد و در بلخ بنشست که شاه
نشانه فرمانروا طوس در عهد او نظم دارد چون بسعایت

بهرات و سیستان ساف و خلعت لحمد حاکم ایجا زلا
و مصحح ساخته از زلا غربی متوجه مندوستان و حدیقه آگره
مراجعت نموده و با ملک خان کرد انوفی ماوراء النهر ارتحال
سا مال محلص ساخته بوطرح دوستی افکند نخا بوستان و
فرستاده کونیز هدایای خطائی و اضا و تبرکات سکر کرد
و در سنه احدی و سبعین و تلثمایه بغزم غزا بهرات و رسیده و بلخ
حسال با هوا خواه برادر سوا روسی نداده بایله و رضه نخر فیل
صوکه حاک ایرانست سنه بستم محرم سر لشکر و بلغ
و تلثمایه فریق و اخته و فریق و لنسار بهم اوکحمد و صبح رضت
نصب بنی للروله و ملوق بغایی کنید حسال با
یا کنه نوازش ال و خوشال سر کرده بحهار مند و قندار
و خنایم بسیار بدست لعساکر از انجمله با نخه حمایل مرصع
بوکه از کنول کرد ایل مخصوص سلطان و رتبه میر لل قیمتی حمایل

اسندیاک از نجبه ترکمن یعنی ابوالفتح باج برسالار سلد
درم سرخ قبول نموده از دین ملحدة توبه نمود احیای احکام شرعی
کرد سلطان سالماً وغانماً مراجعت نمود تلفاً
در همان ایام اسفاب مرحوم فرطلب ملک خلیل بن
حاکم سلطانیه از طاق کرا سه خراسان لشکر بمرو الروذ
حاکم کهنه او را مکرر فاخر شد و ملک خلیل بزمستان
از راه جبل کرا سه تا اوصاح مملکت خود رسیح حاضر
نگشته و خیال خراسان از سر برکرد سلطان تعافل
دست نداده سه کوچ متواتر نموده احیان ولایت از غلبه
برف و سرما تلف نفوس و اموال بسیار عظیم بار
برای سلطان حرکات نصف کفته و چندان خفقان از
او دو چشید که گویند تا پنج سال که ریگ نامی از زندگانی
سلطان حاضر سلطان گفت ای ریگ بسر ما بگو که آیا

فیاتصد بمنصد بعبز خلبوه بغداد بسوء الم ترکیف خوارزمشاه سلطان قتاتر
کسانه فی وزارالحی مصدر خوارسی دلبو بکربرا خلعت خاص بخشید درصحه کنارت
رسانید و در سنه اربعه والاربعمایه بر سر قلعه سدول کرد رکوه مالیات
نکرکشید و رانو فرمان داد تا فوت سلطان محمد پسر بزرگ پادشاه
لاهور بوطاوس و در حوالی قلعه سدول بمرض سرسام خوف
کرد رکجب سلطان قلعه را تصرف و در آنجا مال وافر و مردم بسیار
دین لمشاسخه بغزنی آمد و بمدرسه ابوالعباس مامول ملقب به
خوارزمشاه سلطان نامه یعنی خوارزمشاه در خوارزمشاه سلطان خوارزمشاه
ورسال و در سنه اربعه والاربعمایه حمعی از اوباش بحکم که خوارزمشاه
رسانید سلطان محمد در حوالی خلبوه بخوارزمشاه رسالت سر حال مرکه
نبرد کرد سرحارسان والب بکین بخارج از خوارزمشاه سیر سید و بقیه
السیف کرد سلطان بخوارزم رسید و قالدن ابوالعباس را خاص یافته
سوء مزاج ابوالعباس را خطاب خوارزمشاه کرد و لقب خوارزم

محمد اسپروالہ درین شتابہ بریاضت میکنیم رسالہ اگر او را حاکم کوالہ البتہ
این مملکت آلاکو و محصول بر رسالہ بر کنار ہایہ نوید سلطان
با حضار لشکر او بر زمین و او را حاکم کوالہ بکس رسالہ رو مورخ او
التماس کہ کہ در تسلیم رسالہ درین نواح ست اگر سلطان او رسالہ
محبوس ساختہ ہمراہ ایلچو بہ ممالک رسالہ آلاکو نوانم کہ سلطان کرد بر
او تعلل نمودہ رسالہ ساختہ ہمراہ ایلچو و قرار ہا دہد کہ در تسلیم مرتاض مرکہ
در خواہ بعنوان فرستد در تسلیم محبوس رسالہ پس او نوشتہ سلطان
نخواہ خاطر این ملک بجا خواہ رسالہ اجمیر رسالہ البتہ بعنوان فرستاد و در تسلیم
مرتاض حاکم اسپروالہ در جواب رسالہ بطریق بکس فرستاد کہ رسالہ اجمیر رسالہ طلب نمود
سلطان او را رخصت نکنند در تسلیم کسر نواح اسپروالہ رسید
رسالہ در تسلیم نوابد رسالہ ہمان ایلچی بہانہ شکار بولد کہ سلیمی و
افتابہ خود را بر سر او کہ رسالہ شہر در آنجا رخصت مشک محبوس رسالہ او
بولی تمور او بہ ما رسالہ او در رخصت نکنند و رومال سرخ

یوسف حمال اکمله مورس و وزارت بخواجه ابوسهل زوزنی قرار گرفت و
وضیع و شریف بهر صنفی که بود با وجود آن اموال بانصاف در سلطنت امیر مسعود
سلاح کشید و اطاعت امیر مسعود نهاب الدوله از مرکز خلافت حرکت نمود
به سلطنت مملکت کرمان نزول نمود تولدان و دیه فراخم گرفتم در حضرت
نام خود و القاب امیر محمد را از لسان بیجه امیر مسعود برداشت
پس از رسیدن او امیر علی خویشاوند و دیوسالار سلکی و امیر
حسک میکائیل با جمعی الوف بمقابله امیر محمد حمال اکمله را در قلعه قلیج که
بحلج کوهبار والا مشهور است امیر مسعود نهاب الدوله رسید بکلوریان
نابینیا حسن و امیر حسک را گرفتار کرد و خویشاوند دیوسالار هم جوان را
بخدایگان نعمت لقب داد و کرسلطنت نهاب الدوله امیر مسعود
گوسد نهاب الدوله بعد از فتح قلعه قلیج لوکه سر او را بر کستوان پیل رفیع
و معظم خود او را بر پشت شانی گسسته و در قلب دعوی و وصلت نظر نشو
را حمل با سلطان نمر یافته کلاه بر سر او زده یکسو عاصی الیاس نمود

در آورده بود و تا او خود نیز از عهد زوال سنه تلاقی فتنتین التو
مانش کشته سلطان در حوالی ایچر نشسته احکام حوالی به پسر التونتاش
بروزن نام داد و عنایت فرمود بعد از سال خواجه احمد حسن میمندی و سه
سلطان ابو نصر احمد را که صغیر سن و نوباوه هارون بود در حوالی طلبیده
امر و وزارت بوی تفویض نمود و در سنه تسع و عشر و اربعمائه سلطان
شهاب الدوله مسعود سبزوار و بعضی قلعه سرخس که در دوره کسری
خبر ناف که حماسه سلمان در قید کفار افتاده بود سلطان مسعود
در اول سنه کفار را زیر و زبر کرده سلمان را خلاص کرده بانعام خوشدل
و از نجا بمرو آمده کوچ کرد و ذلک فصل الربیع و فرود آمد
خیر فتح الحمد حاران شنید که در سنه سبع سبعین و اربعمائه بغی
و الد سلطان تولک سر از حکم حسن سلاجق حاران و ستاند و
بدیع حاران را سلک فاحش طراحان در مقام کریزیان حمله
حسن فرو فرستاد که دیگر نرسید و در سنه تسع و عشر و اربعمائه سلطان

عبد الصمد وزیر را با او همراه کرد امیر محمود که از لاهور آمده بود و آن ولایت
با هزار کس بملتان رفته ضبط آنجا نمود و شهاب امیر ابن یار
بکوهپایه غور و ساد و حاجی سالار قلعهای سنجان لاهور و آن
ولایت خواجه امیر محمد مکوال را همراه کرد چون باب چهارم رسید غلامان
سلطان دست بخرابی در آنجا که حصار میگفت و از خوف سلطان امیر محمد
مکوال سلامت اولاد سالار شاه رشید و بر شهاب الدوله و حکام اولاد
گرفتار ساخته در قلعه کری فرستاد که گویند در آنجا امیر مسعود از کلاه
قوری در خواب امیر محمد بالصدم و سالار سلطان سالار که کوکه
شتر پر از خرد و دیبا در آسم و سعادت جوانبرناح و کتاب لامع الانوار
قابل النعم بالصدم کشم الوصه امیر محمد مکوال احمد پسر خود را بر
نامه و او را اجازت داد در قلعه کهری تربت سلیمان و لرغوی
و پسر عاجز فرزند امیر مسعود را شهید ساخت و امیر محمد مکوال از هوا
در گذشت و اما خلق خود را بسیار ملامت کرد بر طلب شهاب الدوله و آن

مکحول و دیگر قاللی سهاب الدوله کرفارسده امیر موحد همه را قبل
رسانید در موضعی که فیح دست داد قریه و رباط لاکه به فتح لام آموزم
گذاشته و تا بوبه و عمو و عموزاده با لاغری فرستاد و خود سریعی
بر سلطانیه رفت و مصر فرار کرد با بو نصر احمد موسی و او نیز
سلطان بنامه و لر مکحول جایگاه کوه سنگ در دل لام امر محمد و دولو
کوه سهاب الدوله با یازخاص لرات سنه کرسه تا هاشم و نهاوند
ضبط کرده استقلال تمام بهم رسانید و دیار لار در تصرف اولاد امیر موحد
امرا و سران سپاه سلاما الفواج قاهره بر سر محمد و دولو احمل کردن
معامله پیوسته امرا رعیتی خواسته که با میر محمد و اطاعت نمایند
ناگاه روز عید اضحی امر محمد و دیار از خرگاه کشته با فسد و هیچ معلوم نشد قاتل
کیست الا یازخاص ارلان جبدور با جانب طبیعی درگذشت و در امور مرکوز
و بی خلل و خیل مملکت منتظم و سران امور ارد در تصرف محمد و دولو
در آمد جوهر دیار و ملوک ما و دیار للهر اطاعت نمودند الا لکوقیان

ذکر سلطنت شهاب مسعود

از نیغالم ذکر کرد سلطنت او نه سال

بعد فوت امیر محمود شهاب ربیعه خاکم ابوجعفر مسعود بن امیر محمود
را که ظهار سالگی بود سلطنت رود و خود مدار المهام
گشت البکی حاجب ابوجعفر مسعود را بعد از سی روز از سلطنت خلع
نموده بحبس شهاب مسعود نهاب الدوله را بنایابت شهاب ربیعه
باتفاق مرکز کمال زرد جواهر لحه تولا بردشه بحاب ساور ذکر نخت
و شهاب مسعود عرس را تا ملمان در قصر و اوله لولات حلاوه دشل بر سا
در اثنا شغله خروج عبد الرشید سلطان محمود عرله ملمد رحمه
برجیده تبه ذکر ال کوشنده فایده نه نخشد و عبد الرشید شهاب را
کشته خود صاحب و تاج کفیه مرسلطنت شهاب مسعود و سال اول له
که عبد الرشید ولد سلطان محمود لومود موهود در قلعه لست محبوس بود
عبد الرزاق بن احمد میمند خروج محمود شنیده باتفاق جماعه ابوالفضل
ورشید التوبانش حاجب ولد سکتکین حاجب لواجر شته تلب والرغنی

نمود فرخ زاد و ابراهیم و شجاع سه کس در قلعه محبوس بودند قرعه
سلطنت بنام فرخ زاد افتاد اورا حاضر ساخته بعز سلطنت رسانیدند
و بر سلطنت عدالت کمر زد یک سال

ذکر سلطنت فرخ زاد

چون سلطان فرخ زاد بتاج و تخت کامران و در امارت مملکت کوشکی
جرجرای و داؤد سلجوقی از افغانستان بخراسان و بعزم سلطنت
جرجر مقابله او خصام نموده فیما بین جرجر کشته فرخ زاد
بافکار بار سلجوقیان کمر ریق بسیاله جوهر لاحک و رسالیه او نیز
حسک کشته سر غولان و داؤد سلجوقی و دلاوران سلاطین سلاجقه
و رسالو نعال کشته جنود امراء غولیه سلاکر فارس سلطان فرخ زاد
احوال مرتمول دهر سلجوقیان سلاخلع طاعت خلوص کلو سلجوقیان
از بال عزیز سلاطین لعمال حسد سلطان فرخ زاد بعزم سلطنت
سلسال لعارضه قولنج رو بعالم عقبی کرد

ذکر سلطنت

سلطان ابراهیم غزنوی

سلطان ابراهیم بعزم سلطنت بر اورنگ امراء

پدر رکن سلطنت بسنه خواهر سلطان سنجر سلجوقی بنکاح درآورد و
در عهد او حاجب یکی بمصر سنه سالدی سندوس فایر کفره واوار
از کنک عبور بمصر بسنه از مملکت سندوس تسخیر درآورد سال کفره
بی سوس بر بصره بعالم دکرسنا وبعد از فوت او کمال الدوله سرراد
فهم رمحمد سروی بهاوبعه بکسال از سنده لاد لاک سنه بصره و
بلاد آن خود را تحت رسانید کمر بهرام شاه کرکنه بر سلطان
سنجر بجید داد بهرام شاه سوایس نمود از سنده قول یکصد ناچار
بکومک بهرام شاه لشکر بغزنین کسید از سنده مادر خود مهد عراق و
که همسر سلطان سنجر بود تحویل جهه مصالحه فرستاد که مهد عراق
از شهرهای از سنده و کسنه سندان بیرون ولکیرو بلاد رسالس
از سنده ترغب و تحریص نمود از سنده ناچار بسیار نوازد و
بسیار و یکصد و پنجاه فیل و رطار غزنین مادر محاربه از سنده بعد
استعمال سیف سنان سکه بر عراقیان از سنده نهند کرنخت

سلطان سنجر بهرام شاه را بجای خویش نشانید و بحراسان فرستاد و خود
از پس او بار دیگر لشکر بهرام شاه کشید بهرام شاه بکوشک سلطان
سنجر ارسلان شاه را با اولاد او در سرخس محصور کرد و در عهد او
از آسمان آتش صاعقه در غزنین بارید و اکثر بارگاه و خانه‌های مردم سوخت

ذکر سلطنت معز الدنیا بهرام شاه

معز الدنیا بهرام شاه
بعد از فرمان یافتن برادر بر تخت سلطنت بنشست و جلوس نمود و اولاد خود و نزدیکان
بر رتبه حسب الحسن و علو و فضل رسانید و انعام و اکرام جزیل نمود و علماء
عصر کتاب کلیله و دمنه در عهد او از عربی بفارسی درآوردند و سبب نظم
کتاب مخزن اسرار بنام او کرده گویند کلیله و دمنه و شطرنج را هندو
برای نوشیروان عادل فرستاده بود بر رجمهر حکیم آن کتاب را بفارسی
نام کردان پهلوی ترجمه کرده و در شطرنج فکر نموده بازی که اول نموده
بازی گاو و شیر و شغال است و در جواب آن نقاشی که نموده بازی
شیر و گاو و شغال است و در زمان سلطان یادگار محمد در

زمان هارون رشید کلیله و دمنه را ابن مقفع از پهلوی بعربی درآورد و در
زمان بهرام شاه غزنوی فارسی ترجمه کرد و مانند شهنامه حکیم سلطان
ابراهیم غزنوی خدمت بهرامشاه نمود و آنرا مصور ساخت لکن سالکوشمال حال
و بابا سلیم نام و زمانه سالها بود که بعزیمت مراجعت بموطن بابا سلیم
قلعه ناکور را ممنوح ساخته عیال و احمال خود را در آنجا گذاشته وارد
غرب و عجم افغان و حلج گردید بهرامشاه بسلطان سرکش افغان
گوهرام شاه بغزنه شتافته او هندوان را از کل فرو تخت نامیان را سنگسار
نموده خود بکنه کرک و در اثناء کریاپران و التماج حسان در زمین
محمد فروف که از راک و مرکوب اثری نمانده لاکه سلطان
سالار حسین علوی را بسالاری سپاه بغزنه مراجعت فرموده
و در اواخر عهد خود نصف الدین محمد غزنوی را بقلعه بست الزرین
سوق حدود لشکام حوالی مصور عوض بهرامشاه نامزد و واقعه
یکمان کرک سوق الدین عوض را مصروف و اغمار را خلاص

کوپیالهٔ پرگ بکوری محمود غزنوی ساقی پیاله پرکن و کوکب سلطان
محمود بالباس پادشاهیه اسلام ملقب و مقید باحکام شریعت
کورحرا بکوکب محروس قرع درکشد و کوکب ملک که بتحت او
درآمد ضبط نمیماند کوکب ملک دکر مشغول صعود بازکوکب قرع دکر
پرگ بکوری ثنای شاه ساسانی کوکب ثنای شاه ساسانی بصف
طی للدیه خواند کف آکراورا از ارض طبع بوصف نکارش مشغول
نموده که نکارش آنرا از ملاحی بالباس اورا حاصل
حکیم ثنای حقیقی کسه از شراب غفلت هوشیار و بسلوک مشغول
کشته را حکم ثنای عمر طولانی نافه از عصر محمود شاه تا عصر
بهرام شاه زنده بود ذکر ظهیر الدوله خسرو شاه بن بهرام شاه
حول بهرام شاه بسلاوفا کزید پس آنه خسرو شاه در لدهور
بر تخت بنشست و نسق او لدت پرخیر علاوه لدر بعد از
بهرام شاه بعرض درآنه لدنه عهد غزنویان با تمام خول بکلور در

خصوصاً حکم نفاذ یافت و مقرر شد که بعد از یک سال کندل معمول
بوصاحب قران سعید محمد الدین و در بسیاری از ولایت عراق بوتیره
یا حاکم در کوه ال اوتیجه نیز در کوه بود و در انجا کوه نیز خاکه
در بوتیره بود کاک کنند عمارت در قلعه فرود کوه لکاری بود بعد از
مراجعت علاء الدین ترکمان سلجوقی بعوض سلامت صدر سعید و شاه
بجمع ملک قدیم متوجه عربستان و در ترکمان عربستان کرفتار علاء الدین
متوجه عربستان کشته لشکر شاه بعوض سلامت بلاد اول
پرست نهاد کس سلامت نیاد ❊ ما خلق جهان همه سلامت باد
ها ان تا نه ز شهر یک ملک ال ❊ سر تا سر ملک مجموعه سلامت باد
خسرو شاه خود را جریان نیافته محاصره کرد علاء الدین
غوری سلامت کشته بتصرف خسرو شاه در سنه خمس و
خمسین و خمسمائه در لاهور خمسین حکومت او
سنه سال ذکر ختم الملوک غزنویه خسرو ملک بن خسرو شاه چون

چون خسرو شاه فوت شد در لاهور خسرو شاه ملک بر تخت نشست و
امتمار ولدت که از طرف سلطان ابراهیم در تخت تصرف
او تاد و سلطان شهاب الدین غوری قصد تخت لغزین نکرده عازم
لاهور گردید و در افغانستان و ملتان و سند مشغول
خسرو ملک شاه صرف حبک صوف نزد و در قلعه لاهور متحصن
و سلطان شهاب الدین غوری بر خسرو ملک شاه سلسله که طفل
خوانده شد با یک فیل نامی بدست آورده مارگ در سنه
اربع و ستمایه مازشهاب الدین غوری بر خسرو ملک شاه سلسله
کشمه لاهور را بصرف در آورده خسرو ملک و پسرش را محبوس
سلطنت غوری و سندوستان از سلسله غزنویه بغوریان انتقال
نمود و بعد سلطنت خسرو ملک در هندوستان ولی خورخال
سنجه لال در تحصیل حوالی ملک غور حین غور کوه لبر که حون فیروز
بر صحرای غالب آمده از نبایر ضحاک تازی بود ریاست عام

او را بلند بالا و قوی هیکل دیده با خود رفیق ساخت و الوقت بهمراه
از فوج سلطان ابراهیم غزنوی از بخانه سلاکر فرار حسن سلطان
حکم بقتل فرمود چون بوسعید ابوالمحاسن حسن در رسید او را دید
حسن کرده فرار مرکاه مانع اعتبار نهاد و بزرگان او را بکشته
کشته صوم جلادکوت چه قسم بکشاید مدتها در حلاصیان فرصت
او را بود و مردم کشته بکشاید ابوالمحاسن حسن کوتوالی شب به
ایشان ملاقی شد او را مورد زدن بلاکر فتار آمد جلادی را دل
بر وی سوخت خنجری او را سر دار خود کوتوالی بعرض سلطان رسانید
سلطان ابوالمحاسن حسن را حاضر ساخته بقتل کوتوال
و از سر خون او در گذشت خون آن از بخارا ورشد در ناصیه او نمایان
که سر بدو کوشد، مورد سیاست بعد از اندکی زمانی امر جاری فرمود
یاد خترکی از خویشان متوفی کوتوال او سلطنت سلطان محمود
ی سلطان ابراهیم غزنوی رسید ابوالمحاسن حسن منظور نظر او

سنه بهرام شاه طاقت نیرو نیاورده بهندکی رخت و سنوالک
لشکر سلطان رحمو کرده سنه مذکور است و اخبار رسید
این عنی که سلطان رحمو بهاء الدین سام را با جمعی غوریان فرود کوه
فرستاد بهرام شاه را طلب فرمود غوریان از هند رسیده بسنوالک
رسیدند و سه ماه آنجا بودند و نیز را بصحرای کوک و شراوتی فرو
بمسال آمد علاء الدین حسین لشکر جمع آورده با تمام بلاد
غزنین رسید قلعه ماهو غور را محاصره نمود بعز الملک غیاث الدین
محمد و معز الدنیا محمد سام را به اتفاق سنه تسع ثلثین ماهو
را فروگرفتند مملکت ذکر ریض و اولاد لشکر جمع آورده و
بمنع برادر علاء الدین حسین ماکوار آمده برادر قلعه جرجال
و اندخوی غور سلطان منجر مخالفت نمود و بعز جنگ
کشته او سلطان رحم نموده باز مملکت غور ماوار را
علاء الدین درسنه اربعین و خمسمایه دیگر

ملک سیف الدین علاء الدین حسن بعد پدر پادشاه گردید و
خدمات الدین محمد و غیاث الدین سام هم رایات جهانداری افراشتند
خلاصه غیاث الدین محمد بعد از سیف الدین سام هم جلوس سلطنت
فرمود که رسید بلاد خود سلطان شهاب الدین سالار سالار
ساخته در سنه تسعه و تسعین و خمسمائه وفات یافت

ذکر سلطان معز الدین محمد سام که بشهاب الدین شهرت دارد

سلطان شهاب الدین
چون سلطنت خود رسید بلاد خود معز الدین سام معروف
شهاب الدین را حکومت غزنین سرحد داد و موجب حکم پادشاه
در سنه اثنین و تسعین و خمسمائه متمالک از قزاقرطه تا لوهکر
به تصرف آمد بلاد الحی متخصص گشت معز الدین سنجر ولیعهد نیز قبل
از سعی خود در نازل سلطنت مقام شاکر کار را ملک
سازی نزد ولیعهد خود اولاد ملک جهان نام نزل سلطنت مقام

حاکم وسیاور معروف شد و پنهور از کنار رسید و کشته متوجه
کچه و قلعه رسید و بانسه و سمانه و کهرام بتصرف سلطان درآمد سلطان
تقاضای وقت کوله پنهور را مذکور را حاکم احمد آباد ساخته قطب الدین
لشکر را همراه کهرام کرده کوتاه کوله مالک ماحص و تالپ موضع لعریس و قطب الدین
لشکر معظم کار لدنی بهمراهی قلعه مرتضی و دیسل بصوب دواپه
و رسل دگر سلطان معزالدین سام لشکر بر سر قلعه فتوح کشاده چنین
رایه لشکر ماسر صف دلاوری کرار بمقابله سلطان مسعود کرده و در
قصبه چنده و ارباملک قطب الدین لشکر معظم آنجا سلطان کوه
کهه شکافت و فضلان دلاور معروف از دو حمله بتصرف سلطان درآمد
و سلطان تا بایانش خذلان نتالع موضع ملک سورش بوصول الدین
حواله نعریس مراجعت نمود و ملک قطب الدین با لشکر ظفر اثر با احمد
مسخر حصر و با تمام ملک سلطان محمد نه سر دلاله که بمحاربت سلطان
کشته بهم و لی اسحاق از ملک فاحش خاکه خانم موفق بر اولعم

کس و شاعت سلطان عثمان خلف یافته بعرض مراجعت کوکلیدم غلام
سلطان عرض را حضور سلطان یعنی وزیر ناصار سلطان ملتان
رسیده و نیک نام ملتان را ضبط و ادا سکنه سلطان بحاره
بر دارد ملتان را کفر و ان کرها ایجاد و مراجعت بعرض رسانید که سلطان ناصر
بلدرم کرسه یعنی لدر و دلان روم ایلی حوالسم ده رسیده مصالحه نموده و ملک
صعب الدین لندسی که غلام و اوکرا نیده سلطان شهاب الدین بازدید
نموده و عهدنامه کهران را بنام غلام خود حسن کوسه گهران اصلدیه
و اثنی نامه نوشته جمعی مال یک زن را بکاخ درون او تکه و دخترانرا
گرفته و این از حسن را قوات حسن ابن علی اسمه و حسن کبیر ابهاسه
و با عهدنامه گهران بمرتبه کسیده اطوار حسن را بیان نموده و رطوط بعبات سلطان
اعمه و از حسن سر و اد گهران را دی و لی حسن ان سینه آمده لاجل خلاص
حاله سلطان فوتنام او نزد سلطان رسیده حلف و سنی و دیان حکومت تمام حاصل
کرد او عهدنامه اطاعت سلطان آمده تمام کرده و باقی حوکومت حسن و اگذاشته

ذکر سلطنت

باب ذکر سلطان شمس الدین التمش

اول که او که سلطان
شمس الدین التمش از ترکان سلطان خان بود و او را سلطان یوسف
و او را رحمی عطوف بر رعایا و لشکریان بود و سلطان
شمس الدین لشکر بسیار از ترکان خریدار و آن را رشته و پرورش داد
معامله که بورزید بر دوستی و خیر خواهی عمل کرده ماوراء النهر سلطان
شمس الدین ماشد عالم را آبادان ساخته مردم کثیر و در رعیت
و سپاه بسیار جمع کرد از اطراف و مغرب ماوراء النهر و در رعیت
و غزو سپاه تاج الدین بلدوز طمع در ممالک سندوستان کرده از غزنین حرکت نمود
سلطان شمس الدین سپاه لشکر جرار از سپاهیان شاه و رجوه و دیگر اقوام
مختلف و سپاه غوریان تاب حمله نیاورده فرار نمود تاج الدین بالکثر امرا از رعیت
سلطان شمس الدین زیاده در قلعه ماوراء النهر کرسته و در رعیت اربعه عشر
و سپاه ملک ناصر الدین قباچه را وجه و ملتان صوبه حکم سلطان شمس الدین
شمس الدین سپاهیان لشکر به تسخیر بعضی ممالک صوبه و طوف سلطان

سلطان شمس الدین کرد و فاجعه آن که بطرف ملتان رفت و در سه سال و عشر
و ثمانمائه سلطان جلال الدین خوارزم شاه از چنگیز خان منهزم گشته لاهور
آمد سلطان شمس الدین بمقابله او شتافت و سلطان جلال الدین بار نیافته طرف
سند و سوسان کرخت و ناصر الدین فاجعه محاربه موصل الدین کرد و
بگریخت بطرف دره سه و عشر و ثمانمائه سلطان شمس الدین بسیار لطف
لکهنوتی و بهار کشید سلطان غیاث الدین خلجی سالکه در انجا بود و او را
منهزم ساخت و خطبه و سکه بنام خویش خوانده و سی و یک سال و سه ماه
و پانزده روز فرمان روائی نمود و بعد از و پسر کلان خود سلطان ناصر الدین را بجای خود
نشانده والد لکهنوتی مراجعت
فرمود سلطان ناصر الدین بعد چندی با غیاث الدین خلجی جنگ کرده مقتول
گردانید و خود بر تخت نشست و سلطان در سال نهصد و یک
سالنامچه در ناصر الدین فاجعه بعمل آمده و او مضروب شده
بهرامشاه پسر خود را بجای سلطان و برادر طالب صالح و همیوز

حاکم لکهنو بی کر کلال سلطان لوفوت کو سلطان در حرث
و مانم پسر حاجه جاک کک و در سیاو و محمد پسر کوچک حوری را ناصر الدین
موکوم ساخت و در مملکت لکهنو دیا عراملک علیه الرحمه لوفات نمود و در سال
ذکر بعزم تسخیر کولسار لشکر کشید بکمال محاصره حصن دولپ والی آن
قلعه بکرد و خلق کثیر را دستگیر کرد و قلعه بتصرف سلطان قلعه و در آن
لحیه و ملبس و سیماء سمالوی لشکر کشید قلعه و شهر اوجین را کنده
و شبیه مهاکال که در مدت صد سال بتعمیر او بود لوزر صد و در خمسه
لرتفاع در سه ذرع و نیم و شبیه را نامزد حسن و در و ملبس نموده
ولی سوز سلطان ناصر لک لیه و حارصه جمالی طاب ثراه در عمارت
لشاهیه بمع آوازه سم بعض سلف و ملبس و سیماء بعالم عقبی
خواهید بدست سلطنت اول و سپس ل در ایام سلطنت حوض کلال
در حوالی دیسا کهه مصنوع دکاه حصن و حصن ایکسار کاکو و منار ه
سنگی در صحن مسجد جامع موجود است در حصن سودکا مات صلی الله علیه و آله

ذکر سلطان رکن الدین فیروزشاه بن سلطان شمس الدین التمش

در تواریخ مسطور است که
در سنه ثمان عشر و ستمایه سلطان شمس الدین چتر دولت بر سر سلطان
رکن الدین طاب ثراه نهاد و بغداد و موصل و تبریز و کوالیار و مالیه للامور
و جاگیر در ممالک که سلطان قرار داده بود در سنه اربع و عشرین و ستمایه
ریحانه حلوس و مهد نشین اقضای بسار و صبح و شهد او کوه تواریس و اللعام
و نیز سلطان رکن الدین معهود بسلطان شمس الدین طاب ثراه در
لکهنوتی نموده
لکهنوتی بازدارد و خلعت فاخره و سمور صاف و صحرای و مسجع کمال نموده
نام خواهان او فرستاده تقویت اقتدار و اعتبار او کرده شاه ترکان نام دارد
کرده و او بکام دل رسیده چند سر زن و صاحب نام کوچکتر و زیبا
سلطان را بخدمت رسانیده و این خبر بسمع اشرف صغیر و کبیر و وضیع و شریف
و بسمع ارزو منتظر ملک ارغوالدین محمد رسید لذا ناظم مهمات و ملک
عزالدین حاکم لکهنوتی و ملک ارغوالدین بکسرخان و الا ملک و ملک سیف الدین

سیف الدین کوچ ضابط هانسی با هم مواسلات نموده لوای مخالفت را افراخته
و سلطان رفیع الدین از دهلی حرکت نموده به کیلوکهری و نواحی آن مقام ممالک محروسه
از تعدیات و هم کریخ نوشته کول رفت سلطان محمد لشکری این قضیه خواجه
مضور پور و کهرام رفت از جمله امرا که همراه او بودند ملک ناصح الملک و ملک محمد دبیر
و ملک کبیر الدین وضیاء الملک و خواجه رشید و امیر فخر الدین لشکر حمد
بدست آمد و سلطان رضیه دختر بزرگ سلطان را بر سریر سلطنت جلوس داده
بعنوان نموده و شاه رکن الدین را قید ساخته سلطان این
اخبار شنیده از کیلوکهری مراجعت نموده سلطان رضیه در منصف ماه
ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و ستمائه دوی بدولتسرا و قلعه حلک
سلطان را محبوس ساخته از آنجا در محمل نشسته بدهلی بر سر قدرت
بدخت او منصف ماه

ذکر سلطنت سلطان رضیه بنت سلطان شمس الدین التمش

سلطان رضیه نصف سلطنت را داشته بود و زمان پرور از مهمات سلطنت دخل
کلی و سلطان الدوله و عهده خواجگی در سه مرکور از نیشه برآمده

لن ما کس رسخته ملک ل حصار للدی نقل رسد و نظام املک رحمی امرفت
و لعه حسب صحت مافته باز نامزد لارت سر کرم کس لعه چیز و ملک مرزا لرن
سعود روی مالوف لعراد شرارت پیشه ذ سلطان لاسلعه کسه در فکر سد بل
و تغیر سلطنت صدر للدی تاج املک مشرقی و لتوافعه سالعرض سلطان رسانیه
سلطان رسر ایشان عرفته لنهار لامور حس و لعه چند ماه که ملک مرزا للدی
لز بداول مرکاه لدر سلطان لاسلام و تاج للدی حرسه سلاطین و لاولق
قاضی مارهن سلام دریه فیلبان لیلا حس لیمعه ما عت تمو لمراسات
و نظام املک که ز ایلان رخصه لاسلعه لوه لز خاص سلطان حرفهای قبیح حارط
لسلی امراکه حراور حرسه تیغ و لمس و سمامه لوله حنگری لدر
للدور سلامحه صر که ملک قراقاش حاکم للدور حرکت لمذبوحی کفه ر سکخت
و لال شهر لدر ستم و ظلم و بیداد و خرابات کسه جمع کثر لسه و قبل کت
سلطان نظام املک رسلع و ز و ملک مضفر للدی و کیل لسلطنه سالیجا
تتبعه مغولدل حنگیزی روله ساخت نظام املک سلیمان پور رسید

صاحبقران حول اعظم ممالک اختیار دامادی سلسله بهم رسانیده او را
و اخیان ثالث شاه ولد ورسه اربعه و سمانه در صحرای حوض رانی
بحوم اوتمه اولاد اعلی رسانیده الکاه و در اندک مدت ممالک بحر الی
بلوغ بعوض فوت شده الا بعض بلاد امرچ حسین و ماکور و سنه
واحده بعهد ملک اعظم و مرادون تاج الدین تورک و سلطان
بر جم خود سالی افتاده جلدی بعضه ناصر الدین شاه حاکم بهرایچ و جلال الدین
شاه حاکم فیوح کشته و در سه اربع و اربعین و سمانه اولاد اعظم
اندک ناصر وفات یافته لکهنوتی در آمد سلطان حمزه ممالک اعظم الدین
طغان خان و ملک قراقبک و تیمور خان شاه و سنه اربعه و ستین
ممالک لکهنوتی به تیمور خان مقابل ایشان حمزه کشته لشکر مغول
باوجیه رسیده محاصره بعضه سلطان اولاد اجمع بعضه مدافعت
تمام نهضت فرموده بعول نرسیده ممالک جونپور قصد سلطان اردشیر
خرد شده بشرب مرام و نباحق خون ریختن مقتول شده

الغخان سرولات ساحب وحیر وحوالیس ماکه اختیار مملکت مرو بقول کو
وسیع عم حوزخان اعظم سلاسر جان خان صخم حقاب ماکه حاکم سیجاب
وملشان واجمر ساحی وحال اعظم الغخان ملاموردفه لکهران وقمر فلان
سلاکه با معقلان سلاهری کله لوصه تنهه بواقع موصه جمعی لدلامرا
کهنه لغخان سلاکه بر سرحه ها لوصه واطاعتی نمکوصه لذلات صرول
ساحه بمالا حوزه بسالاندو وفرزندان وحوشان وصعران
لهنان سلا حصص لکارات ماکه تا مهمات ملک لاسحام کرده سلطنت لو
لاعتلاف وافت ودرسه دکر سلطان سجانب ماکه بهر صص بموصعی قلعه
بنده سلاکرفت ولاراخی بکره شاه بسمه وتبر حال اعظم صخم فرزندان
لاملک سلا تنهه بموصه بسمه ساحب کو ودرسال دکر حاکم شاه اعظم سلا
لحدود نشتود وتنهه صوالتیان لعص کوحال اعظم صوصه لل لاملک سلا
مالش ماکه با حاتم حوفوزه لحدود سلطان سریه ودرس سال قاصد
سحاکلدس سفور حاتمه بعص لامورتهم کشه صرول سر ولسعی سحاکلدس

رسید اقطاع بلوں با ب و در سنه احدی و خمسین و سبعمایه
قاضی عمادالدین ریحانی در فراخ سلطان ناصر و منصه لونغی سلطان
هانسی روانه ساخت و ایمک سلطان سلاوفتاح ماکیور کرده
ماکه در نظر و فرسیاد و بعض املاک سلاوفر بکال ممالک کردانیده
و از والده سلطان سلاطین ساخت و در اخزانه مال و
دیار کوسلطان از و موسوم کشته اردو میل کوچ کنده فتاح
ابن سباه چون سرخان از سندبال ضمیر بر مملکت حواله نمود
سلطان با خواجه عمادالدین لشکرها فرستاده قلعه سرمند را وضبط
و ملتان از نصرت خان بر آورده حواله ارسلان خان
مراحت منصور و تفویض ملک و حواله نمود و نصر املاک در
حالت مستی از وی رعیت سلطان کشتند و کهرام سرکرد
شهادت رسید سلطان حضور فته لشکر از ضمیر ال سنده
عزم خلاف مخالفان و منصور و تفویض لواء نصاب اوتاح

جلال الدین حاکم محکومت لار مورد مرحمت و در سنه ثلث و خمسین و
سمایه مراجع سلطان از دنیا رحلت کرد و رجاله قشقایی لو
منحرف گشته دوده حاکم قشقایی مورد که رخصت مراجعت از انجا
نیز نموده بشیراز مراجعت و سران قشقایی یاغی و سعی الدین
ریحان و ملک اخوالدین گلوخان حاکم مهدی و بعضی دیگر نیز
با او موافق بعضی سلطان العجان حال اعظم سایر سران
قشقایی و سران قشقایی حاکم کنه کنکاش نموده رفتند
حال اعظم ایل ناحیه سابقا خانه بنسبت ده در سنه خمس و
خمسین و سمایه و بال نام سابقه شتر مرحوم لسار بکمک
قشقایی بعضی نموده و او مانع و حاکم سنندج گلوخان
و رکه لم ده مورد سن ایراحت سلطان العجان حال اعظم
و گلوخان امر حاجی سابقا سر لشکر بعضی کوه منحرف
گشته گلوخان شقاقت حال اعظم با ولاد سنه

سلطان آمده و در امروز قصر سلطنت بتجمل تمام زینت داده و اوان و
ظروف و انواع جواهر زینت در بست داده و جمیع ارکان مملکت های
عراق و خراسان و ماوراء النهر که از جنگیز خان گریخته در خدمت سلطان
رسیده بودند و سایری از سلطنت و ارکان مملکت های مذکور در محفل سلطان
حاضر گشته الحق مملکت کوهان از خانه سلطان سلطنت در تجمل مانده و با نواع
زینت و آلات مملکت خود کرده و سلطان در همان ایام مراسم تاجگذاری
شهر جمادی الاول سنه اربع و ستین و ستمایه اردو زد با تفاق خواجه
نصیر سلطنت اوسال و چند ماه بود کوهستان با صوم بود و تمام
محرم صلی الله علیه و آله و سلم بطهارت زنان ناموس و بنوشتن
قرآن مجید صرف او قات میکرد و کنیزی حرم سرا مسکوحه مملکت
خجند که روزی خلیفه جلیله اش لذیذ طعام برای سلطان کرده و برای خود
کشر للتماس نموده گفت بیا تا حصه خود را دهم که کنیز نخورم
خندید و گفت که قناعت نمیکنی و از من حکایات بسیار

وقت ملک وخانی بسرای حرمان وخشمهای ساحن و مهمان
کوس وفغار باحتشم مشغول بود ودر وقت سلطنت از جمع مکدرات
وفتنهایت ملک کوسی باوضوح تصمیم نقل وقیام عواطف
ملکی وتحصیل علم وفضایل وتصمیم ملکی وتحقیق مسایل شرعی مصروف
بعد ادای نماز جمعه بخانه مراجع وقت شیخ ربان الدین ملحی و
مولانا سراج سنجری ومولانا نجم الدین محمود رفته وما وجد لهم بعد ادای
شرعی کلام مصحف ملک ارکان دولت وسلطان ومحرم وغیر محرم
لصلاح مجابا بکفه سنان فواحد سلطنت اولد سنجکنام مدرس
لکار ومولانا جلال صدر حول انجمنه سلاطین سلف
بچه کار وصاحب تجربه بود که حضور او سپاه بلا ورزش
مولانا جلال صدر وارسیم سلاطین روم بهدوان بکنو ودر عهد سلطان
سلطان سیم السلطنه الشمس ملک کجرات ومالوه ودکر اکثر بلاد هندوستان
صدر سلطانی سلاطین مرور وقصه رجعت امرا در سنجران نرعت منصه

خواسته سفینه لمعارخ برای او و سنه سفارس امر خسرو ضمیمه
لال ساخت علو همه و فرستاد سال نامه بر رکوار ارضی حکایات
معلوم بود قصه محمد سلطان بعد از اتمام کارها للقلاد سال پیش
بر سال تمام و پرسشهای دیگر از ارض روحی او صه دکر آن نصایح ملبند
و قلعه سنصب و جنایات ما و تعلم نموده رخصت ملتان و دیگر
درکات آخر که نامه سلطان محمد در حضور مربوط محمد جان جمع کنر
از محاسن صحرای هند لاهور و سنه نامه باجانب پیر
بازخوان بهمن و صه قلعه را سک قاحش ماه ذوالحجه حال بحکایه
ایران به لرخون خان بن اباق خان سلاطین خان رسانیدن و بهمور جان
جنگ کی که برات و فتنه ها بلخ و کابل قندهار خان و غیره و خود
و با صیان ما و تعلق و ان ما تمام بعضی از خونسار حوکه در سوانح
سابق در حک کی سلمه نموده ها بیار معاف حال لاهور و دیگر امور
بعد از حق و نا بالغ نموده ملتان سر محمد سلطان اکابر یافته

سلطان محکوم لکھنؤ و ام ور سال و سعی و سمانہ لذ
لکھنؤ تی سحاحی سد اشکریہ سلطان ناحیہ رامک و لفیال کلال و
مال و اولاد سب لطیف و در رسش خان سد صف لعام در سنا سلطان
و رعیت بہار صعب رو و اطول مکار کی از نو پر لیتر خود را
مغیث لکھنؤ حصار طالع چتر سرخ بر بر کرف و حضہ و سکہ خود جاری
ساختن و اوضاع لسیار کہ اولاد سلطان را طلاع یافتہ اسکی موی
و زارز را این حال حضرت مالکہ ناظم لکھنؤ کی نبہ و ایمر حال سمر و ملک
تاج الدین و حمال قندہار سلامی تعین کردہ سلطانہ طول رولایہ حضرت
حون لشکر ہا ہمدگر رسیدہ از لسیار بحس و لبعد طول بعض اوقات
و لسیار از سپاہیان لشکر سلطان طول موسمہ این حال
محاربہ نمودہ کہ بحہ بر سار سید سلطان از عاقبت خیر لیت ہزیمت
کزیدن کرفتہ و نومود تا این حال را از حلول نمودہ مردوار
او سکہ سلطان ملک ترمتہ مالکری خاتم مرفع طول تعین

شانه ملک محمد ترا امارکوه کی سرانج طول میخایم عرض تمام باب و
رد شما ب ازنها معلوم کی شد که همی زمان از ارض طول میدانم
دار شما و نیم فرسخ راه بیش نیست ملک محمد ترا امارکوه الحال باجه
سوار بس باریک بیک رس فرستاد که احوال بحظر آنکه خود را
متحد رساند و سلطان را مطلع گرداند و خود با سوارین ترکی
تیز تر راه بر پیشه آمد که فوج طغول در کمال بحریه بحوالی دجوس
مشغول است و چهار ساعی از بحر راه کرانه ملک محمد و لشکر بس مقتدر
با چند سوار بسر ایچه طول باخته و چند کس را در ربع کشید
و آثار دریافت که سلطان بلس رسید طول سراسمه از عقب سر ایچه
برایت پی زین سوار شد از کمال اضطراب از آنی که کوتک
خیمه لوکرش خواست که راه حرکت بگیرد طالع سلطانی کار خود
کرد و در آنحال ملک محمد رسید بیک تیر کار او ساخت
و سرش ببرید و در جای نهان کرد تا سلطان را در آن احتیاج و خود

صباح و ورود بنارنوز و فتح و تسخیر و بعد للال فرمودکه در بنارهای
و سایر قلاع هندوستان از کابل تا بنگال و طول کافرستان تا سامد جون
بسیار لازم است که طول کافرستان و عرض بنگاله تا بحر دهلی
بقصد و تمام دهلی ماتم و شیون افتاد و در نهاد قلیچ و اصحاب
لال لنبان نقاصه مقرر که در خلوت سلطان نامزد النبی کفه قاصه سلطان
رفته معروض داشت که در قلعه امیر مکور حسب دل سلطان نیست
ساختن در این حالت شنیدن این خبر طول عمود سلطان را تنگ کرده
حکم باطلاق زندانیان عمود عم و بعضه سکنه دهلی سور و سرور میدان
کند و در این اثنا فلک مارا دیگر بنحیه دیگر انگیخت محمد سلطان پسر ارشد
ماند ه در ملتان شهید شد جهان در چشمش تیره گشت و دانش عم در
نهاد این خبر اثر کرد و دلخان شهید را حاکم ملتان ساخت و خود لنه
قلاق و در هنگام احتضار بیلی و اصحاب مختلفه مملکت در حالت مرض فوت
امیر للدین را ملک خواند و وصیت نمود که کیقباد پسر تو را خان سلاطین

پدرش ملکشاه نوشته و کیخسرو برخان شهید رالدوله سلطان
سلطنت نشانده و او را و حرسه حمس و بعلبک و سمیساط و دیار بکر
و شهرزور و دیار اللان مقرر کرد عوض از سال منتهی روز
بود مدت سلطنت او یک و هشت سال و شش ماه و شش روز
بهاء الدوله ذکر او پسر او شمس الدوله عارف و شمس الدوله عزیز و سید
مولد کرجالدت ان ان سال رالله تعالی مذکور جمله در عصر او برسند
قدم در نهاده اند سبب عصبیت اخیر الذکر عصر کوله

ذکر سلطنت
معزالدین کیقباد ابن بقراخان بن سلطان غیاث الدنیا ملش

حول حالت الی ملش رحمت حق بوب کیقباد تواخان بن
سلطان ملش راکه بنزدیک ساله بود امیر الدوله اکولوان
او را خلاف وصیت سلطان سلطنت نشانده و سلطان معزالدین
کیقباد محط رحل خود ساخت و مهمات جمله ملک بدو
سپرد و خود بکار ملک مشغول

مستعرق کشت از بهر کوه سرو قامتی پیدا نمود و از بهر ماه رخی
سرو کوی پیدا کرد محرمان و مشکبالان و خواجه کامان و نوازندگان از بر کوه
سر برآورده کوچه و بازار پر زنان ساطان ایلی نهاده محمودی و شیخ
وشاب و خلاق در کوچها مسکن نهاده ولوا و محرمه وضع از هر طرف
زنان و باغ کوبان بر سار رسیده

سلطان کرد اب فسق و فجور را حسه و در ایام سلطنت
سلطان مراد ثانی بانتظام ملک آنجا کلس نوبه کبر کنار جون در موضع
کیلوکهری باغی بنا و قصرها نهاده طرح انداخته و در سال آن ساخته
در آنجا بامی و معشوق مشکر ساند و ملک آنجا بر سلطان سلیمان ولد سلطان
الدر انجا بر سلطان و کسی در آنجا نشسته و ملک قوام الدین خلده و ولایت
وکیلدر کهبر و بحر و حسی سلطان ادرنه ملک سلیمان پاشا در سر آنجا
با تواچ مکر و حیله از ملک آنجا بر سلطان سلیمان در حالتی که
حکم سلطان محمد ثانی خاصه که در ربقه با امرا و ارکان دولت او قتل اولاد

لازم خود آمده فرمود سر بنهد و بر طرف تمام کرد سمند تیز جلو را
موقف خود ساخته و مقام خویش پرسیده و نقیبان و حاجبان
که رخود معمول کنند سازان بمراسم و تعارف آمده و مراسم ضیافت
و مهمانداری بحالت سلطان صاحبقران بکمال دل رسیده بعد از آن حالت
بارگاه خود رفت و در دل تخت و ایوان و قوالگه و اطعمه و اشربه بمثال لایق
خود ران و خویشان مرخص کرد بعد از آن موقف قرار گاه خود
امیر خسرو و موصل امیر ناصر الدین صحبتها و مجلسها سلطان
ناصر الدین از خویش محبت و شفقت پدری سلطان مؤید الدین را
بانواع موعظت و نصیحت کوشید و بر ترک شراب و مباشرت ملاهی
که رخصت نمود و در وقت رخصت گفت چند عدد از کلمات نصیحت در نوشتن
نخواهد که کلا از خویش خلل و صله رحم ما نوشکوم که در روزه و نماز
و صوم و صلوات و صوابط اسلام سست نکند و بیدار سلطنت بر جهار و زیر
کار خلل نرود و ملی را بر داری سلطنت کند که در کارهای مملکت خلل

و نیاز بملک کبیر و در بحالت ملک انعام [illegible] را معلوم گردانند
فی الجمله انتظام گیرد تخلف در صرف فرزندان و اولاد ملک ناصر و
ملک جلال الدین فیروز خلجی را که نایب سامان و سرحدار اولوس طلبند
حضانت سالسله طاکه عارض ممالک گردانند و بحکس سایر اشغال
در حال خود بمعنی حمل فراخ سلطان سر مجوف کند و
منجر بلقی و فالج کبیر و غور در سلطان او که اولاد حضانت بوکیل
از روی سلطنت نیز اند و در سر بودائی بهم رسند کمور سلطان
مغز الدین سالکه طول حضانت له او سلطان سلسل الدین حضانت
کهه بکنانی نزد و اولاد فرقه سلدی بکی و فرقه خلج که سر دار
لهنا ملک جلال الدین خلجی بود در بهار بود فرقه آمد و فرقه
هم از اک سر آمد کی ملک ایمر کبیر در سرای حبوبنا صریح
نزول بموجب و بحا سلطان معز الدین در دوصر کیلوکهری بکور و
[illegible] ی از اطباء او بحکس با حواس بپردا

ذکر سلطنت

سال وکری لو بقار املک للملک معهود

سلطان جلال الدین خلجی نظام الکری لحمد در تاریخ جوان

مرقوم کلمه کرطا نو خلج از نسل حالج خان ولد ارسلان خان

ولد جلال خان حمزه کسه پا لان ولد لوس خو که در سنه پانصد حا

ولد بلوند رز کوه سال سکونت کرفته جون سلطان غور مما لک

هند بلله تسخیر کلمه خنجان دفعه دفعه بهند وستان آمد ملازمت

پادشاه اعصار نموده حسن لقب لله سلطان جلال الدین

حلجی در سنه هفتصد و سی و یک قدم در بساط پادشاه کذاشته خروج

نعمر جلله جز سپید لحصار نموده وصف فهرا خو جرا ساخته

بهمکی حلم وحشم سلطنت هندوستان آرزو و در بعمر کیلوکهری کو

حصاری از سنک وکچ بنا کرده و مانند طرح مالک شهر نو موسوم

ساخته و بهمار مملکت معول کشته ملک چجو سلطان

کلکور تلعه سلطان ملس سلاولدت کرده مالوه و کلکور جوا

بلکه زاده سلطان بلبن با عساکر بسیار بسر حاکم
ورولدیب کرده خطبه و سکه بنام خود کرد و خویش را
سلطان مغیث الدین محاط ساخت و بر جا کرد و از آن
در صدد استیلای دیار ما و مخالفت معتمد حوالی بحر سلطان
از کلیخان لشکر خود را با فوجی از خلجیان بر لب دریا ساخته
بسر دریا خود نیز با بیست هزار سوار و ده هزار کلیخان و ملک حمید
سنگه کر رسید و محاربه بمقدمه طرفین نصب از کلیخان ملک حمید
و امیر حاجب بر جانب دریا و دیگر امرای بلبن بر جانب خشکی
از آن زاده سلطان و از اطراف فریاد برآمد که این
معظم بزرگ را بحسن حالت بسلام دیده و پیش از ضبط نعم
که بسلام مشکر امروز فرصت نداریم که بزیارت
بیائیم و بسیاری از ایشان بجلعهای خاصه نوازش یافته
در محاربه ملک هم بالکل مجروح و از انها معدود

بمعنی دیگر نقاب کوچک سلطان سلطنت سید مولانا مراد الله تعالی
خود البته بر رکاب سلطان حاضر سلطان در میان اولاد صلبیه
بانجام تمام بر وجه اتم فرمود و طرفه آن که با وجود اینهمه حلم و صبر
وقتی سید مولانا که از نسخ سلطنت او از نسخ دیگر برادران اولاد صلبیش
که در عهد سلطان سلیم سید مولانا نام درویشی بغریب روی نهاد افتاد و
بدیار رسید خانقاه عظیم ساخت و در آن خانقاه و بیرون آن مدارس و
دوایر و بنات و دیر و مسکر و بالصد و ملوخ و حدیقه
و روغن صابونی و جمع مردم شهر از خاص و عام بر سفره آن سید حاضر
فیض طاهر برجسته و بر رکاب صحبت آن که یکسر خرقه نخست یافت
حتی که جهر ضمانه لو اکنده میکند که فلان حصیر باقلان خانه از دولت و دین
موفور است که طلب و نوا کثیر حاصل بعمل می آید و قلیه حلوای لال می ماند و در عهد
سلطان عدل لکه بحکم خلق بروم زاله از حصه کرت و حاجیان ماند و لیکن
از سنه حلمان اولاد پر خواهی همه و رضا جوئی حاضر و بوجهی

فرمایه و اقبال و جواب مکس او بنوعی قبول افتد سلطان عجب ماجرا گوید
که تو معجب رفتی اولاد و اسباب و بگوکه کسی مکس فهمیدن ایشان
بر لاوری بر سر لشکر حمله کرده تدبیر ملکی نظر او بر جمله بسالت و الحاح
ساکه ارسی سوبوی خیر نمی کند سلطان حلاجه را مفوض و معوض ملک
می افکند سلطان که در بحر طمع غرق شده بود و خول مکاه سد حوله
کرد پس گفته مرا ایمکی فاسی بگوی بقول مصرعه صد بلا حول لا حول لا
سمع صیاد رود: بگوید او و سپاه مهزوم مکس لشکر عارم گزده
سه وار ده کلدن را حواله لحمه حب کوکه ارسلان سایو
الغجان بگوام نیز بر سر مهد و مال و دولت و ثروت باستقبال سلطان
آید سلطان را ما حضر و ارزانی نماید و پس بلطف ربنا علیه الله
غله از مکسار و دیگر لشکر ما حاضر له باکان حلاجه را سیاه و افطار
سلطان را در سعد و مصر ل شر شهاک لشکر حمله بسیار العدم
خسار اثبات قضا سحضر ح سیح الک دلیل و چو حوله جان

ان صور بحلبش فرو ٭ مرغ دگر حمله در آمد برو ٭ کو در ایوان بحیلت نزل
بند ٭ تا برسش از گرو ملک صفا کند ٭ مرغکی لاکو دل صور برش
یافت همان لحظه ملک فاخته ٭ پند نیارست شنود نهار
تا نخورد حیل بر روزگار ٭ صاحب فرخنده سیر کز طوطی سر مقالت
صنعتی کرد بسلطان جلیل الدین محمد ملک ٭ نوح خلیق و رحیم و رئوف بهلک
صنف فهاری اصلان ناب و مؤدان و مهمان و صاحبه و لکنه
اخلاط کلی و در صحبت عقل و ناطق حیوان مجلس بر شور زبان
ملکیت اصابت رای و ملک ناصح الدین نوحی و ملک فخر الدین و ملک
اعوان الدین غوری و ملک ضیاء صباح و ملک احمد حی و ملک کمال الدین
ابو المعالی و ملک نصیر الدین کلامی و ملک سعد الدین منطقی و برک در ایوان
طبع و حس اخلاط و سخا و سخا و عدل حکم بر سند اس و لحکیس
سلطان بعهد و تاج الدین وامر جزو برک و خواجه حسن مجد و مویه دیوانه
وامر بلبل کلامی و اجبار الدین باغی در سلک بغاوت و منهاج اوانصاف

چندین نزد جوار دمان وارد و بیاپ که بضم و تشدید فارسی لغتیست
کتابان کردان گویند غلام را نوشاکویند و این از انجا معارف
بیلم ارسوی لغت نامه و در کار خانجات دیگر کار میکنند مدت سلطنت
سال و کری

ذکر سلطنت شهاب الدین پسر خوارزمشاه

علاء الدین اول که کرد روز چهارم از فوت سلطان ملکشاه
که حال سلطنت در سی و بنی اعمام او حاصل شد حرمه بنت سلطان
نمود که شهاب الدین را ولیعهد ساخته خضرخان را مقرر کند تا بر اتفاق
امرا ال طغان عوض او را بر تخت نشانده خود وصیه سلطنت و نیابت
را بگوالیار فرستاده میت در حضور خضرخان و سایر حال گشید و
عمار کنجان پسر قیماز سلطانی که هم سن خضرخان و از بعض مادر دار
بود محبوس ساخته در وقت کشتن او سر و صورت خضرخان را
بدو نشان داد و در صبح حاضر ان دربار را
بر تخت نشانده و محل منوشاد خانم برای سلطان مستقل نصب
کرده با جمیع از خواجه سرا و دیگر حرا محوا به بلد و چوپر معین نمود

ان خطوان را بعضو و بعضی بتبار لقلعه و مالکان و زان آن بحار ها
مرکاه طلبد رفرد یولد یورا بعده خود را قلعه و در زرت و بدرس خسرو خان
مسعود کسه اورا پدر را متوفی ساخت و در اولاد سلطنت خود را مثل ان
پالیاس لدی و نفرد و جواهر بسیار در دیوان خانوس می نمود و مال محاسن را
ان را بمکه که در وقف دیوان دلایع قضات و محاسن رسید سعید را
انواع اهانت رسانید و خسرو خان در خیال سلطنت افتاد و بر صدد بغاوت
بر آمد ارقوم خود جمع آورده کشید و از اسرای سلطانی را جمعی خود ساخت
و روز بروز بر خزانه قاضی خان که او شاسلطان بود هم حراب پیش
از قلعه خسرو خان بعرض رسانید صاحب کفیه قاضی خان را با سلطان
در یافته لاف و گزاف خود را بکوش قاضی رسانید و پنجشنبه سی سهم ربیع الاول
سنه احدی و عشرین و سبعمایه خسرو خان ملعون را خاطر بر آن قرار گرفت
سلطان سعید بادا ها معروفه و خواجه ها ولد انه سلطان را با موش
ساخت و در دل با خویش و تبار خسرو خان بیجا با بهادر شون

حرمهای عالم را در طرفة العین صورت ساخت دلشکر بیکران را در
دریاچه پیکر مالک بسیر قهقار رساکه شریک افعال اولوالعزم خال
وعارض ممالک سرفراز کوه بیمن اعلک رسالت امر الله را نموده و ملک فرزانه
چون را ملک حصه پرسش عارض اعلک کرحاکم ملکان بود رعایت بسیار کرده
اخر بیک ساحت حصه بعده ماه ملک چون وقت فرصت یافته باملعار ضوحه
ملکان شد و عارض اعلک از سبب لشکر بسیار کاه صوحه استصال و حال
ممالک حرام کشور خال رواج داده بتوپ در حانجان
سلطنت با صوفیان و اکثر فرزانگان حوالک عارض اعلک روانه
ساخت و اقبال و خلاص بسیار نمایان که عارض اعلک با بهرام ایبه
ولشکریان از رسانه بعلک سرستی ضعف محاربه و قتال نیاورده در وقت
صف لشکر از جمله لشکریان عارض اعلک خانجانان و صوفیان سلک
جنگه رواه صف کرکشه و عام بحر و قلب رسد لشکریان عارض اعلک
افتاد و جماعه ملحده دلدن بجال تباه و تراز ول و فیلان خلایق

سجرمشغار ملک سعید اصبار کبار سلطنت گشته و کلیه در ولایت شهر حاضر
شده حول از اولاد و احفاد سلطان علاء الدین و فصلای ایران کاوه تخت نامی
و ثانی اکبر اسکندر بود غار ملک مقتول او و اشراف دیار ترک سلطنت
ذکر سلطنت غیاث الدنیا و الدین محمد تغلق شاه
اشهب خوشخرام قلم مورخان
مهدستان رصفحه کاغذ چنان جولان نموده که چون ملک ولد محمد تغلق آنکه
در سلک غلامان ترک سلطان علاء الدین انتظام داشت و در عهد سلطان
علاء الدین بپایه لایق رسیده اقطاع ملتان یافت و بمرور ایام بحکم اتابکی
و لیعهد غیاث کلی در چشم سلطان اعتبار کلی پیدا کرد و در مدتی که انتظام حول و نخشه
از حرام خواران کرفه بپایه والده سلطنت مهدستان فایز محاظ تغلق شاه
کی و چنان ما بمطام مملکت بر داد که متوهمان اختلال نپذیرفت و در فصول و ابواب صلح
اولاد و معمولات ملهیات خواص و عوام کلی رعایت رعیت و سپاهی کوشیده دقیقه
فروگذاشت نکرد و ملک اخبار الدین رساله که نسخه یتیم ایام تصنیف او
مصنف دبیرین ما او خواجه حمید و بی رجا حمید خواجه

سالا بضرورت ملاحظه نموده بدیوکبر رسید چون این خبر محض افترا بوده در چند روز
قلعه سلطانی رسیده وکذب این خبر بر همگنان ظاهر شد بلکه این سرکش را که
باعث چنین فتنه بوده بسیاست رسانیده بسلطان فرستاد سلطان فرمود تا او را
کشان کشان برند، در کورکهنه و مغز خوش طعی حضور بوده و با لشکر بار
دیگر لشکری کوه لوهه و ریکل و دکر فلعجات سمت تلنگ را مصروفه
و فیال و خرامی سازد آورده. ممالک سلطان رسید سلطان بسیار
در دسلکه رسیده حوالی میکاله بهصرف و نهب سلطان ناصر الدین و کبر سلطان
غیاث الدین بلبن که از مدتها در کوه لکهنوتی قریبه فوج عسکر ملازم
نموده نخت و فیال بسیار بکشمیر سلطان بعنوان برادر اول او ترحم و نموده
چتر و سر اپرده سرخ بخشیده و سنارگانو و کوره میکاله بر او تفویض
عاقوبت کار العجاب خبر عاقوبت و علاجه رسیده در سه روز قریب
افغان لوریکوت لاحق اش نموده که سلطان از کوله در انجا
نزول نموده سلطان در منزل حاش و لوسه دل مانده

سلطان محمد تغلق بن غیاث الدین تغلق شاه بعد فوت پدر سه روز
روم خواجه جهان وصدر جهان سلطان بود واز تغلق آباد متوجه دیلی گشته رسیده و
وسفید پرفیلان مایکده در بالای و بام انوار ریخ که در خانه هر که اقامت نمود
عمر محتاج نبود و در حلوس وقت سخاوت کسانکه تا ماحان سر خوانها بر
صدر بحر فیاض ملک کرور رسفید و خیر و حکومت سکاله و سنارگاؤن و
ملک سنجر بدخشی را سنا لک سکه و ملک حاجی را سوالک سکه و
مولانا عضد الدین خود حمل لک سکه بخشید و مولانا ناصر الدین کهراتی و
ملک اخی الدین و دیگر شعرا را بلک بلک سکه سالیانه مقرر و موظف و در علوم
معقوله خصوص حکمت و نجوم و ریاضی و منطق و علم تاریخ دست کلی و
و مراسلات عربی و فارسی بعبارت شکوه صنعت و بلاغت و فصاحت و علم
در قلمرو علما و فضلا تقصیر نکرده و خلق او را بمحامد و مکارم نسبت
و را و اهل حلوس ملک فیروز را بر عم خود را نایب مهلک ساخت و ملک
بیدار حلجی را بعرض حال حقار[illegible] عاع گشوده [illegible] اعمال ناصر الدین

سلاسل دولت که صنعه و کبریت کرنات و باروت کشته خرابی و ویرانی و اسلحه
تصرف کوهستانیان در لاهور سکه مس پیدا کرده بجایکه در ممالک چین
و جاوه رایج است و در بندرهای بجای طلا و نقره سکه مس رایج کرده و
صرافان هندی مس سکه را صنعه و اسلحه حربیه طراوت و نوستازه و
به تکهای رد و نقره صرف و خشت و لکهای کرورها بهم میرسانیده و بجای زر رخ و
سفید سکه مس در خزانه سلطانی مانده سلطان ارجکم حکم و سیمای
ان رسالم برانداخت و بی رونق در کار سلطنت او میدیده و در اواخر
سلطنت و بوکیر سلطنت آلارنام نهاده بحکمای حاذق فرموده که مردم و سیمای
و ریال کهنه دولت آلارسانند و محصلان شده بعض بموکه معلمان
حاکم لاهور و ملتان را در دولت آلا بیانه در دو سال دولت آلا را آلا خته
و سیاه و جمع ممالک را خیال خراب و ویران حق که مرتع سکر روباه و
شغال بود و در ان سالها تقدیر بتولد صبیه سلطان بعجه مرتبی
سحاب و سیع عالم بعضه بیت سالها پاره آلا خته کاه کشود و در

استاد مهر یار از طرف علی دولت آمد تغیر ملک و لک یار احمد صلح قرار
نخجوان کس بود و جمع خالصات دک یار بهره کرد و سکه سفید قطعه کله خوبی زد
که از اول دولت محکوم مالی بعضی کوه و امیر صدر یار اضافه طلبیده
به شفاعت گذرانید امیر لال صدیقه کجوات و دک که بعد از این اخبار شنید
بورش کرد و شمه سلطان محضر کشته هوش و خرد بباد داده پیرا
باغبان و خشکی پیرش و شیخ مالو جولدیه و عقبات غلیم و دکر از دل
یار خصلت ها داده از امرا کبار کنانه ضیاء الدین برنی حوالی فرود رسانید
قهر حرارت پیش بهار بعضی سانیه که در زیر ابدال صحبت سلطان
فرمود که امرا را ترازو و نجیب در رکاب قبا بعاقبت کشیده و ایشان دم از دل
حسن و قبح نخواهند زد و آنچه خواهم فرمود بعد خلاف آن نخواهد شد سلطان
با لوای ملک فیروز سیم محرم بر فتح امیر لال صدیقه که در ولایت ابدال و کلیر که
و بیدر و برود و کجوات بود نهضت فرمود بعد از کوچ و حوالی جیه
کجوات و دک رسیده خانخانان و دیگر یاران بر سر یاغی و

گردان بعید الحصار نشانه از سلاجه انجا بکس کرفه باستصال طالبه
سوم کرکه طغا حرا مخالف پناه برلن بعد بوجوق نهضه بمصر نمود و بس
کرده نهضه رسیده از فضای ایشان بمرض تب محرق کرفتار روز دیکر
روز کرفت و بوقت افطار ماه حرام خواندار اض محلوه بهمرسنه تاریخ یک
یکم ماه محرم سنه اثنی وخمس وسبعمایه درکنار ایسنه روز نامه عمرش
برهم کمال نفس فاتوه اموت منقضی کشت واسحاق جاری وقهاری
به بیچارکی کسیه خاکی فاکه اس لبیاب ه جال اوشت نظم زروزکار

اکر کام خویش بردار ی ٭ مرا فتاد کر نام خویش نکذاری ٭ اکر
بمملکت سانیان رسی وکیان ٭ وکر بر چرخ فرازی علم بجبّاری ٭
حه بوی هیچ کس نپری ونسپاری ٭ درینج کاخ ازان بکذری ونکذاری

ذکر سلطنت سلطان فیروز شاه
عالم وعادل

اوا دانکه بعد فوت محمد سلطان اوغلی
دیکر معظم ارو بی نفس ماسا صلاح کفته بالبتون بهادر عصر که بیجهار

سیاه بود و حضرت شاه کرا را اقبال خان کرنجه میان حوالی سهال بود
بعد چند بمرتبه آمده و خان ماهر فلک و لشکر آورده بود
حضرت شاه اورا مؤدب خانه ارباب رسالت مصروف و باد ملاز
سوار بعزور آمد آمده و میان زا قبض دراورده و سهاب الدین خان
با دیگر فلک و لشکر جرار بملازمت حضرت شاه رسید حضرت شاه
سهاب الدین خان را با فتح و قمع اقبال خان جانب پرگنات ورسنار
و گلیانه رخصت فرمود اقبال خان بروشنجوں نعره غلط اورده اقبال خان
بعوال و سیاب اورا مدبر اورده بحاب دیگر لشکر حضرت شاه
بمهمات کرنجه اقبال خان در پرگنه حاکم دیگر و جمعی کثیر از
حاکمه دیگر باطراف رفته بعد مراجعت بمعسکر سپهر سالار کلفه اقبال خان
والده خان را با اورده و ضبط
کرده سر بدیگری فرو نمیکرد کجا رای خان را عرض طرح خان و مالوجا
والده خان فتوح داده و گذشته و چنور را سلطان اشرف

خواجه جهان ولاهور و دیپالپور و ملتان را خضر خان و بیانه را
شمس خان و کالپی و مهوبه را محمد خان مضاف کرد و اکثر بحکم
پادشاه نزل و بدره مرتب سلطنت رسید و سالها اولاد ایشان فرمانروای
کل جایجه در حالات سلسله موصوف خواهد آمد اما حال اشرف
بیانه را کرد شمس الدین خان را که از خواجه کرد سنگین فرزندان
مرتب اوئند و مالوای شمس الدینخان و صارنگخان و بهادرخان نامبردار
خواجه جهان رفته بحصول مرحامازک و در لاشمس الدینخان
و صارنگخان را بخبر رسید سلطان محمود از خرد و کلان و مردان
نیان و جامه قماش موجه سلطنت را با فیل خان کرد خود جوجه
جهان در حکومت خویش جهان را بپرد و ملک قرنفل را خود
او می طلبید پادشاه کشته نعره جنبش جهان دکر خواجه یلدوز
او سلطان ابراهیم خطاب یافته بر تخت خویش جلوس نمود اما
سلطان محمود را بر دوسه بخویش لشکر کشته و کارنج خود را

کی نیزه به آخود هم رسید و برداشت ملا شیخ فرید سکه بکی فرق کشت
و مخالفان متلاشی و اوقاق بلا سجال در آمده متوجه دیار و دیار ملک
متوکل بعمار اهالی بلاد رسیده و در ممالک و خلعت خاصه و خطاب خانجهانی
یافت و بعد رسیدن دیار لحمه ایاز و در بلا بحریه که طوق حمایل نشان
سلطان محمد قرار داد سلطنت بر دوش بوکه و محسوس حق در وقت نماز
فتح خان متولی شد و ملک کش طغا خلام بمک و نوبه فتوحات نامی رسیده ما وراء ناط
عالمیان کشت و جمیع ممالک امر حاکم یافت و در سنه اربع و خمسین و تسعمایه جانجهان
بلا و رشهر کرا سنه بلا تنبیه و دفع فتنه الیاس حاجی که خود بلا الیاس بیمن الدین
ناصیه تابر حه تبار بس مصروف شده بود فتوحات و حاجی الیاس
بباکه و اله کرا بخت و صدر بحر فتن و بسلامت از خلاف دست سلطان اقبا
حال فصل بکمال و بازند کی نیک رسیده از راه کوه بسوی بنگاله
کرفته بر سر ملا حجو بود و در سنه دکر بر کنار حوض قلعه فیروز آباد بنهاد
و در بسال صبور حلیمه مصر احکم با بوله بر مسند سلطنت بنشست

انشهار عادل را بمرکب سا بلغه فتح خال که فرزند شیر اوبلو محرر دل بمکس حسن
چندگاه بعز وام رفته از امور سلطنت مستقر محروم و باز بالتماس وزرای
لشکر رغبت نموده بحوالی دیار نوقریه رسیده و لشکر و ایلات رسیده بکنار رحمان
و عمارات عالی در اتوقف نهاد سمس الدین و امغازی تعبیات بلغهای کلی نموده
حاکم کجا آنجا حول سوال از عهده برآمده بغی و فتنه عمال لل لواحی جمعیت
رسش بدین درگاه فرستاده و فرخت بملک بحث او تمرکز در رسیده اینجا
بهاس و سعاده بعرض سلطان رسید که مقدم کشهر سید محمد و سید علاء الدین
و سید محمود حاکمان ای را بصرف طلبیده بغدر کن سلطان حصار کشک
با طرف کرکیه و فرستاده بدارها و بلاقات رسیده بدینجا رسیده
و بسبب کبر سن سلطان خانجهان و وزرا در معاملات حل تمام بدانکو
و بنا بر طغیان را بقتل رسانیده و در فکر نابود محمد خان محمد خان
قابو یافته خود را بسلطان رسانیده و واقعه خانجهان معروض سلطان
محمد خان را با صرالدین محمود شاه خان خانه زاد سلطنت با و سپرده

اسباب دولت و موالس بنا بر اتباع رسوم ملوک و امرا مالی و علمای فرود
بعلوش ۵ و در سالگره فتح خان را صاحب تخت و تاج حسینه و سلطان
در سایه لطف و سعایه رحمت حق بوده پادشاه عالم و عادل و فاضل
و جامع کمالات صوری و معنوی در روم کرده نهاده و جنبه
و حلیه بوده کسانی که در سلطنت و سی و سه سال و کری بر دولت
کرده اند در بعضی و سالگی و فات فرمود حامیه و مدارس و حمام و
عمارت عالی احداث نموده بر صحیه رود کار بالکار کرده است و ماهش از
بوتاج خیر و آثار نیک مشهور بر عرصه روزگار است فوت شد در سال ۱۰۰۰
فرح بوشروان بعدل ۱۰۰۰ کرده بسی کرد کز و نشان ماند ۱۰۰۰ و کر سلطنت
غیاث الدین تغلق ۵ بن فتح خان بن فیروز ۵ بعد از فوت فیروز شاه بعلوش ۵
بنیاد اساس ریخت بسروری در قصر فیروز آباد جلوس نموده بغیاث الدین
بعلوش ۵ ملقب گشت و ملک فیروز شاه بعد از احقاق خانجهان و منصب
و نیابت خانخانان بهاکر نامبرده بالقاب کمالی برفیع محمد شاه

درگاه از سیاست حداوند تعالی فارغ گشته ابوبکر شاه را بسلطنت
برداشته ملک رکن الدین وزیر و دیگر امرا نزد او آمده جمیع
دفع فتنه خود بجنگ شاه ابوبکر شاه پیوستند فتنه او را با
ارغلدان فرو نشاند قتال واقع شد و اکثر ارغلدان تاب امرا نیاورده
سمانه ملک سلطان شاه خوشدل را که از مواجهان ابوبکر شاه بود
گسیل نمود محمود شاه در بکرکوت رسیده او را طلبید سنه محمود شاه با
لشکر بدان جانب نهضت نمود و به ابوبکر شاه چند کرت جنگ کرده
شکست داد و در جنگ اخیر بر و غالب آمد در سنه اربع و تسعین و سبعمایه
ملک بلغرم و سامانه بتصرف سلطان ابوبکر شاه درآمد

ذکر سلطنت سلطان ناصر الدنیا محمود شاه و فیروز شاه

سلطان محمود شاه ابوبکر شاه را
بعد از واقعه در سنه اربع و تسعین و سبعمایه بر تخت سلطنت تکیه گاه
اسلام خان را که یکی از مواجهان فیروز بود و در آن حدود بسر می برد
که فرحت ملک حاکم گجرات بطغیان برداشته سلطان طوغان خان

وجیه الملک را بدان نوصیف که در وقایع سلطان سکندر گذشت نوازش
و اکرام بسیار نمود و در مقام خانجهان بعرض رسانید که
اسلام خان منجمله که بلد بور رفته فتنه برانگیزد و بلد بور را بلده اسلام خان
گرداند اولیتر آنکه بر روی کار آید سلطان که بهانه طلب نصیر خان
اسلام خان را فرو گذارد و حواله جهان و زلات خان و ملک موتب
الملک حاکم مجد آباد کند و در رسد جمل و لعل و سعاده سلطان
بمتوالی سلک کشد صواب آنست که عنان عزیمت بجانب مجد آباد
و در غره ماه ربیع الاول رسیده و لعل و سعاده را حسب الحکم
اجابت کرده و نعل او را بدست خود بر اقامه رکاب خصم خاص پهلو بر زمین
مرکوب ساخته مدت سلطنت او بهزار و نهصد و سی و نه سال و نه ماه

ذکر سلطنت سکندر شاه بن محمد شاه

حول محمد شاه بعالم دیگر
شتافت همایون خان را در دار الملک سلطنت بر جلوس سکندر شاه
خوانده در همان ایام مرض صعوبت تمام کرده بعد از چهل و پنج روز مانند پدر

بر روجه کنار حوض خاص سلاحولکی خوابگاه خود ساخت **ذکر سلطنت**

ناصر الدنیا محمود شاه بن محمد شاه بعد فوت سلطان سکندر بر سریر تعین

سلطنت در جای او اگلو شد بعد پانزده روز یعنی خلاصه جهان سلطان

محمود که کوچکتر پسر دوم محمد شاه بود بر مسند سلطنت نشست و ناصر الدنیا لقب

یافت خلاصه جهان وزیر و متوجهان وکیل سلطنت و سعادتخان

بارکی و سارنگخان حاکم دسالپور و دولتخان دبیر عارض ممالک

گشته در اول سال جلوس سلطان محمود خلاصه جهان لشکر بسیاری بتنبیه

حسن ان قنوج و بهار روانه شد خلاصه جهان لشکر و پیل و توپخانه

تا بلده جونپور تصرف و در آنولا در جنب سالنه ارکان مملکت کرف و

سارنگخان پاسبانی کهوکهر حک کنند بر سمت کالپی و دلدهور سالنه بلده جونپور

عادلخان سیونه دسالپور رفت و شیخ مع عیال در کوه جمول خزید

و همدرین سال سلطان محمود متوجهان سالار دریا که از سه سعادتخان

سالار لشکر کرف و کالپی و سالار فرنود و سالار کوالیار و سارنگخان

بهمیار در دیلمکهنه اسفار شخص حمله میکنید مدت سال میان
ایشان جنگ بود و جمعی کثیر از لشکر و شهری بر دو طرف میشد سارنگخان
حاکم دیبالپور با خضرخان حاکم ملتان جنگ کرد ملتان را متصرف شد و حاکم
سامانه را نیز بر ساخته بتصرف اولیای حضرت شاه تا تاتارخان حاکم پانی
پت را با ملک الشرق سپرد سارنگخان یعنی بموجب سارنگخان از تاتارخان
ملتان گرفت لشکر فراوان فرستاد تا آنکه ملتان را محاصره کرد امیر
آنجا سپرد گریخته قلعه اوچه در محاصره افتاد ملک ناصر الدین نائب
با دکر امرا بجهت ملک حاکم اوچه رفتند چون خبر امرا بلشکر اسلام
رسید که لشکر فوج فوج گذاشته میرود تعاقب نموده ملتان را محاصره کرد
یعنی شما سارنگخان را آن حوالی نگذارید امرا رسیده محصور
کنند و همه روزه سارنگخان از محمود شاه رنجیده بحضرت شاه
قلعه عهد و پیمان کرد که حضرت شاه را در قلعه جهان نما بجهت للطافت هوا
بموجب حضرت شاه آنجا گذاشته از قلعه برآید اقبال خان تعاقب نموده اکثر

معرکه کارزار کرم ساخت سلطان محمود و بلوا قبال خان با فوج
ارلاشه و صدور فتنه و شغب بهادران جعابه تیر شدند
که از فتنیا نای اکنون ساخته قلعه بنا کرده امده فوج دیگر
امداد نفوذ و خلق کرنجه بحصار دهلی و آنده و سلطان محمود و اقبال خان
بلوه و قتل و نهب و مالوه کرده امرا حسوان برای حاضر نوبک
حضرت شاه مخدم سرادق اقبال ساخت و صدور و ارکان دولت و اکابر و اشراف
دهلی ملازمت سید عبد الله کفه در رجه قبول افتاد و روز جمعه در
مسجد جامع دهلی خطبه امرا حسوان خوانده شد و شاهجهان ماه مرکوز
لشکریان اندهه جهته خزینه خانه و دیگر مایحتاج لشکر در آنده و محصلان
جهته تحصیل مال امانی شده کفنی حوالی لشکریان جعابه
تفاصیل چیکر خانی از طرف زمیندار دیگر تعارض و قتال برادران و اقربا
شهریان و فرقه جهیرا لوخه مقتول شده و در دهلی کهنه بلوه و فرود لا
و نسری قلعه ها واقع سرحدها و صنع دیگر نهالیاج رف

برگ و سلطان محمود لا قنوح مالک بر سر آمد و کوالیار و رفتور را صاحبوران
مدت هر سنگ و پرس او ما کوله افغانان حرکت بر سر کوالیار
رفته انولدی رسانا حمه مولا جعفر کوه و بر سر بهرامخان برکه حاکم سارنگ
رفته او لا بغیر کشت و خود بکمال بهر سانده بر سر خضرخان حاکم رفته محاربه نمود
و لدر ساعت نقض عهد و کافر نعمتی در ایشان رسید و خضرخان از
اموال و فیلان و اسباب او لا مقصود کشته روبه ملک سلطان
محمود از قنوح برگشته در حصار دهلی رسید در ایام سلطنت شاه ابراهیم
قنوح لا مقصود ساخته محاربه بر سر دهلی بیاید حریف گردیده خضرخان
حاکم گجرات مالوا را مقصود در اوده بجونپور بر سر سلطان ابراهیم
به بکناه حود ساخته و افغانان لوهانی که بر سر بهرامخان برکه
حاکم سارنگ رفته بود خبر آمدن خضرخان شنیده پیش سلطان گذرخان
با لشکر بسیار دهلی رسیده خندک حصار سرخ را محاصره نمود
و سلطان محمود لدر غرم تسخیر قلعه گوالیر بر سر بهرامخان و خضرخان

برکشه بفتحپور بیالسلس سپاه درفت وسلطان درماه ذی قعده
مریض کشه بعالم دکر انتقال نمود سلطنت او بهزاران اخلاف ورسوایی سال
دو ماه بود وسلطنت احمدان غلامان برکه درفت **دکر سلطنت**
ولیخان امرای دهلی با ولیخان بود معسکر خضر وسکر تمام خضر
وملک لودیس وحصار رحان ازخضرخان برکشه ناموسوم شد وولیخان
درسال جلوس لشکر بکنهر کشه میکس کرفت درسوق سلطان ابراهیم
ملک الشرق بعزم تسخیر دهلی لشکر کشه ولیخان بمیسار سیدا دوس شه
وخضرخان که درقبولیت حسن روز بود با منصب سالار بهادر سرو سالار سلطان
ابراهیم شرقی ملک خضر مراجعت کرد وولیخان چهار روز حکمرانی کرد خضرخان
سوبب ودرقلعه فیروز آلا محبوس کشه مدت سلطنت او یک سال و سه ماه
دکر ولایت خضرخان وله ملک سلیمان صاحب تاریخ حصار فیروزه
چنین منقول کیه ملک سلیمان لله ملک مردان حاکم که یکی ازامرای
محمد سلطان فیروزشاه بود تربیت نموده مرجعه لقب سلطان

سلطان حکومت ملتان بعد او وکرف بعد قتل او ولد اکبر اش
خضر خان که تا رسته و شجاعت و سخاوت از جبهه او پیدا بود حاکم ملتان
گشت و از حسن خصائص خود از مرحوم جنوان مرحوم ملتان و لاهور و
دیپالپور یافت و در سرور ملک و ملوک او فزاوان گشت و در سنه سبعه
و ثمانمائه بر تخت دهلی حکومت و صاحب سریر آن سلطان
نهج نوشته که سید جلال بخاری را ملک مردان حاکم ملتان و عهد
و ملک سلیمان و زان محمد طاب و افتاده بود سنه خمس عشر و ثمانمائه
سید برآمد که چون سید نامه را بنگارنامه حرص بی ادبی
پس بر تخت مردان چون لباس تقوی و صلاح که لباس خوف و بکرد و شاب
است که خدا از ضحک بنده و حلم و تواضع و صدق و رحم و از خلق
حمد سلطان خضر خان نیز والد بزرگوار او مکرر الوصف سلطان
ملک تخته را تاج ملک خضر طاب ثراه بود سنه و عشر و الف
پسر خواند ملک سلیمان را خلعت ملک خطاب نمود اوضاع ملتان

سلطان مبارکشاه خطاب والی بر سریر سلطنت جلوس نمود ملوک و امرا
و مشایخ را و ظایف لایق مقرر گردانید ملک رجب بسپهسالاری لشکر و ممالک دیبالپور
و منجاب مقرر شد و در اثنا خبر رسید که جسرتهه با لشکری کهوکهر
سلطان عثمان شاه کشمیر را که به سهه روزه راه بهکام مراجعت و لشکر کشیده آمده
سلطان سارنگ را در اوچه لاهور و منجاب و قلعه جالندهر را مضروب و در سهرند اسلامی محال
را می صراکند سلطان مبارکشاه ناوجود ایام بارندگی در دفع هر سه تهه
رسید جسرتهه به لوهیانه رفت سلطان نیز به لوهیانه نشانه جسرتهه را
نهر ستلج گذشته فرود آمده و کشتیها را در جوی دریاوه سلطان تا طلوع سهیل
بوقت معهود هر دو لشکر موجب حکم سلطان ملک سکس رو در
ورد خال و محمود حسن لذ پایاب گذشته جسرتهه را سکستی عظیم داده
عاجز کرده و سلطان بلاهور رسیده اشهر را عازم بهوتی و ملک حسن را
حاکم انجا خطه دیپالپور را جاگیر و جسرتهه بار دیگر بلاهور آمد ملک رجب
حاکم دیپالپور و اسلامخان حاکم سهرند و ملک تجه در بهوتی حاکم لاهور یعنی

بیانیه نمود که سلطان ابراهیم ترقی نموده بسحاب رسید مخصص حال
خود را بر سر لاری و رسالت سلطان صاحبقران ملک محمود حسن را داد
برادر بزرگ مخصص خان و راه حوالی مملکت خود را در مقابله سلطان
ترقی رسید مخصص خان تاب نیاورده راه حوالی بوشهر و سلطان ترقی
مع حمایل سلطان مذکور این خاک را حواله بوشهر نمود که سلطان
ماه سعبان سنه احدی و تسعین و ثمانمایه مصدر و منصور مراجعت نموده ملک
فرخ صولت را که سلطان ترقی او را بمنصب بوشهر و معاونت در
سه ملکور خرر سنه که جزیره کلاه نورا محمد که سلطان زرکیان
حاکم سابقه و از سلطان حاکم سهرنیم را بکوبک ملک سکندر تحفه
و رسالت جزیره خایب و خاسر کرده بدر فرستاد و ملک فرخ و ملک نادره
حاکم ملتان رسیده سلطان ملک محمود حسن را بخطاب سعادت همایون خواسته
بملتان فرستاد و در سنه ثلاث و تسعین و ثمانمایه سلام کرد او را عطاء عمده
و خلعه و بخزانه ملتان مرخص و معاودت نمود سلطان بانجام احوال و

خراب و ویران ساخته چون نهیک رسیده رسید امرا نیز ولایه از
پای حصار برخاسته و فولاد شیخ شاه دیده هولناک مکه توپس کوه ایل و
عیال خود بدو سپرده خود بحکم قلعه کوشید شیخ شاه نیز تسلیم کرده و بیاور
لجه فولاد مال او بهادر آنکه در سالور و طلنه رسانا حمه مردم کرشه خود را
سیاحت و نواحی ملتان رسیده بر دور قلعه حلک می ایراخت لشکر
پیش بمرتفع سلطان صارنگ و فتح خان طوخان کجراتی رسانا امرا
عمده مکونک خاندیس و سانا بعد محاربه فتح خان کشته شدن لشکر طوخان
نصیب مرهم سلطان گشته شیخ شاه لجه بهادر اولاد و عده رسانا خانه تا
هوکوشش و منع شرعیت کابل رسیده لشکریان او غریو و فغان بلند
و سلطان محمد اهمک رسانا جمع امرا رکومکی بدست طلبه و خسرو بهه کبور
فرصت نافته از آنک رسانا وی و حمله دیباه عمور نموده ملک سکندر بخفه
حبک نموده خانه کوه کشمار و خسرو بهه افغان و خواص اولاد بهادر
محاصره لاهور و حسین و شیخ عمر اولاد کابل ارد کرده و لاه کرده

قتل سلطان نارنول وکهرام وامروهه وبیانه واقطاع ما فیه و
سرلان صدر بخطاب حسن املاک ولسپرسیدم بخطاب خان اعظم شیر خان
وجاگیر خوب خوب سال گذشته داوار و مدد کان مبارک سلامت جمله قبل
ولسپرسیده سرور املاک علیه حوالی ده محصول چند ساله بیانه ورساکه
بوسخان او حدیه اولاد بیانه بوطن رسانیده واموال خضر جانی وعیار
خان اله واولاد حاکم سنبهل وملک حسن حاکم مراد آباد وامرا
کجرانی وامیر کبک ترکیچه با عام خاص وانعام علیه محاصره نمودند
وسرور املاک حوالی محاصره نموده بسرحد بیانه رسیده جان وسر دادن کهتریان
بهمراهان کمال املاک مدافعها نفس نفیس کمال املاک حوالی کرده مانوف
امرا مدافعان حوالی وانعام لایخاجه بکیوبوس حرام نمک وکهتریان
ناحق شناس وذکر خصال نمک بحرام وبیمار کمال املاک
باذکر اموال سرخ رو بسرحد رسیده محاصره نموده وسرور املاک سایه
نمک خاص وحکام وذکر بکومک امرا ان حدود نمک رسیده محاصره

کمالخان مغرور شده و اراده یافت و ملک حمزه ملقب به خان
املاک و اعظم خان ملقب بمجلس عالی اک حاجی ترخانی نجیه دیبا
لکهیه و رکس بجانبو متوریه نام املاک از ملتان رسیده ترخان ملقب
و یافت و دیگر امرا را نیز خان خود رسیده بخلعت و اولاد ایشان را نیز
در سال جلوس سلطان بملتان رفته زیارت کاکا بهاو و رفته مراجعت
نموده و در لاهور و سامانه فوجی بر سر حسن نهه کهوکهر فرستاده حال ایشان
مسطور شد که اصلا بدولت ملک نمازی بیت در ملتان طاپو لنکه
خلف ارشد حسین و ملک بهلول لودهی بعد از فوت اسلام خان حاکم
سهرند که حکم او بود از دهلی و لاهور تا پانی پت متصرف و در اوتو
و سلطان نکوه ملک بهلول خام خان را کشته دیگر را خام خانی
ولد و حمید خان سلاح ریز خان سلطان ابراهیم شد در عهد او بخارا طایفه
برپا و ملک دیبا متصرف شد و سلطان محمود جلجی بالا
طلبیده قصه نسخ دیبا نموده تا طاهر دیبا رسید سلطان صاحبه هم

ملک بهلول لودهی را بجوخود طلبید و او با پدر بهلول تمام یاری کرد
اکثر معرکها نمایان و افغان لودهی ملک سلطان رسید و در سنه اربعه و اربعین
و ثمانمایه سر بر آن کرد که آن سنه ملک بهلول لودهی را بسزا رساند
صید و یانی را با سلطان محمود مالوه و اعیان دولت سلطان
و با ملک بهلول لودهی خواند و خان خانان را در آن و در
سنه تسع و اربعین و ثمانمایه مرض کشنده در کار سلطنت او کمال سرایت نمود
و انجامید سال وحشناه

ذکر سلطان علاءالدین محمد شاه

سلطان علاءالدین چهارم ربیع الاول سنه تسع و اربعین و ثمانمایه جمیع امرا و زراء
ملک بهلول لودهی بحکم او در معرکه سلطان علاءالدین در سنه
خمسین و ثمانمایه لشکر بسیار روانه کرد و اشباع را اول با اقدام
کرد تا شاه جونپور بود و بعد از آن که بر سر او رسید از جهانخان و دزیر
گرفته بجونپور فرستاد و خود را جعل نمود خان جهان سلطان ارزق
رنجیده با بسیار سپاه و بر همکنان طاری کرد او بی وقوف تر و بیشتر از پیش

ذکر سلطنت سلطان بهلول لودی قلم وقایع نگار

سلطنت دهلی بود و ملازمان ملک خبر کردند ملک بهلول بوضع ملازمان و لباس ملکه
دانا حاضر ساختن شیدا سکهای لاکر و فوکنانی ملک بهلول همراه ایشان
بر ملک بهلول حمله کردند جواب داد اگر کوتاه محدود و متوقف اصبوا اسودا
موقف کلم والا خرصوا دون سبحانه تعالی باسم الخرقول محدود با
کرسی است فصل سالکان راه حق جواب داد اند
ملک کاوس و فرمودن بکرا بخسته و نقل او بر لحاف و وضع لبنه
نوضاس است که کالیهار پرسش در صوکه کار زار نوعلی سنه ثلث
به بهلول حامله نوید در ربع سقف خواب خیمه کوه سقف ربع اسلام اوقعانال
ان ربکه لبالمرصاد تا آنجا مرصه یافته و احال سکمن نالحال کنه بهلول
بیاراد آنکه بلایه سپیغه خون لطایع او و فرد اس سلطنت دهلی
تمام تر غنیت نوید ارحال حاکنه سلامت و صحیح مانه الوصه در سه حمس و حمس
و ثمانمائه حمد حال و ربه سلطان علاء الدین بیا محبوس حبه سلطنت دهلی
بیا منصوب کرد سلطان بهلول بیاد و لوفه نه پسر نوید خواجه بازید

آمد مصالحه و صلح در وقت مراجعت سلطان محمود مرزوی و وفات او و جلوس
پسر خرد سلطان سکندر بجای پدر و شکست دادن سکندر برادر بزرگ خود را
و جلوس سلطان مرزوی و از غصه بیمار شدن و مردن سلطان بهلول و قیام
سلطان ابراهیم بن سلطان بهلول و عرض و قصص کردن سلطان محمد برادر ابراهیم مرزوی
را بموجب مادر خود از سلطنت تجنبه تا نوبت رسانند حسین حال
برادر خود را از سلطنت منع کردن سلطان بهلول و سلطان شدن او و عهد نمودن
تا چهار سال معروض والده محمد کرتنوه و جلدیان و قصبات اطراف قنوج
خلاص شدنه حال سلطان علاء الدین و برادران و فوت سلطان حسین
بیمروتی که برادران را از فرزندان مضروب کرد لشکر بر سلطان
بهلول و در سهرند خبر یافته بمقابله شافتن او را و قصبات و دهات
و سلطان محمد لشکر سلطان مرزوی را باتمام صلح او قرار را کردن شنیده
کوچ کردن سلطان بهلول بمقصد لکه انجا خبر رسیدن او را و قصبات تاخته
اکثر شتران حرامخور او را بردن او و چپک امرای مرزوی قنوج را

وزیر و ملک مدونا سے عوض و خرد ملک رائے سر ساخ سلطان
سرفے برمی حوالے لالا ولد حوبس کرد و سلطان بہلول تعاقب اردو
نمالہ قصبہ کنپ و پٹیالہ و سمس لالا و سکیٹ و مارہرہ و کول صرف
سنہ مصح دہونا ہئو سرحد طرف منرک و کار بصلح انجامید
سلطان محافوب بہ سلطان حسین تعمیر مارنسکر
بسحاب و سے کشد ولد سلطان بہلول برمی حوالے بحاب کوالیار رکھت
سلطان بہلول تعاقب اردو نمالہ لالا و جونپور را صرف دراوکو
سلطان سرفے بہ بکالہ سا و سلطان لوحے جونپور را بہ بار
مالہ برکالپے ملاحق بموسالہ دہولپور حد فرطلد و سالہ کوالیار تا
لک سکہ سکس سلطان و سرا حول سلطان معمر و حسن
سنہ لودی سے رسید نظامخان را و لیعہد حسن و مارکھان
سالہ کر و مانکپور فرستا چون خواجہ بابزید پسر سلیم از خدمتگاران
کہ سنہ بود اعظم ہمایوں پسر اورا کالپے مسلم کرد بطرف بیانہ و لشکر

منصور انجا مرخص گشت و در لدیعه و تسعین و ثمانمایه رخت هستی
بر بست مدت سلطنت او سی و سه سال و سه ماه و سی روز بود سلطان
عادل و صالح بود و فواید جهانداری و ولایت سکوت و لشکر و رعیت
بحول احمال کفایت او بر کمال حسن و قبول بود چون بمازندران
لوکر فته بود لذا سلطان اوزون کر و فتوحات بسیار کرد ذکر
سلطنت نظام محال محاط سکندر شاه بن سلطان اسکندر حول الله و بعد از
سلطان بهلول خلاکشا بملک نظام محال بسعی خانجهان وزیر
آمد ربع سلطنت جلوس نمود و جود را بسلطان سکندر شاه محاط خواند
در لوفوس پسر دوم ابراهیم و جلال اسمعیل و حسن و محمود و
سیح اعظم همایون وارا مرزا نامی بجا ماند و سه کس موجود نبود و سال
جلوس سلاطین عالم خان کرده بجا ماند اما وی
با وارزیا فرود و خود بجوپور رفته باریکیاه ملک جود را بتعه
مدت اولا چون سلطان حسین نمی در جوالیار زندانی نمود

باریک شاه را بار دیگر بحکومت قلعه شهران حوالت نمود او
گذاشته در بعض محالات بحال خود تعین کرده و اعظم همایون را از کالپی
تغیر کرده بحکومت جالون لوهاری و قلعه بیانه و اکره را بجاگیران قرار
متوکل کرده بسر اردو معاودت نمود در اثنای خبر رسید باریک شاه بحالت
جنون مبتلا شده در اکثر اوقات بی خود میباشد اعظم همایون سروانی
و عبدالکریم را و سایر امرای که باریک شاه را قبله کرده نوشته اعوانی
جونپور رسید موجب وعده سلطان باریک شاه را حواله میکند و
عمر خان سروانی که حاکم چنارگده بود بعضی اعوان را در پرگنات خود
در چنارگده مخصوص گردانید سلطان شمس الدین را معاجلت کرده
سلطان شرقی لشکر بسرداری سلطان حسین بسر سلطان سکندر
تا بنارس شمس الدین بعضی محاربه صعب سلطان حسین شرقی را هزیمت یافته
بکمال کاونکه از توابع لکهنوتی است رفت و سلطان علاء الدین پادشاه
بمجالده در اجوا را و کوشیده آب جمن و غزی پای او مهیا ساخت

ساخت سلطان شرقی بان و ساخت نمود عزم طبع همایون
رسانید و ملک سلطنتی شرقیه متقرض گشت سلطان بهار
در اوایل حد لک تشکه از سلطنه ترهت سکس و در آمد
شیخ شرف الدین یحیی منیری رسید در سلطان مکالمه کشته
سلطان مکالمه سر چون را مقابله فرستاد و در موضع باره تلاقی
افتاد واقعه محاربه و مصالحه گشت و سلطان مکالمه در بوس پور صاف
کوه حوالی مارکیان بلور نامه سلطان مکالمه روفات یافت اولاد
به اعظم همایون و بهار به دریا خان پسر مارکیان داد و در سنه حمس و تسعمایه
سنه سبع رسید چهار سال بکام دل گذرانید و چون در سنه تسع
تسعمایه خانخانان فرملی قوم حکومت بیانه تخواص خان داد و
صدر خان را ضبط اکره حواله نمود و خود بصرف و هنود لشکر
کشید تا کدیو لاهه اجی بکوالیار رکحت و قلعه در سلطان ابرا
سلطان ابراهیم کوالیار شکس کرده حسب التماس او دهلی

بناکه یونجند باکره لهراکره ساکره صبح عهد بحر لس سوو بحکاه
ساحت ودرسه احد وعشر وتسعمایه روز یکشنبه سیوم صفر در اکره واکثر
ولایت هندستان زلزله عظیم که کوه ها بلرزه درآمد وبسیاری از عمارتهای عالی
درهم ریخت وصدمه از زلزله للارض وزلزالها واخرجت الارض
اثقالها پیدا آمد واعالیها اسافلها واسافلها اعالیها ودر سال
دیگر بقلعه لوکسار رسید لشکریان را بمحاصره ماخوذ خبر اقعاد حمل خود و
فتح قلعه چنپانیر شنیده بر او بعزم وداع بشتاب تمام توجه آنصوب نمود لشکر
بجاونه در آن قلعه بجای نهاده جنبانیده وبهکس خانه
بقلعه لدیع انجا رفته قلعه بجای اگره رفتند ودریا از بی آبی
جوان صاف وباطن فرش صدف صد نوع تلوسله ودر سنه
ثلث وعشر وتسعمایه بحرم بحر قلعه نزور بمحمود وبهاء محاصره نمود احمد خان
در اندک وقت جنبانیده فتح وخیبت بعض کفره وعصیان را
متوجه ساحت روضه دارالامن محاصره قلعه جلالجان حاکم کالپی عرض لشکر

لشکر و افیال خود بسلطان ماه سلطان غلبه او را بخاطر آورده بقصد فتح
قلعه جلالیجان را متوجه ساخته بقلعه رونق کهن ورسیده و در سه حمل و عشر
و ثمانمائه بحساب کوچک بهر صوب نموده کنبهایت را بشرف در آورده
له و بمدد رسال محمد خان بن سلطان ناصر الدین مالوه لدقهر پرستیده
پناه بسلطان آورده سلطان هر کار چندیری بحاکم او تعیین نموده خلاصه
جلالیجان و موه که محمد دهول او بود و در سنه لام صاحب سلطان از دست خان
ضابطه قصبه سارن منحرف شده او را فرو گرفته بپناه سلطان جلال الدین
فلما ارکابله و سلطان بمرض صعب گرفتار گشته روز یکشنبه ماه ذی قعده
سنه مذکور رحلت نموده **قطعه** ساقیا نند در دهر دیرینه غلبا
و حریف ∴ که بهر گام طرب جام مرا پر کنیز ∴ کاسی عبرت ز
کل حاک سکندر بستانه ∴ باده عیش ز خون دل اسکندر کنیز ∴ و در
بعضی تواریخ مذکور و مسطور است که سلطان سکندر تا قدر مقدور که حمل
بر مبالغه و اغراق نمود محمد آباد که سلطان بخش صورت و سیرت

سلطنت مشترک و دارای خطاب اسکندر عظیم ناچار اموالات و نموده نعمتهای
چنور مراسلات نموده از آنجا بقلعه جلایجان رحیل ساخته و بقلعه ابراهیم در
پانزدهم ذی حجه باردیگر بحکم مرسوم جلوس ملوکانه بر تخت سلطنت و درجه تعظیم
خلعت و کمر و حجر و سمور مرصع دال و فیل و مرصع و خاکبر و خاصه و فراکلاه و
بکوله سنجاب و صوکلاه نذر و فتوح فرستاده بقلعه جلایجان محبوب اموالی
سخی طراوتکه لایق رفته و حصه و سکه نام خود کرده حضور سلطان جلال الدین
نامیه و سلطان ابراهیم دکر یاوران حضور اموده بحصه بقلعه ارسلان و رسانیده
و خود با اموال طرف کاسه بهرض و موضع بقلعه جلایجان شتافته در
سلطان نعمت خانون و اتباع و متعلقان حضور نامیه
عالی املاک مرحمت و در قلعه کرسانه سه نفر سردار و فضل انتخابی املاغ
کلاه باکره رسیده حضور که این شهر را بنا راح ده ملک آدم که از طرف
سلطان بحکم طوا کره بعض بوده بقلعه سیدا بجر فهای سرحدات
اسلامه بازداشته بعد ازان که اموال دیگر بکومک سپرده بقلعه بغام

سنه حیال بهوه وزیر که سلک طلبت وسیاه ... وقدوه
صمیمی لوه محوس نمود واعظم همایون وفیح خان برسر سلاکه مادل
کنده مابین حصار لوکالیه رسانده وراوله سلکی لوه کی قلعه لوکالیه را نیز
بتسخیر وراوله دسبط ... وزاکر جلسه محوس ساخته وفته خوابیده
بیلار سلسلطان وله اعظم همایون وسعید خان واعظم همایون لوه
علم مخالفت افراخته وارقا لیخان غلام اعظم همایون با همراه لوه دیگران
ملحق سنه قرن جهار سلاروبا صد قد جمع نموده اواخ سلطانی
سلاز فوج واواخ آن بر دکه سلطان فوجی عظیم برسر آن وسنا بعه
محاربه صعب فیح وطول صبت رسان سلطانی یک وسلطان منور هم از
حوالی عجلت بیلاری ودرتا بیق فلوب نکوشنده بلکه با مراد سلسلطان
به کمال شجاعت ثابت سالسه مرکه بی وصان نهوه واعظم همایون
سروانی در حبس تاشنده از جمع وهم در آن حبس بخاطر ها بیشه
جا کنه ودر دیخان لوحانی حاکم بهار وصیان حسن لوتلی حاکم چنه رسی و

سبحون نه نمام لشکر لدا متوق ساحت لا حول و لا قوة
بو سلطان ابراهیم ما و حوبک محوش و علة الربه بیحاک کحت
و سلطان ابراهیم بر سا قرار کرف ظهیر الدین محمد بابر پادشاه جلوس دیبا
بحاطر آوبه با حضرت بار بولار کماک متوجه دیبا سلطان ابراهیم
با یکلک بار بولار و معصوف تا یانی بر سلطان محمود در سه اتنه و
ملس و سعاده در موضع مذکور اتفاق محاربه اقتا اولدی با نصرت و
سلطان ابراهیم صوکه کار سلار در جنگ مغلوبه با نصرت بار کلس یولک رسید
و سلطان محمود مرو دمال علیه صحبوان حضرت امیر مومی کورکان اتوال
با و سلطنت سلطان ابراهیم یوم سال الیق و یلمک صحبوه

مجملا حالات حضرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و اوصاف احمار
و فضایل روزگار نسبت حضرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه نصاحبوان
جبی مرسانه که ظهیر الدین میرزا بن میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید میرزا
ابن سلطان محمد میرزا بن میرزا میران شاه بن امیر تیمور صاحب

قلال کورکان حول سلطان ابوسعید مرزا در عراق شهید اورا
با چهار پسر یک اخر بچه از انجمله چهار نوه مرزا با سه مرزا اولغ
بیک دیگر با بر و مرزا سلطان احمد در سمرقند و مرزا سلطان مسعود
در بدخشان و حصار قندز و مرزا عمر شیخ در اندجان و فرغانه با بچه
مرزا عمر شیخ را از بطن قتلق نگار خانم دختر یونس خان حاکم مغلستان
در سه سال و نه ماه و شش روز بوجود امد مولدم مرزا محمد بابر بگفته و
تاریخ تولد انحضرت این بیت یافته لند ف انور شمس محرم
زلال آن سه یکم ٭ تاریخ مولد شش هم کور شمس محرم ٭ چون
رسیدم بسن سه سالگی انتخاب والی بجای پدر و بحکومت
دولت عظمی و نعمتهای عجب و غریب غرضی من بهوا تعلق
جنگها که از بحانب فرغانه و سمرقند و بلخ و بخارا روداده موقوف
بر دگر تواریخ دولت ما جمال می پردازد که طبع اکبر محمد بابر پادشاه غازی
بعد فوت والد بر کوار محاربات عظیم با برادران و اعمام اتفاق افتاد

افتاده در اکثر معارک منصور گشته کامیاب و کامران
از فلدبت مورونی بر دولت صولت بیرامر محمد باقر تبریزی در رشته عز و
استقامت روح توجه بحال کامل اقتضا حوال در منسب اوسجاه بوکس
جلال مرتبه و مقرب بوکر سلطنت منکلی و سع مدتول بوحوه سعادت امور
الخضرت و اولاد امجاد بس رونق پذیرد و حدقی این بیرد در
سایه اقبال اولاد صاحبقران زمهد امن و امان باشد نزبیر
موافق تقدیر افتا سلطان ظهیر الدین محمد بابر پادشاه رلا منکام
بهمکاب بر عسکر خسرو شاه عبور افتا خسرو شاه بملک
رسیده حسن اعمال حوطه باخت حضرت سلطان صلحت ملکی
بخاطر اقتضا ملک ان اورا کرفت بدار کس بوصیه بوحدت
بطرف حوطه رفته و خسرو شاه رکاب ضحبت بقسم دکر در کرفته
بوسیر ابدیع الزمان رفت و چار شتر بار زر و جواهر و اسباب
و اموال در شمار سلطانی و اصاب کرد انحضرت بکابل رسید

بلاد رحوز را بغوشی دا مرزا قرار ان زمان نسبه در اوماقات نزار
رفت شاه در سال دیگر بموجب طلب سلطان حسین مرزا بخراسان
خراسان نهضت در ان حدود مرزا ملازم رکاب سپهر بنیاد بخراسان رسید نهضت
که سلطان حسین فوکهای بخراسان فرستاد عزیمت نکند چون بخراسان
شاه بلغه کمال استقبال نموده با سوار تمام در لشکرگاه بیقه دولعه رسید
وضو حبس مرزا و دیگر پسران سلطان حسین شاه بخراسان که
حبس طلب نموده بهانه فسلدق هر کدام ما وقعات خود نموده شده
و شاه بخراسان بلغ ازان مرزا بهرات رسید رواله کابل شد و
در غیبت سلطان خبرهای ناخوش بعضی در کابل انتشار یافت
معتلل در کابل خان مرزا را که بنی عم و خاله زاده شاه بود
بسر داریم بر داشته بقصد ازمه ادن سه کابل بخرب جمعی در ارک
حصاریه شده حبب مسکم قبه استحصار یافته محالوان را بلک دلقه
خال مرزا نخواه و لوا مردم الوس رفته ارزوی کابل ناصر مرزا

جون صادر کرد نامه‌ور بمحافظت قلعه بکوشد و اگر عرصه بر تنگ کنند
قلعه را بسپرد خود را بمازندران رساند ناصر میرزا از قلعه قدم بیرون آمده بملازمت حضرت
رسید و سمنگان قلعه را که به پیران اعتبار دارد الوس ارغوان داده تولیت حفظ
رفت و در اواخر این سال که ملقب بعزو نصرت است سپاه چهارم بلقعه
در قلعه ارک کابل بملازمت حضرت همایون صولت عرصه شاه فیروز قدر شناسی
تاریخ : در سنه اربعه وعشرین وتسعمایه که کوکبه شهنشاهی اقبال صوت حشمت
بعد از ملازمت حضرت چهار سردار کس صوب سرحد اراک میرزا بن
میرزا اوبع ملک جمع آمده ارکان مستحکم نموده واکثر ارقبال شاه
ملک رفیق که ماوی بوسنه سلطان الصدیق والد بکفه
ما بالصه چهار صد کس با محافظان مقام بود بسیاری از حلاوران سپاه
سردار بعدم فرستاده وخود با نفس نفیس عازم حرب کسانه بخیر او زبک را
نصرت نشانه وشمن بوالی اوبه وکابل را مفتوح ساخته بحرم وطن الوف بازگشت
وخان میرزا را با ر بیکم مادر انس متخذ بخان فرستاده او بعد

محاربه و مقابله بحکم پادشاه ازل و لایزال ملک دست یافته در واقعات
مرقوم رقم گشته که لاوار جلالت و شاه بحکم پادشاه بیهمال قدم در میدان لاقوتی
خود را با بسکه فیلقوس مرصع بند نهاد که در رسته و عشر و لعماء که در عراق
و خراسان بوده سلطان شاه اسمعیل صفوی رساله ایلچی و رساله شاه اسمعیل خان
معام داشته که بهمون نوشته که منعوص مملکت تکلو خان او در بک نوحی نلقه
عصاو کجکول پادشاه عراق و رسالو نکه سلطنت بک رسید که از اباو
جد پادشاه بسی نخوانده اند قوبکو پادشاه بتو نمیرسد که از نلقه اسلاف
عصاو کجکول شاه اسمعیل مانونی که از سلطنت بارث بوصیه شاهان
بگیانیان و زرسانیان و چنگریان صنعتگر نمی رفته لاکه حکم پادشاه
مرسیم و چرخ و فلک بای سمک حال و رسالو که اگر بمرآی پادشاه
مجعول باشد و متعاقب بعزم محاربه مراجعت بهرضب فرمود اول
سمک حال بحصار مرو متحصن گشته بعد از سرزنش شاه عراق
حال رومک بهاله بحکم رسالو قزلباشان بادوزنجان در اونجه طاغوده

مردیه و مرو دانگ و لغه و بعد مجاربه صعب سیاکوهان را با بسیاری از اوزبکان
شربت هلاکت انجام ریخته و بخارا رسخه در اوقوف حضرت طهماسب محمد پادشاه
سالار الله نسخر سمرقند و بخارا را بخاطر رسید و از شاه اسمعیل شاه عراق اجازت
خواست شاه اسمعیل مرو را بمحمد احمد سلطان صوفی و دیگر قلیجان استاجلو
شاه رخ افشار را بکوبک بیک صوفی قرمسال کرد عراق حصار قندهار
و بلخ را بسیاری از اوزبک عبد الله خان و خان سلطان اوزبک سالار بخارا
در یکنوبت سیم سکه و خطبه در سمرقند بنام خود کرد و شاه اسمعیل
سالار خود تمام رخصت مراجعت داد بنا بر سلطان که قائم مقام سیاوش خان
سالار عراق عبد الله خان و خان سلطان اوزبک بار دیگر بخارا را
از محمد پادشاه گرفتند و بلخ را بیاری حسن بیک خلیفه شیبک خان خود
بحصار شادمان رفت سلطان اوزبک بلخ و سمرقند و بخارا را و تمامی
قلیچ را مصرف سلسله و دران حین امیر نجم ثانی از طرف شاه اسمعیل رسید
و سی سالار اوزبکان کرد قلعه ام و عهد قتلان که ملازمان

سلطان اسکندر خان با قبیله بصرو کوستان از کوه سنده بای بالای قلعه را
محاصره و دفاع میکرده سنه حضرت اولاد سلطان ماهره محمد عالم خان جنگ
سیصد لکهار ملاحظه و موضع در مرتبه چهارم در اواخر سنه حمس و عشرین و لسعمایه نصف
تسخیر لاهور یا درکار کنار است تنهه و تادیب اوزبک و ترکمان موضع در
رسیدن قلعه لاهور که صحرا از سنده عبور نماید که باکاه خبر
لمن سلطان سعید خان از کابل بغزه جهان سنده فتح خواهد نمود
مرزا محمد سلطان سلماهر بردار سردار تسخیر افغانستان و مدد امرایان
پنجاب سدر ساخته ملاحظه لکهار نمود از انجا بتسخیر قندهار رفته در
محاصره سال قندهار بلاهم مضاف بصرو در اوده سال بالله مرزا
کامران مرحوم و موضع لکهار لکهنو در مرتبه چهارم در سنه تسعین و لسعمایه صوبه
لاهور و بکوچ ضمایر طاهر لاهور مخیم سرادق اقبال شد سهارجان
و صارنگجان و بهیکن خان لوجانی مالک ایشان در لاهور بمحاربه برداخته
منهزم گشته سر کار بحضرت واجب سنه سبع تسعین و لسعمایه چیکریان چندیاران

لاهور رفت و لشکر بر سر کلوت فرستاد اموال بیجاپ بکومک حاکم انجا
لشکر اعزام داشت فاحش طالب در موضع قوچال لشکر نام اموال بیجاپ رسید
که سلطان علاءالدین سپاه در رسید بحکم سلطان ابراهیم بر بریه و اموال
ساخته برخاست کلوت مندلی شاهد لیخان و غازیخان و معصوم قوال را
بحفظ اموال بیجاپ معهود و مکتوب فرستاد که لشکر علاءالدین رسید ما
ما پیش مالفرنسیه ما در راه بحکم می آئیم و در جنب شکردان شهر لاهور و
لاهور و دیپالپور در تصرف شما بحکم خواهیم آمد اموال بیجاپ را
بسپارید علاءالدین سپاه فوجدار لیخان و فرستاد او خبر در لشکر ایشان خود را
با اموال لشکر بیجاپ ما بحکم سلطان ابراهیم و سپاه علاءالدین ما بلاهور حق
حق کلوت مکتسر و پریشان بیجاپ رفت و در لیخان سالکوت را قصر
کشته قلعه ملوت مخصن گشته و صحرا را کرده بخزلون هوبهم ما بهم لاهور
هوبب و دران لام حصار ما سپاه فضولوا در کوشه و لنگ کامل گرد
در صاف قتاب و هوا و کثرت سایه و کلهای مسکوی خط سایه نصرو

تشویه حالت ان باب ها ن والد را فه در ب ال رساله تعالی موصلاً و محکماً
کتب این سلاطین جمجاه سلمان کوکتاج مع برکه سلطنت حمدی ساله اولله
لمجد الی پایان ما حالت تحریر که نوبت سلطنت ابوالنصر فتح الدین محمد بهادر شاه
ولد جمال شاه لس بهادر شاه بعارض رسید تحریر دیباچه جلد دوم مرتب می نماید
که جویندگان اخبار و خواهندگان قصص و آثار بیدار و سرتحریر و تصویر ان بی بهره
چشم عبرت نکشایند **مثنوی** اگر طالع و بخت یاری دهد ز نامه نمی سر کاری دهد
نویسم یکی قصه پارسی طرازم همه رستان و داستان
بگویم یکی قصه در اختصار که ماند ز من در جهان یادگار العلی
منّه والد تمام مراسه تعالی **کتبه دوم از کلس اول در ذکر بادشاهان**
شرقی در جونپور فرمانروا بوده چنین گوید راقم اوراق احقر العباد
که چون نوبت سلطنت دهلی بمحمد شاه پسر کوچک سلطان فیروز شاه رسید
خواجه جهان را ملک الشرق خطاب کرده در سنه تسع و تسعمایه بصوبه
جونپور و قنوج و بهار و بنارس و اوده و ملک مدن الی سنه تسع

دلشق در اقطاع حول بعد سلطان محمد شاه سلطان محمود سلطنت
و در سلطنت او رونق تمامه سرکار را بر سایر ملک کشید و فوض در اولاد
افغنه از کمال بهره سایند و از حکام لکهنوتی و سکاله سکس کرد و در رفاه حضه
و سکه بود که در سه سال و تمامه رخت هستی بر حکومت او سپرد و حمد یا
ذکر سلطنت سلطان مبارک شاه شرقی بعد از انتقال خواجه جهان
ملک قرنفل پسر خواجه بر مسند حکومت جونپور جلوس نمود و مبارک شاه نامیده شد و
خصه نام خود جاری ساخت ملوا قبال خان و دیر سلطان را دلاسا کرده و
مبارک شاه با ارواح لشکر تا قنوج استقبال نمود و خدکاه بر کنار رودخانه
لشکر فخم ساخته بی مجادله بمالک خود معاودت نمود و در نصف لشکر
اجمیر بر سر مبارک شاه تاخت اورده ملک هستی او را با کمال حشمت سلطنت
یکسال و حد ماه ذکر سلطنت سلطان ابراهیم شرقی جلوس مبارک شاه رخت
هستی بر بست بر لشکر کوچک او محاط سلطان ابراهیم گشته در سه از بعد
و تمامه بر سلطنت نشست بعلم و فضل و حسن خلق و سخا و سخاوت از

برحمت حق پیوست ذکر سلطنت سلطان محمود خلجی

بعد از سلطان ابراهیم ولد ارشد سلطان محمود بر تخت سلطنت
اجلاس نمود و مؤدن و معمد ها بر رسانیدن اوراد و ادعیه رعایت کلی بوجه اتم باحوال
خلایق بروز خت عموماً و خصوصاً از روضات کشمد در سبعه و اربعین و
ثمانمایه سلطان محمود خلجی حاکم مالوه بتعاقب فرشتاکه نصرخان ولد فاروقان
حاکم کالپی از جاده شریعت محمدی صلی الله علیه وآله وسلم سر باز زده بمرتبه مرتد
گشته و زنان مسلمه را بکفر و زنا مایل و مصدر اعمال قبیحه و اکثر اوقات
بتوبه بتنبیه او پرداخته سلطان محمود نوشت که اگر مشغول بکافر
گشتن نمی بودم سر بیک خیزم و سلطان در بیکار تعلل نکند سلطان
سر فرو نبرده رسخر فرمان کلین ریاسلطان مالوه لشکر انه ان فرستاد
لشکر کالپی رسید و نصرخان حاکم کالپی با ۲۰ از شعار ارتداد و اسعار کفر
تصریح تمام بنیاد سلطان مالوه و سلطان خلجی سلطان فی نوشت که
الحال حاکم کالپی از شعار و جرایم خود توبه کرده و از هزیمت و شکست ابایی

ذکر سلطنت محمد شاه ثانی

بعد از آنکه سلطان محمود فرمان
بساط وجود بیرون گذاشت امرا پسر کلان او سلطان
محمد شاه ناصبه را بر مسند سلطان بهلول به بهانه
جلوس و صحبت
لشکر طرف خود کشید و سلطان محمد شاه نام را بر
لشکر کوه خود مقابل هم بسته محمد شاه طبع قهار و
نگولوال خود نوشت که حسن خان کلور بسر و صحبت
ملکه جهان والده سلطان نگهداشت کوولال نامی را مع
سلطان بسر و والده خود را بهانه نموده ولد بسر خود طلبیده
جهان فریب حیله فتوح رسیده و کوولال خود نموده محمد شاه حسن خان
را بعد رسانیده مادر و کلور از سلطان از قهر او لکی از دو
بسته سا کلوه حسن خان با سی هزار سوار و هزار پیاده تلدیه
از فوج محمد شاه جدا شده سی نسق فتوح آرنجه و کلوه جلدی خان
کلور کوه حسن بعد از رفتن کلور با فوجی قلیل خود که خود را با ورنه

در اثنا فوج سلطان بهلول بالا ده رسید بهلوله جلایران حمایت
محوس شاهزاده سلطان بهلول بعهده سلطان دهلی اورا عوض
فتحیان داشته بر سر او حمله و موضع ساله حسن خان حول در قنوج
پیش مادر سلطان حسین مخاطب بخطاب سلطانی نه وخطبه
از اول سر محمد شاه یعنی کلوپ امرا الله محمد شاه جهانشاه بلکه
سلطان حسین بود سنه محمد شاه مالوی ملقبان خود در مالوی متخصص
اورا بموجب فرموده ملکه جهان والده سلطان حسین رانع را محاصره کرده
بچک بر دو اجنه محمد شاه بسمت حصار چنیر پس از پا در آمد ناگاه تیری
بکلوی او رسید و همان زخم درگذشت فو مادر کبیر نزلله بالله
کورانکت ۴ دل منه بر مهر این زال پیر کش نهاد ذکر
سلطنت سلطان حسین شرقی یعنی از سلطان محمد شاه
سلطان حسین یعنی محمد شاه جهان والده خود مالوی امرا بر تخت سلطنت
جلوس نمود و از فتوح کوچ کرده فتحیان لوهری را به اسپ و چلیت امیدوار ساخته

بخشید و باغزار تمام پیش سلطان بهلول فرستاد و سلطان بهلول
ش بملاحه جلایران را مغضوب و مکرم بحضور سلطان حسین خصت کرد و
عهد بسته که تا چهار سال نوکر خود و قانع بوده مزاحم بمدکور نشود سلطان
شرقی مدار ملک رسیده با مراد اعیان ریاستها و بولایت شهاز فتوح و با سلک بهادر
و چهار صد (۴۰۰) سحر و فلاخن و ضعیف و لاغر کمتر از اول سه بحر فیل و
بکصد و اقسام و امتعه بسیار و نقود و اول سلک بمحض سلطان و بلاص
ر، حسن سلطان ملتانی تا بچنور آمد و در سه سعدی و شمامه راجع کوه بهار
را مصلح خود ساخت و در سه سال و سعدی و شمامه با غواء جمیله حلیله خود که
دختر باز بهادر بود با یک لک و چهار هزار سوار و مکرر از و چهار صد بحر
فیل مواجی و سه صد شتر و نار راجع معول و حول بحضرت سلطان
بهلول لودی مقام نافه لو بحر و الحاح در آمد طالب صلح سلطان و
ارغای عزور و تکبر بلاص کمتر از آمد حلک سلطان بهلول با چهار
و زال بجکر افسر دیا مرد سوار افغان از دست بر آمد بر جلد دیای

اکصابین تصور نمود و کرات کرک سوم و چهارم ربع خطی تا
اقصی ممالک خود عنان نکشد و سلطان دیما ماحمود بر صرف و خراوله
از نهایت مروت تا وجود قدرت و طاقت متعرض احمال و اثقال سلطان
نزد فلد حکومت جهور به باریکان ه پسر کلان خود سپرد و احمد نموده بعد
از رحلت سلطان سعول سکندر پسر سلطان حسین بالذات کوشکه
خرید لوپیر دل کوه و اوبجالیکه نخه لالغزور و نیلار سلطان علاء الدین
حاکم مکاله پناه جست فو مراوسار کرد و منع : کر ملک قدیم
لشه و دانسی غنه ولاد مکاله در ملک خود کوشه یاد و مورساخته
اساب عیش و عشرت سلطان او و مهاکه و دلال کوشه لعوتا در کرت و دولت
اسخا ملاحه در سه لحم و ثمانی و کاماره سمت انواض مدت سلطنه
او در حمور نوشه ال و حسبال و کمر در مکاله پسر مه رخت سی تر فو
جهان ای کلکور نمه نه کس ه ول له ر جهان او سی نه دلس
کلین حام از کلس اول در و کرکیا ن مالوه

ولادوخان در سه سال حصار عجیده و سالار بیگ و سنگ مضبوط و مرتب
ساخت و چون دهلی و اراضی حوالی آن کلیه ولادوخان غوری چتر بر
سر کرده سر از پیمان سنگ ها نه برپا کوبیده و حصه تمام خود ساخت و در سنه
ثمان و ثمانمایه در کرسی ایام حکومت او سال دوازدهم از حکمرانی چهار سال
و کسری سلطنت کرد ذکر سلطنت سلطان هوشنگ شاه ولد ولادو خان

الپخان بعد پدر خود را موسوم به هوشنگ شاه ساخته بر تخت سلطنت مالوه
جلوس فرمود چون زبان نوخلق تر کیه الپخان مرخورا مسموم ساخته
سلطان مظفر گجراتی که با ولادوخان غوری محبت و اتحاد تمام خلف او
در سنه عشر و ثمانمایه لشکر بسر مالوه کشیده بعد محاربه لشکر مالوی را
شکسته هوشنگ شاه را با دوازده محبوس ساخته بگجرات رفت و نصرت خان پسر
خود را حاکم آنولایت ساخت لشکریان و رعایای مالوه از ریدن سلوکی
نصرت خان مبتلا گشته از مالوه برخاسته و موسی خان پسر عم هوشنگ شاه قائم
مهبار بیگ و الحاج مرزا محمد خان غزنی سلطان مظفر گجراتی بعد از یکسال

عنوان و بنامه بارهوسکاه ماعدای لاحقه جلو رو دکار رخصدار ان
بولدرب کجار رفت و رانوف لاحمدشاه بسلطانپور و بدربار رسیده
غرض خان لرهوسکاه و نصرخان رلاکر براهنج جلو بر فتوحه از حق
هوسکاه سم اوتاب نیاورده بولدرب حضور بک لاحمدشاه تعارف از
دست نخلعه درکالسکه بمکان او جنبی محکم برادق ساخته و
دفعه ارباحق و نارلاح فرنکرات و رطس اکتفاس اورا بکجرات و لاحق میو
هوسکاه بسلطان و حاجر کسه ربولدان زبان آور بانکس بسه و رسالکر
باسلطان احمدشاه مصالحه نمود و ملک محمدو و لرملک مغیث رلا
محمود خان خطاب طلب و بکمک بسلطان ساخت و رقلعه کهرله که در
برارات لشکریه و هرسک رسلطان حاکم کهرله رلا درحلک سکک و
قلعه سارنگ رلا بمحمود ساخته حواله لسار و مشار و جهار فیل
نام مرحمت او تا پسر هرسک بکس برسالکه قول کرده سلطان
رلاصح ساخت ارانوف بکوس سلطان هوسکاه رسیده که فیلان خوب

بود در ممالک آن فضلا و بیدستان و دانشمندان ایران و توران در دارالامان
جوینده را در خوان احسان او بهره وافر شد و چندین امرا و وزرا و صاحب
غنا و کبار بیدولتخانه او جمع شده که درگاه او از سلاطین بیدستان
و ایران و توران خالی بود اتفاقا در آن حال سلطان محمود را در سر شب ایلچی از سلطان
شرقی با رسولان او فوج در رسیده رسید که در آن حال تعاقد خود اقدام
نمود نامردانه بر غرم مراجعت کرد و سلطان محمود که از تشدد او ستوه آمده بود
خود را السلطان ابن السلطان رسانید سلطان شرقی و مصحی ملک در ممالک او بدید
و سلطان محمود مایوس شده خود را بقنوج رسانید از حکایت سلطان شرقی در
القصه سلاطین و در او به سلطان شرقی و اتفاقا در آن فتوح سلاطین
محمود را دولت یار شده بمقر سلطنت معاودت کرده چون اتفاقا در آن سنه سلطان
شرقی لشکر بر سر قنوج کشیده از آنجا سلطان محمود القصه سلاطین با یمان
نکرفت و در تهاب اطمینان در بورزیده در تکثیر زراعت و آبادی
ملک و افزودن لشکر و کوشش در جمع علما و فضلا و ارباب قلم الوسعی نمود که

دارالامان جوپور بهتر از دهلی است و مملو از مردم قابل کعبه و نمونه شیراز و اصفهان
که در سنه احدی و ثلثین و ثمانمائه بتجویز حاکم موالی بقصد تسخیر بنگاله شتافته
در انوف سلطان حسین شاه و له سید خضر خان سمت دهلی یافته با فوج
و بنا بر قاعده او پیروی نموده بعد از حصار چهار ماه مرکز اشتقاق کعبه سلاطین خود ها
شناخته و در سنه اربعه و اربعین و ثمانمائه زمانه از خلع سید سلطان مفقه
به تعمیر صفه کرد قبل از بعد چند روز قواعد دیگر از آن بنا حمید صفات
وفاق یافت صغیر و کبیر جوپور در ماتم او جامه صبر چاک یعنی بنا تمام و اصل و بعد
تمام بقصد سلطنت او چهل و دو سال و در فصلها عصر قاضی شهاب الدین
جوپوری که در خدمت سلطان تغلق تمام در سب و فتاوای ابطال اسلام
بنام او نوشته حاشیه کافیه و مصباح و متن رساله در بحور و بدیع بنام
تفسیر فارسی که بحر المواج نام دارد و رساله در مناقب سادات و رساله
عقیدت شهابیه از مولفات آن علامه در عرب و گویند که سلطان
شرقی اکثر از اوقات در که از خانه عالم و اندوه تمام در تمام

تمام جنس زر پای انها تلف موسکاه رفقای خود را کرفس ساخته
لشکر فرمود بهادران بیکبار و العین پای معوم سلطنه بلاکشه و ترجی سلا
کیزانیه سلطنه را محبوس ساخته بعد ازان موسکاه سلطنه را از بام و ان
مصلح حرف کفر که ما سلاله آن پانوضع غرض خرید اقبال بود حول صالح
ما همه صنایع سلاکر فارساختم سلطنه برجرات و دلاوری سلطان اوزی
کفته بود در راه حق بیعام فرستاد که قبل از حمله در برکاری حوصله نه
حاضر شانه در راه سلطنه بوسالوح قبل کلدی حاضر اوله سلطنه بیک کوبالی
کرد لامه موسکاه تا سرحد حاجی بکر سلطنه سلامه لا اوله برجات ازان
خوب واقعه نفس نواخته رخصت وطن مالوفه بملک حود رسید دکر افیال
پرسم هدیه روانه نمود موسکاه افیال خوب همرسانید بکوح
صوابتر از سلا دروازه مارا بود داخل قلعه شاکی لاحبه دوس و با
احمد شاه مراوح در مخالفت کوا احمد شاه مالک لک در دولت مالوه
در رسید دست قوت و حمایت بکشاد موسکاه تا تانسا و قلعه در

وصل باو نسبت یافته کوالیار رسید بعد چند روز صلح در میان آورده بر وفق دلخواه کن
والی صاحب کفیت و در سنه اربع و تلثین و ثمانمایه بموکب همایون بهمنی رو
قلعه گلبرگه که حکام آنجا همیشه سرکش و جمع آن سامان بودند مع مقدم حرم او بدست سلطان
احمد شاه بهمنی آمد و احمد شاه در عوض و آن نسبت بکار آورده بمراحم خسروانه
بر دلهای او را احتیاط تمام بر موکب همایون در سنه اربع و تلثین و ثمانمایه
موکب همایون بصوب قصبه حاکم کلیانی نهضت نمود سلطان ابراهیم شرقی در مقابل کالپی
جنگ کنان محصور و مضطر و لاجرم کنکاش صلح نمود سلطان فیروز
مصالحه نمود و همان نزدیکی موکب همایون بمرض سلسله البول گرفتار شده روز
بروز زبون تر شد چون بوکیل مرکز سپرده دست غرض خان سلامت محمد خان
را بعهده و پیمان موافقت سابقه مربوط ساخته روی بدارالسرور گلبرگه نهاد بعالم
عقبی خرامید نظم کجا رفتند جم آنقدار ز هوشنگ و جم
تا بایستقر ز فریدون و کیخسرو جام کو ز کیقباد و بهرام کو
همه خاک و اند بالین و خشت خنک آنکه خوشدل بگیتی گذشت روز عرفه

فیل وخلعت خاص مالا در رشته نسخ وملفی وثمانمایه به تهنیه اهتمار حصص ومنوه
وپیروا ملک ومال مکفه نشرب مبلغ معاودت کرد ومحمود خان امیرالامرا
امرای موسکاب بوعده لوا امرای خانخان فرستاد جمعی لا معدم
کهنه که مزاحمت ان زمان بوضعه اتمام اتصال ولت خوریه بموضعه صرافت
حرم سلطان مغام بموضعه که کار ازدوز رفته است امکان بهوش مایوس
که حریفان نمود خاص مایه عباد است ماتی واقع بود سلطان افاق
بابعض امرا موضعه درمقام خورد حول ابجر محمود خان رسته بمه وفتح
واحتیاط لازم وصف میمنه سلطان ارسوشاریه سپرد خوف لازم
حسب محمود خان سلاکه دروس حرم بعوض خود سلاکه همسر محمود خان بود
حاضر ساخته گفت که بمحمود خان مسکوم که گناه ما را بخش محمود خان گفت
ملک سلطان سلاز ولذت بخاطر سلانیافته که حسن منوبانه ایجاب تهنیام
ومانعی نشد ایک سه ونیم سلطان بخرجواست لاوتم سلاس
بسلطان حنوف العفو غالب ترک ورلخصه ادای نامواراروصار

جا مدرسه بنا نموده فضلا و علما را از هر شهر طلبیده ماهیانه و وظیفه

و دینار مقرر کرده و بعد از انشا احمد خان ولد یوسف شاه از سمت ری بایندر آمده

لوای محمد شاهی و یوسف شاهی با یکدیگر سه چهار مرتبه مقابله و مقاتله نموده

کله کوه سلطنه اعظم همایون فتح و نصرت انها پرداخته مملکت آذربیجان

و کردی ماهیار سلطان احمد خان مسموم و لوای اقبال بر ممالک قاسان

و نطنز برافراخته بعد از چندی مسعود خان ولد محمد شاه که بعد از فوت پدر ایلخان

نصب گردانیده رفته کوه با اتفاق سلطان احمد گرجی در دولت همایون

و حاشیه قلعه سالمه آمده و لوای محاصره کوه سلطان محمود اعظم

همایون برافراخته که جهت تادیب فتنه احمد خان و لوای اتابکی بطرف

یوسف آباد رفته بهار در ولایت تارم پور بمیده و در آنجا در منزل

جوکسالکه لوای سپاه سلطانی در ایام محاصره مسعود و معرفه عبد الله بنیار

خانه خاصه طعامهای لذیذه هر روز بصغر و کبر مرسانیده لشکریان و

و شهریان از دل و جان دولتخواه سلطان سلطنت محمود

بکمال حزم و احتیاط در محاصره میکرد زمانیه در آنوقت صفهیان خبر رسانیدند
که سپاه بلکه عمرخان سوسک با چندین لک روپیه زر و اکثری از امرا و اومرای
چندین هزار موافق کمک در مقام قصبه وفا اله سلطان محمود محاصره قلعه
بیجاپور هستند امیر الامرا بر حسب رجوع ساخته و خود با فوجی از فدائیان رو
بجانب مهم مذکور آورد چون عمرخان با فوج بسیار بکمک سلطان محمود آمده بود
و او از حمله آن خبر یافته رو گردانیده بطرف کوکن و نکهو فام رفته میخواست
در آن صفحه که حمله های رستمانه کرده سپاه سلطان محمود که طوعا و کرها
بود بمحاربه سلطان احمد گجراتی صورت گرفت و سلطان احمد گجراتی دست
از محاصره برداشته بمقابله پرداخت اقبال سلطان محمود کار
خود کرده صلحا بر سلطان گجراتی طاری نموده که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم بیاران ثابت قدم گفته که در آخر صف گجراتیان
بلاد نخلاد و وبا شیوع خواهد یافت بهر آنکه بگجرات رفته احتیاط نمایند
سلطان احمد سپاه گجراتی آن بشارت را مکوس دل نشنیده

سنبد مسعود خان بن محمد شاه را مملکت کرفته متوجه کجرات کردید و هنوز
کوچ نکرده بود که علت وبا ظهور یافت و لشکریان لشکر اتفاق صلح نموده و
سلطان نیز بیمار و رنجور بکجرات رسید سلطان محمود بتدارک امور لشکر چنین
پرداخته قهر او جرا شهر و قلعه را کرفت و در مدت چهل روز بقیه کجراتیان را
منحصر نمود بمال و جان لشکر را لذت داده بالاصحه و سالم بجانب رفتن طاق
تا برهم اعمال صفو قول سلطان ظفر بود سلطان بجانب راجه کوالیار رفته
و بکرسین نام حرف او را کرفته بنای لشکر آباد مرتفع و در سه ملک در بعض
و بنا نهاده اسمام کلی نموده بعمارت روضه موسکر شاه و مسجد جامع موسکر
که در لیه و سه کنبد و منار استوانه دارد در مدت سه سال ساخت
و در سال دیکر موجب عرایض حکام ممالک و اکابر و معارف و بکوچ
ضمایر در حوالی دیسا رسیده بجانب برد رفت و سلطان محمود شاه بلاور نهضت
سلطان صارنکشاه از دیسا بزیارت در نوق و سلطان محمود حرر نهضت
که سلطان احمد شاه کجراتی متوجه مالوه کشته است سلطان مصلحت در تاخیر

سلاجقه بسیار بکاشتن و اکثر مجروح گشته بکوهستان اکراد گریخت و سلطان
مظفر و منصور بشهر آمد و بمواجب موقوف مدرسه و مناظر هفت منظره مجاور مسجد
جامع موسکاه و دار الشفاء وسیع الحدات نموده و چند موضع بر اوقاف
علیلدل و مواضان وقف ساخت و در سال ۸۰۳ سلطان ابراهیم بر مدرسه و
ملک ناصر خان حاکم کالیه لشکر کشیده سلطان محمود بحمایت او صرف کالپی
متوجه شده بعد محاربات و مصالحه که بر اولاد خود قرار داده در سنه ۸۰۴
یکصد زر سرخ و یک لک سکه نقره از او و صد خان حاکم بیانه و یک لک و پنج
هزار سکه از ناصر کوته و سنرولی یک سکه از ملکه چنانچه بر سکس قرار
یافته سالانه بر سبیل مقرر میفرستادند و قصبه سلطانپور مرسار سالارف
سلطان وقف نامه کرده از برای اولاد بسیار بر جای گذاشته و سلطان محمود
بزمان کبر سن بمجاورت کعبه و در وفات بر ولد کبر خود معروف شده و
مالوه چیو و حالا یک بجگاه سلطان محمود در سنه یکهزار و چهار مرصع و دیگر جواهر
گران بها سلاطین او که اولاد خلف و سلطان محمود است

مالویان مرتب آوازه بکجرات رسید و در سنه ۸۵۹ بطرف ناڈوتی
که احال بحضرت اجمیر مشهور است لشکر کشید کجا دیو رام راجه انجا را بقتل
در آورده آثار اسلام در ان ملک پدید آورد و مسجد ها بنا نهاده بزیارت مزار متبرک
خواجه معین الدین سجزی رسیده بسلک آداب مواجب مخصوص منسلک حال را در
ناڈوتی گذرانید و در سنه ۸۶۱ قلعه مانڈل کنبو بلوندیه فتح نموده راجه آنجا را
زیر ساخت و بتی بهالیر نواح مرتاحه مواجه احرات بموده وقایض
و نقد و جنس و خیمه معین کرد و در سنه ۸۷۳ ایلچی ابو سعید میرزا ارولد
خراسان بجنب دهلی آمد سلطان محمود خلجی بسیار مسرور و خوشوقت گشته ایلچیان
را بمراسم لایقه نوازش فرمود و چند کنیز رقاص و گویندها و چند غلام حبشی
و هندی و چند خلعه سلاح و مرکب و طوق طلا و چند فیل بهادر رخص
و سفیر مصحوب ایلچی سلطان فرستاد و در همان سال مایه و چند فیل
فرستاده برای حاجی نگر رسید و در موسم سنبهل سلطان سکندر پور شیخ محمد قرملی و کنور چند
سر راجه کوالیار بر سم حجابت از جانب سلطان بهلول لودهی پادشاه دهلی

وسلم در نواح فتح لار با تجمه و سوخات بسیار بخدمت سلطان رسید از قضیه
سلطان حسین نزد و پاس نموده در خدمت کمک نموده سلطان هیکس گرفته
قرشاکان فوج بموفول که در اثنا فراح روز از احوال نزد او مراض خاص
بهمرسیده طومار حیاتش در منتصف صفر سنه ۸۷۳ در نور دیده حیات او منصف
و بهسال در سنه سی و هفتاد سال سلطنت و سی و هفت سال در کنار
تربت اخر سریر عدم فرو برد پادشاه شهریار وفی صاحب و عادل لوذ و پیوسته
با مور خان و کهنه تا للل و جهانه مکان صحبت و رشد ذکر سلطنت

سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود خلجی

بعد از فوت سلطان محمود
سلطان غیاث الدین و لد اکبرش قدم بر مسند حکومت مالوه گذارد
و دست جود و بذل کشاد طبقات انام سالار خود ساخت و سالار خیل فدائیان
بلکه کوکبه بر پای و لدش زنبور یعنی کوه و عده تعلق بر کلل سا
ناصر شاه خان ملکه و لیعهد و وزیر و صلی خانه چیره و مالک سنه و جاگیر
و اتفه نزار و ارغنه فرمود و بعد از انجام کارها امرا و متوطنان حاضر

مکالمات و مفهیات بمیکند نقل کرد حکیمی بخرج مبالغ کلی معین
برای سلطانی مرتکب سلطان پرسید که لذت مکالمات هم در مصحل خرج
هست حکیم گفت که در بهار جز بگفتن اقبول دولت فرمود که در آن ایام بندی
حاضر بود گفت سلطان مرا عفو فرماید گفت مستخرانه چیزیکه بر خاطر خود روا
ندارم بر نفس دیگری چطور روا دارم و در عین نشاط و انبساط پارچه گفتن
بیش آمد او تبعه مألوف بسیار پرداخته و گرمی بازار عبارت
بسته متعول میشد و بخاری بخدمت احدی صعود نمیکرد از
دست ملاحی روز جمعه در مسجد جامع رفته بعد ادای نماز بانعام
مستحقین دست کشاده و عالم را بذل و جود خود ساخته
بمجالس سلاطین رفته و گاهی بعرض سالی و ماهی رتبت تسمیه معظم
امور سلطنت میپرداخت و دیگر مهمات سلطنت را روا میکرد
مدت سی و سه سال در سلطنت گذرانیده در سنه خمس و تسعمایه این سرای فانی
را الوداع گفت لیلان ماه در روس نهاد نقلهای غریب در تواریخ مندرج

سر اکه سر حلقه اللحوم بموضعه متقاضا رویدران دختر تفحص کنه در سد و
رسید نه روز جمعه که سلطان جامع میرفت استغاثه کنه که فلان وزیر دختر
مارا فریفته آنکه سلطان بمانجا رسی سلطنت وقوله قاضی طلبیده
وگفت مرا تعدیر شرعی فرما که بی استرضای شخص دختر ش را بصرف در آورده ام
مستغیثان احوال بدمنوال دیده فریاد برآورده که بکمال تصرف وزیر
استغاثه داشتم مرکاه دختر ما واحلت حرم سلطان کشه سعادتی بهتر
ازین نیست ما را دعوی نیست قاضی گفت که سلطان بوا نکوحرا که
در ضمن بری الذمه است سلطان گفت انها القاضی اگر رعایت خواهی
که روز قیامت ندامت نخوری پس از خندن پدر و مادر دختر
مباشر تی که با وکرده لم لو لاحه شرعی فرما قاضی گفت ای سلطان کنایه که
نادانسته واقع شود تغیر نمیکند و خواص درون سلطان مسجد جامع
رسیده ادای صلوة نموده کانه سکاری آنجا واز جمع اوقات
اسعار کرده تفحص نمود که شخص شوم خر پیش سلطان آورده

ان کندم سلاح در دام کرفت و او را بر زو نعمت بنواخت بحاضران و
صاحبان کفت کرا زین بهتر نمیباید از بهر حکمای خود و فضلای او بسیار

ذکر سلطنت سلطان ناصر الدین سلطان غیاث الدین خلج رحمه الله

بعد فوت سلطان
غیاث الدین ناصر الدین و علاء الدین پسران سلطان کرد ارجمندی رسیدند
و خبر بلعه بکلانه بوجه ما بمدکر محال بعرض اعظم واقع شد و در حبک اخیر ناصر الدین
با خود خواهد بردن اتفاق با پسر السن با پدر با کفتند او را موافق
او را قبول نرسیده و رای خود ندید با در خود را کرد پسر کوچک را
بخواند و بیعت در تمام برادران و سران او خود بحکم سلطنت و دنیا را بکام
خود دید پسر چنانکه خود را سلطان شهاب الدین خطاب کرده بالکی و نقاره
و سراپرده شرخ و لک لک نموده طاهر و لیعهد ساخت و او را موافق رای خود
جاکرها و اورس نموده او را در امر مملکت شریک مرام ساخت نموده اعوان و مددکار
در حالت حبس قتل و حبس او و نموده او را در فعلی زد او را بکشته
در بدری بود ای بهمرسد و الکزی یعنی و در سنه تسعمائه ناصر الدین

در سنه ثمان و تسعمایه رفته تاخت و تاراج نموده و در وقت مراجعت در اکبر پور
رسیده قصر عالی و عمارت رفیع بنیاد نهاده و در سال دگر سلطان جنت
احمد شاه نظام الملک لشکر بر سر حاجی پور آورده چون سلطان ناصر الدین
استماع این خبر نمود با فوجی لشکر بسیار به حاجی پور رسید نظام الملک را به تنگ آورده حصه
خود خواند مراجعت نمود در اثنای سلطان شهاب الدین پسر سلطان ناصر الدین و
کسانی که در چندیری بست و مراد غیاث خلف از سلطان سنجر بودند نامه
بپوسته و سلطان ناصر الدین پسر خود را با کوکبه و لشکر بسیار و امرای
شهاب الدین کسانی که به یاری رفت سلطان از روی پسر بسیار عاجز و ملول
گشته بدار الملک مراجعت کرد و در اثنا از افراط تردد و عفونت هوا
محروم بهر سانید محمود خان فرزند سیوم خود را ولیعهد نصب کرده بعالم
عقبی خرامید مدت سلطنت او نه سال و چهار ماه و سه روز بود سلطان
قهار ظالم طبع بود در حالت ناپایه و هوشیار حکم بسیار بقتل می آورد
نداشت بیت سرانجام خون خاک باشد سزا ☆ چرا نیکو خصال

ذکر سلطنت محمود شاه بن سلطان ناصر الدین خلجی

بعد فوت سلطان ناصر الدین محمود خان بخطاب محمود شاه مخاطب گشته
روانه سانکی لاآمید و گشت سهاب الدین پسر کلان سلطان که فتوحه
دیبالپور خبر وفات پدر شنیده از لاهار گرد برای خروج اینجا
که بیاع قلعه سانکی لاآمید و رسید محمد فطحی خواجه سرا و افغانی
در وارد قلعه بروی سهاب الدین بسته سلاح قلعه در دست اتباع سلطان
محمود رسید سهاب الدین تاب مقاومت نیاورده بطرف رهتاس گریخت
سلطان بمانع و فراحی در قلعه سانکی لاآمید احتشام گشته بر تخت طلا
با نواع جواهر نگاران بها مکلل بود جلوس فرمود و اصناف موسیقار
کرف مفصل کر در قلعه مید و بود با جلباهای زرنیف و مخمل و زرباف
سازهای نقره حاضر ساخته و اقسام عالیمقدار حاضر کشته رقصه و سرخ
و مروارید و جواهر نثار چتر ساخته مستحقین رسانیده محمد قطحی جامه
سلاکه در ملحانه صاحب اختیار بود بیاکانه سلطان کرد صاحب خان و

بدار بولار ملوک صاحبقران بر دارد عمارات ملک کرده و صدور و رؤسای اوطاق
سلطان دنیا بگیر بر سیده و خطبه سلطان اسکندر لقب خواندند و فرمان
نفوذ صاحبقران و محافظان یافتند لذا فرامرز ساکن آمده سلطان
صدی یاسا بنهاده لهذا فرمان در اوطاق قلعه صدی و حکم واقع شد و
محافظان نفوذ رسید صاحبقران قدر رز قلعه ملک یاسا صلح
سنه از مقدمات مرتبه صدی یاسا و دگر یاسا دران اوبه پایه برتری رسید و
بحضرات حضور و بیرون فایز شده و منوران و خانه یاسا دان از اطراف
افاکه و بانحای صدی یاسا سلطانی معامله فهم بسیار اردوی معلی
حضرات ملک و صاحبقرانی یاسا چوبان طاروی دگر اوطاق دیگر یاسا و عمال
حضرات کرده باطراف مدرفته و زاده از حوالی بخارا سلطانی در اوطاق
نماده فرمان حضرات بدینمنوال رفت حمدیاسا کس جمع کسه زدان جمله
وستیه یاسا تکنیزی کرده سلطانی اردوی معلی عزیمت سر دارد سه صدی یاسا
یاسا اردوی معلی قشنه و اطراف و کنار صاحبقران ساکن و مرزوبوم ضبط کرده

ساخته بصب مدوپس رایات تکاوف سلطان مظفر با توفیق
سلطان محمود در سه ملک و عشر و نعمه قلعه دار را مرصوف در اوقلعه و
قلعه کیان را تسخیر کنند و قلعه صدوسالم آن را مسخوط ساخته فتح نمود بعد از
سلطان که در حمک کشته شده فرزند بزرگ سلطان محمود بعد وی قلعه بوان حصار سلطان محمود
که اصل دشمنان مهدم است مضمون نامه در اوفرزند سلطان محمود کوتاه بر سیده که در
باب ما حضر مقدمه سلطان تسلیم نمود کوکه تا حال این مقدمات که سلطنه
مالوا لشما حاکم نشده این یکوه سلطان محمود را از قلعه صدوکرا
بسر انجام خود احمک سلطان محمود ضرف و مهمات سلطان کجرات
سحاد قلعه از حصون بلاد سلطان حوانمو بخاب کجرات و احمد
و از صوبجات کجرات ما بجهاد بوار بکمک او کرات و حکام فتوب و
جوانمعه او کرا از بخ ما تا ربع تاریخ دهم شهر ربیع الاول کار
نافهما را الوصه حول حندر و کارکون و قلعه رانسیس و
بهیل و سار بکیور و اطراف سلدی و دکر بلاد را صبدنی سلطان

خانواده رسیدند بعد از سه صلح و سلطان از دست داده که بملازمت سلطان
شرف و بعد از عذرهای تمام همان اولاد قلعه و مخلص سلطان گجرات
بمیه و رسیدند محاصره خواجه اولاد لنه کرده قلعه و مشرف فتح
سه سلطان محمود آن خطه و بعد از بار در بعضی و عذر بردند خدمت
از متوران او کمسه که ایچه وقت خوردی است کوفتانستم که ایلیت و عذر
آخر پس ایچه نفس اخر بهمان به که نخوشی و خوشحالی و
فلاخانی نگرد سلطان بهادر قلعه را و بهمان حدود و متوجه شده
سلطانی کنایه خان بلاد سلطان گجرات طرف دیگر کرد
و سلطان محمود ماوجود را کز حرکت اجرو نکو و سلطان بهادر
ملاقات کند اخبار درست کوتاه محمود سلطان بهادر طرف مرو با کمال
ازدست ملاقات نهایت چشم غنایت ماوراء درست در خصوص رفته او را با
نوبر پس ملک خه حواله اصفهان گجرات کو قلعه چانپانیر را در
اثنای راه جماعه بهلیل نخول اولغه خاطر که بحاضر سلطان محمود

قدم سلطان غیاث الدین خلجی کرسه بسیار از مهروان رای طلبت
کعادت او در سر حلوا بها روپ متی نام نازنین حوروشی بود که وصف خ
و حرس کعادت او در بندگان رای رو حاضر و تمام رب و نعمتها
و علماء او مشهور اند و در سر حال سلطنت و سایر احوال حضرت
جلال الدین محمد اکبر پادشاه رو بی کرف فوجی بسر دارد ادیم حال
کوکه بر سر ش یعنی سر بازهای دلیر حمیت حرکت اند بوجی که مدر رفت
و روپ متی در وقت طاری او پیاله زهر هلاهل نوشید و مردانه
نوحان در ساخت و رخسار زیبای سلانجال وفا مارک
زیبا شرمسار و نسرین محزون او ۞ بعد چند گاه مار بهادر سلطان
مالوه والله قرر بسر باغی عمر در سعادت صندی کرانه و در
تمال و سس و سعادت مملکت وسیع کرد اطراف و نواحی از قطع
بهت فانی رفت در وقت پادشاه کیوان سای در آیه حال
کرشمه بکهار مکه و سی و بهار سیا در وقت او الله اعلم بالصواب

توکلان احمدشاه بنیرخود منسلک گردانید و چون مادلاورخان
حاکم مالوه از اخبار قتل و رسید و بعرض دلاورخان ها و رسید که هوشنگ
بر پسر بزرگ مسموم کرده لشکر بمالوه کشیده و بعد از چند سال به
شفاعت احمدخان نیز خود که ارشد تر بود لولایت نوشته مستقل
کرده فوجی همراه داده که او را بر ممالک مالوه قابض گردانیده محمود شاه را
او را خرصوصه اربعه و عمر و نماند رسخود رسد و در مرض موت وصیت
کرد که احمدخانی را سلطنت داده و عمرش بهمار و بک رسید لهو
که دولت حساب سید فرد اگر صد سال ماند در یکی روز
بیابد رفت رش کاخ دل افروز مدت لالک او سال و کری
ذکر سلطنت احمدشاه ولد تاتارخان بر مسند محمود شاه کجراتی موجب وصیت
جد خود بر مسند سلطنت مجرات یکه تازه در عرصه بروری نصرت یکه و
در سنه خمس و عشرو نمانمایه فرود خان نر سلطان محمود مالوی حیات و حال
و مآل خان و پسر خان را الوداع خود و جوندرس و

مهیای کشتر پولیه کلان و بالای وسیع در غایت صفا و پاکیزگی احداث
یافته و بیرون شهر سه صد و شصت پول ایاک در فصل بازرسان محکمه
مالیه و سرکار سیدهٔ سیدکان
مالیه لاهور و دیگر رمضان لال بعزم حج بهمراه سیدهٔ سیدکان
احمد شاه بمعاملهٔ انهاست و سکه فاخرش طلا و نقره لکهی و کرکت فروزان
در ناگور رسیده مدت شش لال انجا گشته و سلطان احمد شاه در سنه
شش صد و سه هجری بگوکرنال که الحال بجونه گذه شهار دالیه
گشیده رود جوار بسار بکس کرده و سال دگر ناگور رفته ضمن فلان لال
ناجیه را مالیه سحانه های لذیخ برادر خود هوسکه شاه حاکم
مالوه حول حقوق سلطان فالوسش ساخته رمضان لال مباشر
های کجرات صاحب سلطان چندی گشت بحوالی میدورفته لشکر لودیا
سکه فاخرش طلا و نقره لکهی و فیض فروز کرده و
هوسکه شاه در حبک مقتول گشته قلعه شاکی آباد مخصن گشته و
احمد شاه مالام رده کاه خیال از لشکر گشته نموده در سنه اربعین و تمامیه

بسلطان چاملوست جنگ نمیلعل آن بچه را بخود آمده گوید سلطان
لیلاله جنگ بود که بجوی قتال لشکر خود ساخته اگر بجاع و دلیر
مشهور بود از کمان تیر بر سپر او لا بخبد و از قاعده از جوان در گذرند
لام سلطنت او پانزده سال ذکر سلطنت سلطان غیاث الدین
ولد محمد شاه بعد فوت پدر باتفاق ارکان دولت بر سریر سلطنت احمد آباد
جلوس نمود چون مالوای محمد شاه را بزدل و بسیه رو لقب کردند
مدتی ناخدا اوا افواج را ترتیب داد که بمقابله سلطان محمود سلطان
غیاث الدین بسیاید بعد چند صفدر خان کرد بغارت و تاراج لشکر
مشغول شدند سلطان محمود که بغارت نشسته بود در سر او سلطان
غیاث الدین رسید لشکر موضع و تاخت سلطان را بر دست مالوای شکست داد و
سلطان غیاث الدین بسیار و لشکر مخروف و اموال بسیار مالوای را بدست آورد
بگجرات رسید و شادی و مسرت در گجرات بر پا شد و صالحه
از بادشاه و سوداگر که از ملک روم بایندر بسر حد گجرات بود بسلطان

محسن لایزال و کریم لم یزال نوازش کردگار بی زوال و بخشش آفریدگار بی
لذ نصب اورنگ سلطنت و فرمانروائی بر سریر سلطان محمود خان پادشاه
سن جهانبانی سایهٔ سلطان محمود خان گشته ربع مسکون را فرو
گرفت و ممالک بوزلدر قلمرو ممالک پادشاهی گردید و رونق و رواج دادگری
در کوشهٔ نه نشان فتنه عرصهٔ ممالک و ضوابط مملکت و بنیان ممالک و حسام
کرامی صاحب اقتدار بوضعه و حلدصه گردید و در جاگیرها نخول بوزلدر
و عوفر و بکر و یک حسه بحوس اوتعه بان ۵ ساله صغیر السن
نباشد بلا بهانه گوکه عرصهٔ ملکی و مالی و ایسه که ممالک
بنهان نوشته والد حسن خان پادشاه پادشاهم سلطان محمود
نامدار آوضار وقت ملایم نفعه و موقع که ممالک را بدوانده لنجانه
محمود سن نه دعه لنلن رونق و رفق استخلاص ممالک و دفع اعدا
اربعه افتاکه بخون والدین بزرگوار آوتعه که شبی در مسند فرمانروائی
تخت اخرها سب نفعه لنجانه نرمانده که رفع خلق و نظم نمایه

ناگاه ملک عبد الله حاسه فیلخانه را دیده که در پای قصر سلطانی ایستاده منتظر
عرض است سلطان فرموده بود که الله وقتی عرض کند او مرخص است که از اطراف
ناحیه لاحول الله و سعا اهالک و زن فروج حال شارب سلطان او را از حرکت
سعا اهالک بهر دو خود یافته حکم فرموده که پس از طلوع صبح فلان فلان مسخره
و ملک سخنه بر حاضر سازد در کوچهای شهر با فریاد ملک ملک خبر داده
که لشکر سلطانی سکاوه در ساحت افیال سلطان از قصر فرود آمده یکسه
ریخته است و سعا اهالک را از فیه برآورده بهلوی خود جا داده فوج فوج
از اطراف و اعلام در خدمت سلطان حاضر شده و ملک عبد الله فلان سیخ کرده را
را بکجم در کشتوان و سلاح جنگ از اسب حاضر حرب و سر کوچهای شهر را
فیلان مست مسلح و سلاح جنگ پوشیده با همان خرطوم فیل
که حاصل بوده کوس حرب نواخته از دو طرف سپاهی سلطان الله و
از بندهای سلطانی رفاقان حرام نمکان که سلطان موسنه
از صولت سلطان الوان ارتعه بلرزه درآمده از شهر بکر سخته بر بالای اهالک حول

حال جسیم لعذر کوچهای شهر کرفار کشه نهاد رسید و عرضه ممالک و ایام
شنجه سلطان
دولت خود کشه بود و ذکر آن او وقت کرد رساخته بود سلطان سیمه
و حسام ممالک بوا کرنج و صوبه ممالک در قلعه ویت محبوس کرده
حبس کرده بود نظم برکهوبخت لال سکرداله ۞ کرا فرزند
زکلم خود نهد پاه ۞ عزیز کرد اوج خویش دولو ۞ مقام ملک
پیش دولو ۞ نیکو مشال نعدل سپه دولت ۞ نمادکار خود بکهدار
سلطان محمود چون احوال دولت ساکن مذلت را چه همان
سلف رواج و عمال ممالک از سر نکی رو کار عزیز کرده کوشه
و قبض اخبار کرد و برسش نهاد الزمی احمد بحمد ملک اشرف
و منصب وزارت صاحب بر سر فراز و در سه دست و دیگر سلطان محمود
و کلک موجب التماس نظام شاه بهمنی ولی احمد را بدیر
بر کشکر کشه و سلطان محمود حلبی را کرد منا عام لشکر
منا و لعه و لوف و احمد ملک دوندر اکه مابین

سنه بمعوض قبول نمیاد در محاصره و محاربه مشغول گشته بعد یکسال سلطنه منزل
سلاما حوالی و سلاطین سال سنه اولقه تمامی احوال و جوابرکان نهاد و فتاح
نعیما معوض گشت و اشرف لدتبخانه و بیت پرست در اوقات بکرات و قلعجات
ان کوه را بعد از اخذ خوشبه و طاعون کوه نهرج ساهار و حصول الاحوام ساحن
و ما حوالی ساخت نمود که حاصل حوالی این شهر لحدات نامه و در اندک مدت
از سعی معمار بنی این سلطان شارح شهری لکمال لطافت و استحکام و
مشحون بمساجد و حمام و بازارهای وسیع مرتب و مهیا و دوخی
برنگ و الحی که در سنه ماجد آلاف مولد حضرت ممدوح منزلگاه برشت حوالی
اسلام و ما به محاط بحال گشت و سلطان اولا مسمول عنایت
ساخالحال قبر مندلک بهلوی قبر سلطان محمود و سلطان سنه واقع است
و حاص و حمام لحد آلاف بعد از جمله اولیا شمار و نذور مبذول و سلطان
محمود سال دار بحاست سنه و لبعارکه و ریک سار در مصر کوه و صنع
بر سر بلوچان و حال که مذنب الحاد و در سنه رسید و الکزی انهار

نام سلطان بزرگان مع اقوام کفار لزران و ترسان کشته رسیدن احوال او
مسکنه و محل قلعه جانپانیر از سلطنت الخان تا قلعه فتحنام نمودن در سنه اربعه و عشر
و تسعمایه و لحاق بسر اخود سلاکه از اولاد حکام حارس بود اعظم
همایون حصار فتح و سخر کردن سکندر خان حاکم حارس و فرستادن
کاسه زر با و همراه کردن صاحبزادگان و فرزندان سلاله حارس بدرجه نهم
و نوید سلاح و اعظم همایون نمودن در سنه سبع و عشر و تسعمایه سلطان سکندر لودی
شاه بیسلاح و لوازم فتح نامه بسلطان محمود و سایر اطراف
اطاعت و انقیاد نمودن سلطان بزرگ مدارک و مقابر اکابر احداد کرام
و منهدم گردانیدن سلاطین مخالف و فتور و فاتر شدن ساحت دار الخیر
شهر رسنه بکلی و خطوط سلاطین خطوط حصار حاکم و تعهد حصار
و مدار اطاعت و انقیاد او و مامور نمودن لودی خصم رودم شنه هم شهر
و فصل اسالک سنه سبع و عشر و تسعمایه دعوت حصار بالبیک گفتن کل
مسلمانان و قمع و قمع بدعت تحلل و الاکرام مشهور نمودن

گرت بر سر لاحه لازم دکر ضیاء الدین رفته مشروان را پامال ساخته
بنظم و نسق سلطنت پرداخت در سنه نلث و عشرون و تسعمایه سلطان محمود
مالوی از سلطنت عزل و دکر پوربیه ها بر مسند خود مملک و اکثر سنه مذکوره
سلطان رسید سلطان در واجع و لحوق کوه متوجه صید و سایر ولایات
املاک را از دست پوربیه ها خلاص ساخته سلطان محمود را بار دکر
بر تخت سلطنت مستقل گردانید و حاجی در حالات سلطان محمود
مالوی موصوف رقم است و در عهد او سلطان بالحمد بر ناحیه چاپانیر دست
اولیاء دولت حضرت و سلطان مظفر شاه بحمایت اعلام املاک ایالت
خاص سلطانی را بانک لک بوار و پانصد و شصت و نه سنه سلطان و لشکر قلعه
چیتور و حوض فرمود سلطان جمله فوج سلطانی را قلعه لشکر حوض سلطان
لشکر حوض سلطان و سپاه خود نوشت امیر سلطان محمود سلطان را
بخلعت و اسب و فیل فاخره اسمانت کرده از خاص سلطانی محصور طلبید
در موضع سارنگپور سلطان بر حسب سلطان لشکر اوجاع آورده

منصوری که بسرداری تهماسپ قلی موصوف بقصد تسخیر ممالک سلطان ابراهیم موصوف از سلطان
نزاد منحوله یک سه عدد اسلحه آتشه که مکرر بصدور سلطان نسب سلطان ابراهیم عمدات
لکهای ملک چون ولد لذوذ و فاروق و هوشنگ و کیومرث و جمشید و فریدون و
نوذر و سام و نریمان که سه مرکوز عدد اسلحه جنگ مانند بهادر ملک و دلاور ملک و
سیفخان و چند نفر علم جنگ و توپچی بهمراه سرداران بدولتخانه درآمده
بحضور ملک و دلاور خان در صحن دولتخانه کوهالکوه سلطان رسیده
سلطان نامبرده چابک بملک سپهسالار حکم فرمود که سه ماده و شش روز
دیگر ملک سلطان محمود خلف سلطان محمد کجراتی حول عدد اسلحه
و دیگر جرام توپخان از ارکان قلعه شنع ملک سلطان دلاور خان
بصرخان بر جلو سپاه سلطان محمود زده آمده بر سلطنت
اصلیس طاقه و سلطان محمود محاط نموده امرای سلطان محمد که از بیم مخالفان
کریخته در گوشه خرابه جاهای لهنا تعارف دادیا محمودی و اهالی
گجرات بحضور آمده لوازم تهنیت نموده عدد اسلحه جمع اوزار

برنجی سلطنت کجلت جلوس نمود و بیاض تنبیه بجمال املاک بسرعت تمام
متوجه چنبانیر و تاجخان را با بعض امرا بسرخص کوتاجخان
با بعاق خلعان خود او تاجخان بجمال املاک سلطان محمد ساخته با جمع معدلت
سلطان در آونفه و بعزم سلطان بجمال املاک و سنوخان و شاه حسو
صدر و بهار املاک و دکن کاو بغتار را بعقوب نام بردار سپرده سلطان
از نلل قضایا بجانب خیر نزول و بحوکنار او خلوه شاه بجموعه
سی افزود بملک او حواله از خزانه سلطانی بجموعه و تنوان را
بجنبانها و اوضاعات لایق سربلند گردانیده در اوقات کلهه بجنبانها
از سلطان نوید بار بجنبانها امرای نامدار بسرحد بجموعه و بغار
طوفان را بضلعه جنگ کوشنه سر و نصرخان را بکوکنار سلطان
برحمت حق پیوست بجای او بهلول سلطان سکندر شاه مدفون
ساخته بسر انتظام بلاد خاندیس پرداخت و از آنجا بلاد و ساحله را
رصدار مال بارد ای خود انموده بدو مرار بهام تاجخان مالک بلاد

نشه و در شهر سالم آلا خرید بجا هست بع وبا پرداخت سلطان
قلعه را محاصره نمود در ست بهم شعبان سه سیصد و بیست و نه شعبانه
بر نمودی حبس صد و چهل از لاغر متعارف در قلعه سالم آلا داخل
و سلطان محمود ناچار بملاقات سلطان آمد در حیات و قبل از
در ست کوچ کرد سلطان بهار اسش بخضر افوجه او لا تا نفی
پرسش در نجر کفه حواله اصفهان کجرا تی نمود که قلعه جانیار رسانه
و در باب سلا بهیلان دیو سیرت بر سر اصفهان سجول نفه و این
تعبیه بر افتاد ست سلطنی خلجه مبارک و بیمه مسخطا را ز
تبع کشته و حوکوره و حوکوراکر و حوکل کوره خوف
بر سر بار حرف بار ناله نکت و رو ال سر نیرنگ ها بم تقریر و شکوهها
رو رکار زاله از انجه بحال کنجه تعبیه ها در جیب دارد چه ها لوم کرفتا
حس و حال است یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید العرض حال
و حسب در چیم لوش با خر رسید و لام سلطنت سلطنی الحاج

اختیارخان کجرانی را حکومت سالیان آبا بعهده او و ملوخان پسر بلو خان
مالوی را بحکومت اوجین و سارنگپور حاکم ساخته بمحاصره قلعه مالوی
پرداخت و سلیم پوریه را که در آنجا بود بنجر کیه افیل سواران و اموال
او و خانه کل رکور و میخان داروغه توپخانه سلطان در طرفه العینی
فتح و چند عراده توپ قلعه را بضرب توپ آماج سلیم احوال قلعه را
چنان دیده مکرا نکه نسرو ای سلام در آنجا و باحارت سلطان نشانها
اوتهال پسر و متعلقان خود قلعه را تسلیم نمودند و امرو سنگ را
تفویض احکام قلعه نموده بحضور سلطان آمده و سلطان محلت او را بهمنده
در قلعه سده و محبوس ساخته محاصره را بنگرخیر پسر سلیم تعیین
و سارنگ در آمده الماس کوکه اگر سلیم را در قلعه نگرشته باخیما
او بحضور سلطان میرسم سلطان ترحم کرده سلیم را با محمد
در قلعه فرسادرانی در گاوتی دختر رانا را که زن سلیم بود
بشوهر کوکه خرص اصیا از ظلمه ان توابع کوکه با تفاق و فاده ملک

فانوم برکاه در یلاق مهتاجیان رسکاه دکوم کرپوز سرصد کنیزما
رخت نوم پوشند و یک لک بیرپان و چند سرکاه زرخرج یکروزه ما
بود الحال زیون دستی کسه رسکاه دکوم مرزملدو پس انبارهای
اگر وچندن برسم و قانون سلطنتی جمع اولمه ما جمع نوابع ولواحق
سوخت و سلمه و پرسش ما جمع ملاحمدن مانواع سلطانی
اوبجه خزانه کلکسیون طایفه سلطان قلعه سنه مجموع ساحه محمد عالم
حاکم کالپی که ازان جمله کلکه پناه سلطان کوه بوی مع مضافات
چندری ضاب و نوه قلعه کاکرون و قلعه زیتبور ملا نسخه در اولمه
احمد اباد مما جعلکه در اسوق محمد زمان سرداز حساب حضرت ناصرالدین
محمد همایون پادشاه قرار موفه بحدود سلطان سوبت در جمله همایون
نوشته که اموال باغی ملا پس ما نفرستند والدازملک خود مدانه
حول وقت انصال در بر سلطنت کجراتی یک سر بود بوسلطان
بهادر از فتوحات صولت در غرور و تکبر افتاده کوات پادشاه نیز داخل و شریک

نجک محمد رضا میرزا در محالوف فرو رفته تا رخان نبیره سلطان
بهلول لودی سالی کرور زر نقد همراه داشته بر آن ممالک حاکم شده بود
رفیق خود بجلوف دهلی فرستاد تا رخان نصف مبلغ خود جهل هزار
سوار افغان جوجو کوه درسه احمد واربعین و نعمانه قلعه بیانه را
مصروف کمک حضرت همایون شد ال میرزا با لشکر جوجو را مرفع
قنه انها یعنی فرموده ارا بحاکه قلم لود بر چیان رفته لود که جمع ممالک شد
در ظرف اولاد صاحبقران امیر تیمور گورکان در آمده رسک و رویش بر
کرده افغان لی تحرک سیوه عنم برک رفاق تا تا رخان که در رفته
و زایه بر جوجو سالار همایون او نمازاوا رکمال محالف با سه صد افغان
نامی متدین روانه کرد جوجو سالار بعلمه شمع نه بر قلب میرزا ابند ال حمله
اورده با جمع رفقان عنف مع مدبع بهادران اقبال کرد میرزا
نه ال قلعه بیانه بلا تصرف در آورده لشکر همایون پیوست و بادشاه محلوم
لوا ارب لعدی سلطان بهادر بحوشر خشمناک صفحه مالوه کرده

سفید بار و رشم در حوکه کشیده می‌کوبند و حبس وقف که لشکر بکار نیاید و اگر بلا
محرک کشه وحبس باشد کوبند کشاد و ولدت شاید و در آن
میان رود و حبس امرا بمک روضه و تربت کنند اگر خاوله بلا موقوف
مالوده شکسته نوعا بیس کحلت و مشغول برکه لالله سحر کجوات حکمت می
باشد اول اندهد بلا باشد برمله و حصار حرم اگر حبس لشکر
تا دار و حوکه آرا بمک و حبس امحصور ساحت ف چوبها کوبند
سار و کار ت همال ان کند کس نیاید بکار ت سوم ثالث کنکه لن
روی معامله طلاق و کار لکن بر حبس ماند و ماحبس بلا ف طابع که
حالت رود اوقات در کاس نوعا اماله حرث و کار می باشد
اطاعت رو سلی و کسه حبس از عنبان اشد کاه حبس بهر بود
لغاجاد اقوض عمی اگر بلا مخلوط موجب دفع بهادر بلا نوع
سار ما حبس بلا شد یعنی کوکه بس و بس کنکه کحلتان
سار ما خه بکرلیه که کمر انه رسد ما بحتاج و احتلاب حبس انها کوفت

وقصه قلعه شکور را مرکز قلاع دیار کرفته و به بیلاق قلعه میخاییل انتهی تواصله
مکه رفته حبیب قولان بنده برمالک ان حصن حصین صعود نموده و بعوض سکنی
در قلعه را شموح ساخته که در هیچ تاریخی دیده نشده که بالای دیار
نیس حصن حصین خراب نموده باشد قلعه لحصار حان کرد
در قلعه لدک برابر بلده مسجد حول نوشابه صوری لحصار
دارد حصار انواع بولادس و کنجار و باقو و جواهر قیمی و صاحب نفیس
سلاطین کرد بحصار خلد قرار و جمع اولاد سلطان
بهره خدمت در وقت نفیس رکیه بحمالک غلام سلطان نهاد جمع
انبوه در حوالی لحصار آمد اوزار کرد و بلده مذکور خراب برد و بیکان را
نمی قصف قلعه و حرای خاسر کرد سه صوصه لحصار آمد مرزا
عسکر و باکار مرزا تواولی بعضی شنه بحمالک غلام سلطان نهاد
مرزا این حبک تیاخت رسیدن بحمال بوده کی بحصن نهاد حصار
حوصف حصار لحصار آمد و بحوف لحصار آمد مرزا عسکر و پیش باکار

سلاکره پس گرفت سلطان بهادر که روشنی دولت او دین کرت
بمثال فروغ چراغ صبحگاهی پایدار نبود چنانچه بر اندک فرصتی
تمام به بدولت رسیدالپ وار و نیکبال طلع دولتش لذا حسن او بغرم
خود تمارض نمود سلطان غافل از سعید روزگار بغراب البین بسعادت
اورفت و آثار عذر در او بعد لمحه لائحه محو و نمحو و نیکان خود را
پیشه ساخت که غرلب حمو نداد سوای سلطان حسن احمد و سلطان
محمود حسنی در آن افغان و خیال در بحر نیست فرو رفت که اثری از رو
بنیاد فی دین و ملک و دولت نماند که بهادر نجه برکنار
مدت سلطنت او ما بعد سال و سه روز بعد از واقعه سلطان بهادر
والد او از حیدرآباد دکن بهادر دل حرون او پس رواند احمد آباد
محمود دل عزلاکه موجب فرمود سلطان بهادر بغرم نیمه بهدوان رفت و
خبر استقلال سلطان بهادر بسمع شریف عالم گردانید و ایشان
از حالته سلطان خبر یافته بهانه تعزیه باره ی گجراتیان سرحد والی

بود طلسد بسته در سه اربعه و اربعین و ثمانمایه بر سبیل حلول سلطان دلاور
سلطان محمود مخاطب بسلطان محمد ملوخان صدوق قالوا به خود را
والی شاه ناحیده و مالی جز سلطنت بر سر گرفت و اعراب کجرات با کمی بکدر مقام
نفاق و مخالفت برداشتند سمت سند نهضت کرده بقصد والی شاه مالوی
رفته و بعضی بین میان مبارکشاه والی خاندیس رسیده سلطان
محمود بولی خاندیس پیغام داد که اعدای باغی را از پیش خود اخراج کرده
او بکوشش نرفت سلطان بعد محاربه مهدم ساخته و باحمدآباد رسیده در اوونی
زراعت و تعمیر عمارت سعی موفور نموده بهری بر دولت کوی احمدآباد
بنا نهاده موسوم بمحمودآباد که در سنه اربعه و اربعین و ثمانمایه ضبط انجا نام علم
سلطان محمود بمخاطب بخیر آورد خان قلعه بندر احمدآباد نموده که
استحکام و متانت افلاطون رفیع نظارگیان و بالای برج قلعه
حوکسدی بجریده تکال تعمیر نموده و چند عنوان تحکم بقلم نموده که قلعه
مستحکم در اینجا احداث نکند فایده مترتب نیست ناچار تنبیه رزنها

چون اعتماد خان و دیگر امرا از فحوای طلبیدن بموقت بوی خود رسیده حاضر
نشده عرضداشت بپادشاه نوشتند بسیاری را بحضور جمع آورده تر
بسر بردن گرفته بسلطنت برداشتند اعتماد خان و دیگر امرا فوجها از آنسو
بآن جماعه رسیده در اویجه بر هان زا با جمع از ملازمان ملک او فکنده

نظم

بچشم خویش هم دیگر کناه ۞ که او بر جان مردم مرگ سازد

بسنوار رسید معمارش نبرد رحم ۞ که مرغ دیگر آمد کار او ساخت

در سلطنت او بحدود سال و ماه ذکر سلطنت سلطان احمد شاه گجراتی

چون سلطان محمود را شهید کرده از و فرمان نامه اعتماد خان بعلم سلطان
که نهایت محرمیت داشت در هر کرده امرا طغرا را خاصه حکم کرده از
روضه سلطان احمد آباد مرحوم بانی احمد آباد آورده امرا بحضور جلوس کرده
اطاعت نموده اعتماد خان نامه بخط خود بنام سلطنت بر دیگر آنسه حکم شکل مهمات
کرد سلطان احمد از دست اعتماد خان گرفته مذکر امرا پیوست
اعتماد خان سلطان احمد را بحجله و فریب بر آورده تخت نشانند

ذکر سلطنت سلطان مظفر شاه کجراتی

ایام سلطنت او هفت سال

اعتماد خان بعد قتل سلطان احمد طفل سه ساله نام بالا قدم ضلالت طاغی نمود
که پسر سلطان محمود شاه است او را چهار تصبیق قول او نموده بیعت کنند
و باتفاق او امور شاه جهان مالک شده سلطانی بر سر کرده و ادعای
تمام نموده اعتماد خان مدار المهام گشته تا انجام سلطنت بر دست او
ایالک ایام العلی کجراتی الاصل و الوطن و در هر معرکه جنگ آزما بوده و هر روز جماعه
کثیر از هر طرف مقهور و مکسور شده در این اثنا محمد حسین مرزا با اتباع
خود محمد زمان مرزا و غیره از درگاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه در سنه بیست
و نهم الهی جریده بگجرات رسیده و گجراتیان متهم مرزایان را
غنیمت دانسته اوطاع سر حاصل داشته و میان محمود شاه و لشکر
مرزا مبارک شاه فاروقی مملکت گجرات را حصه رقبه دانسته و بیلیه
و تلال طمع در آن کرده با نواح احمد آباد تاخته و باراج مردم چنگیز حال مالعاق
مرزایان با او محاربه کرده شکست فاحش داده فرار و مرتبه مرزایان بلند

بلند سرکت و بسیار ح از او باس به سرداران جمع شده در موقف
شرف الدین حسن سردار که سمت سرداری در حباله نکاح و از بخدا
سرداران پیوست عرض از انها نکی مدالفوه خبد بر که حاکم حسکر خان سلاکه
در سکری انها که بود مصرف شده حسکر خان ما دکر از فراق کله ایله
محاربه یک سرداران طاق حک در خود مدد سر با پنور رسیده و لعارت
بر داخته بمالوی شتا فته و یک از انها بجال تباه بکوشه فرود در موقف
جلال الدین محمد اکبر در سنه ثمانی و لعماه نیا کوه رسیده اعلام کوالیار که چند
قوه شده بود بر اوشان حک در شدند با فواق عرضه اشتها
فرستاده التمش نوشتند که سرداران بمنصه شاه حوالی کالپی کجرات
رسید سلطان محمود و پاکم کله با فواق اعلم خان و سردار الوبر اب
سرداری داد و لعجان و حسن خان و لحصار ملک کجراتی ملازمت سلطان
رسیدند و لت سلاطین کجرات در حصار دیسم رحمه مذکور
فتح کرد حصه خلف شاه و لدت کجرات سلاطین جد اوله منوحه

درخت است از هر نوعی بسیار اقاقیا که باجانوس نگارند عجب
میکرده اورا از خود طلبید از حقاق مصر نامه پرسید که هیچ از قدیم و حدوثی
همانا طایر او نیز خدمت بوسید هر لحظه و رویانه ما حضر داشت
پیش سلطان گزارند سلطان تناول موفق پسندیده و رو بکذب دیده
که گفته وچه نام طایر او معروض موکه پدر خانمان لم ازنا عاقبت
بخت در العاقبت اساس حضرت مسکم سلطان خانمان را بواسطه حضرت و
وحشی خدمت الطاف گذارش بسیند سلطان آنه وطایع
باورد که سلطان اورا بمصر حوالی واوقاع نهنیه مصاف
مملکت خانه پس اعتصاص بخشند با نولایت دستور داد و در سه گنبد و
نعوا ملک رایحه در ان سرحه شاوه لشکری فرستم لوتو وراحه لعلاء
تا که سلطان فرود اطاعت ملکو نصرت سمیه خضیع و نعوا خ
وبح فتح برگ و دن فتح کوچک و نفوذ واقعه لسبار پس رکه
فیلد نزا بروس دکر بحر های طلد و نفوذ و جلها مخالف و زرنفت اورا

کوچک مقوض کرده اواخر شعبان سنه احدی و ثمانمائه رحمت حق پیوست

مدت سلطنت اوده سال **ذکر سلطنت نصرخان بن ملک راجه فاروقی**

ملک ناصر ولد ملک راجه خود را ناصرخان خطاب داده حمله خانه لشکر ساخته

خوله و سایکهه سرخ را که چهار کروه شهر برهانپور احداث نموده و قلعه

آسیر که از نواب ملک آسا هیر بانی افتاده بعزت و ضبط گرفته محال آن

که ملک راجه باز آسا هیر گرفته بود از ملک داد ایلچی بهم رسانیده

اخلاص و یکجهتی ورزیده حول ملک راجه از میان رفت نصرخان سر بر

نبرد و اظهار محبت نموده روزی بمقام کوله دهمان قوی دارم و قلعه

مستحکم برای کهاس لابحرم بنا کرده اگر مردم محال را در میان قلعه جا دهد

زروت بعید نیست آن ابله قبول کرده نصرخان در بیست و پنج

ترتیب داده در پنج روز بمقام مذکور رسانید بقلعه و سامان

دلخواه نشسته آن سال لوح راجه برهنس به مع غوز که رسیده قلعه را

تصرف نموده در سنه ثلثین و ثمانمائه بیمار را صرف در اوقات خجسته

خواجه ملک التجار امیر الامرا سلطان احمد بهمنی خواجه شیراز ملک برادر روح او
کسید نصرخان نایب ناوبه قلعه الملک مخصص ملک التجار تعاقب او
اردوی نظام ولایت خاندیس او بران حدود تعاقب رسانیدند که
نیازی نیافته بحدود بکول رفته و دکر قلعه و حوالی
نصرخان مرتب اولیه بصوب احمد آباد بیدر معاودت نصرخان از حکم و
بیمارگی در سنه اربعین و ثمانمایه رحلت نمود سلطنت او حمل سال
شش ماه و شش روز ذکر سلطنت میران عادلخان بن نصرخان
فاروقی میران عادلخان بعد فوت پدر بحکومت خاندیس رسیده
ملک التجار را که بمحاصره قلعه الملک قیام داشت از محاصره برخواسته و بعد
سلطنت سال و شش ماه و شش روز در بلدپور بهمور بمالک رفت
در سنه اربعه و اربعین و ثمانمایه در بهالپور که مرکز فاروقیان بحق رفت
میرانیان فاروقی بعد از پدر نوزده سال و شش ماه و نه روز
سلطنت کرده رحلت نمود ذکر حکومت میران عیناالملک طیب العادلخان

جلوس همایون شاهرخ خان فاروقی

بعد از رحلت سلطان حامد خان پسر

چنان نظم و نسق نمود که ساحه کوند والیه و کرمه غاشیه اطاعت او

افگنده و قلعه نرنک سپرسمت در وان حصار فاکر بنا نموده بر

کنار آب سی قلعه عالیشه عمارتهای هفت احاطه دارد و مدت

حمل و سی سال و سه ماه و هفده روز فرمانروای عزت و اجلال

بود در جمعه چهاردهم ربیع الاول سنه تسعه و تسعماه بحوار رحمت ایزدی

ذکر حکومت داؤد خان بن شاهرخ خان فاروقی

چون او را فرزندی نبود داؤد خان برادر سلطان حامد خان

داؤد خان بعد از حکومت سی سال و یکماه و ده روز باجداد خود پیوست

و چون داؤد خان پسری نداشت اولاد ذکور و نموده بهادر خان را

که او هم از اولاد فاروقیه بود از احمد نظام شاه بحری طلبیده

بسلطنت قبول کرده و در اندک مدت میان او و خانجهان نفاق

بهرسیده و عاقبت در انولایت بدرجه که سلطان محمود شاه بحری

عادلخان بن ناصرخان فاروقی

سلاکه دختر سلطنه او بود حقاً اعظم
همایون پادشاه بر جلوس سریر هندوستان ساخت و عالم خان بطرف دکن
گریخت و عادل خان ملک حاجم الدین معقل سلاطین دانسته
تعلق رسانید و دکر منافقان سلاطین که سلطنت بر دولت و دکن
سلطان دکن بحمایت عادلخان افواج فرستاده پس متوسل سلطان
محمود گجراتی خزانه فاخره و اموال احسان جهت سلاطین دکن
میفرستاد و هیچ یک از سلاطین دکن بطاعت و مطاوعت افواج
سلطان گجرات نمیشد در سنه ثلثین و تسعمایه مرض کشنده در
روز جمعه دهم شهر رمضان اشتغال بمقام سلطنت نموده سال نهم

ذکر جلوس سلطان میران محمد شاه بن عادلخان فاروقی

پس از رحلت پدر
میران محمد شاه مالک تخت برهانپور گشته و در اوایل جلوس خطبه سلطنه
بنام خود خواند و سکه بنام او زدند و سلطان بهادر از برهانپور و دولت آباد
و دراولیات سلطنت او سلطان بهادر از برهانپور و دولت آباد

ولت آباد رفته خطبه خود خواند بموجب الهامات میران محمد شاه از نشر
انولایت کرده با حمد آباد آمد و جمعیت نموده میران محمد شاه با جمع معارک عمارات
سلطان بهادر بود در وقتیکه سلطان بهادر از همایون بادشاه یافته رسیده
رفت میران محمد شاه در قلعه سیر منحصر گشته و حول نموده و از محاصره میران
ناصاحب فهم ولایت احمد آباد فرصت یافته همایون بادشاه در رفت تعاقب موکب سلطان بهادر
تعاقب فوج چغتای همایون رسیده دران نزدیکی سلطان بهادر بعذر و نیاز
قدمبوس آمد و در قلعه مراجعت خطاب میران محمد شاه جواب
چیزی مصدی یافته همایون فرستاده محمد شاه بعد دو سه روز همایون بادشاه
کسه بمارکه و ما و ملک تقاضای مدت سلطنت او نوشته سال

قطعه

بدنامی حیات مخور ننگ نوش کن کوتاه کلام با تو که انهم چه سال کن
یکروز صرف زیستی دل خوش بانی و آن روزه که بگذرد جان از جهان کن

ذکر سلطنت میران مبارکشاه بن عادلخان فاروقی حول میران
محمد شاه بادشاهی بعد از رسیدن میران مبارکشاه بادشاه

اسیر محبوس بقعه بحر فنا حرز فنا پس دلهای حور سار حوس سکنه
روزی محمود شاه ما جار کشاه کوکه اگر خدا تعالی بنده را سلطنت بحرات
رساند و را بحکومت حاندیس سلطانپور مدار را صمیه ملک حامد نس
تو صید هم بقول که مصرع با وفا کرد از بار بچه زیاد ست : حون بر
کا حیات سنه سلطان محمود شاه بمصاحب او فو بعهد او ف بعهد کم
ایفای وعده نموده سلطانپور مدار را بمیران صارک شاه کرانست در سنه
تسعه وتسعین وتسعمایه بار نهار حاکم مالوه محبوبه ملک را بطرف امرای اکبر
شاه کرانسته حیات مستعار جدر وره را در فی جنته معهم در سنه تسع
میران صارک شاه بود و میر محمد خان حاکم مالوه ما فی از معولان حود بحوالی بعقوب
نموده سحابه پس در آمده و انتزاع ولایتی که از سنه حیات بر ها پور را ما حق و تاراج
نموده که بری پیکران خالی از پس بطرف معقل در آمده مران صارک شاه
عمال مملکت حاکم سرار و نار بهار را فی ساخته در حین وقت که لشکر میر محمد خان
بعهش تاز و تعم قرار کشته بر ولایت حک مدار سه بر ها پور رسیده و میر محمد خان

توفیق جنگ سابقه روانه مالوه کشت و بخراج جیوه دستی که رخلایق نموده در
اثنر بدا فرود فوج سلطنتی ثلاثه تعاقب نموده اسباب و اموال مرحمد خانرا
مضروب کشته معاودت نمودند بران صابر شاه در انه مال حراجت خاطر خواهان
خانه پس کوشیده بهیچ جانب توجه نکرده در سه اربعه و سبعین و سبعمایه اوایل
جمادی الاول وفات یافته ایام سلطنت اوسه دو سال ذکر سلطنت
بران محمد شاه بن صابر شاه فاروقی بعد از فوت صابر شاه بران محمد شاه
خانه پس رونق داده در سال اول جلوس او حسکر خان کجرا طمع سه نذر بار
کهه تهانه محمد شاه سابر در تصرف کشته تا نواحی تهانه نیز مصروف
کشته بران محمد شاه بقتال خان حاکم برار سپاه جهوه صوبه حمله برده
چنگیز خان تاخت حسکر خان بی تحاشی سپوه سان راست نموده و
بوکت خود کرا سه اکثر ولایات لوت و تهانه کسابری تا فتهال در
بدست خانه پسران و دکنیان افتاده در ممالک کجرات خلل کلی راه یافته
بران محمد شاه سه بار بولاد جمع نموده متوجه احمد اباد کشته حسکر خان از

کجراتی مالوی و مرزبانان اکبرشاه بمحاربه برداخته مرزبان محمدشاه بلاشهام
ساخته و مرزبان محمدشاه از برکشکاری بمرتضی نظام شاه جنگ کرده
گریخته و مرتضی نظام شاه بمحاصره اسیر برده جنت مرزبان محمدشاه بعجز و نیاز
مکه بمقام ممالک و ملک مکه بحکمرخان سپاه او و ملک از محاصره خلاص و در
همان روزها از جلاجتهای باطن بمارکشه در سه اربعه و ثمانمایه و بسمانه فوت
شد مدت سلطنت او ده سال اولاد محمدخان پسر خورد سال او را در
نامزد راجی علیخان پسر مبارکشاه که در ملازمت لکرپاشاه بود
خرقه پدر پوشیده بر تخت نشست و مالوی امرا و اعیان دولت بر تخت و دیار او
نشستند ذکر راجه علیخان پسر مبارکشاه فاروقی در ان ایام که
راجی علیخان بر تخت سلطنت خاندیس جلوس نموده مالوه و گجرات و دکن به
در صدد حضرت جلال الدین محمد اکبرشاه در آمده بود سلطنت علیخان به
پایان رسید نورشاه برخود اطلاق نکرد و بنوشته مرتضی خان
وخافه خان از قتل صلابت خان تک تک احمد نگر به

برنا پور رسید نزد که مرز کاه حضرت جلد بی رسید، از تظلم او واسعفاه نمایند
راجه علیخان بمآل کار دیده بعزم مخالفت پیش آمد امرای نظام سابق ممنوع
نشده و تحکک و جدل پرداخته فرصت فهمیده بر صوبه خاندیس حمله
خود را مارکاه حضرت جلد الله محمد اکبر شاه رسانیده و شکوی
راجه علیخان را ضمیمه نکات ضلالت خان کرده حقوق توقه و خراج ملک نظام
املکیه صوبه آن و تا مرو صوبه حضرت کشورستان که در ارتحال حضرت فردوس
امرای دکن خواهان رسانیدن فرموده اوقات خالی دارد و چون راجه
علیخان حاکم خاندیس از ابا و خورد سلطان ترسیده قلعه داران و خدام امرای
نظام بملک بی طلب رخصت درگاه جم جاه مرتبه دان و از حساب ضلالت
خان اعظم مرزا عزیز کوکه ما وقع بسیار مکوک برهان پور که او بر حسب دور
ازان با سعاده الله تعالی سر و امرای نظام به حول انوار بادشاه
بنده رسید فتح الله سرانی رایزن راجه علیخان و رساله موافقت و حضور
و اطاعت مقارن اینحال مرزا محمد تقی از طرف نظام شاه بملک راجه علیخان

راجه علیخان رسید و پس از تاب و تب فرار شاه فتح ارسه معدت
خواسته ملک نظام شاه پیوست و محمد تقی و اللهیار علیخان با سایر امرا
و توپخانه بسمت ریحانه سدیه بهر صفت حال اعظم مرزبان عزیز کوه صلابت در
محاربه هزبر خصمه و جرگاه خونخوار کشته ظفر را بکنار کشید و مالهور و انلیجور را
غارتیده از راه مدرسار معاودت نموده رواله درگاه سلطانی راجه علیخان
از سیاه منصور خاطر جمعکه سر بر بنورف و منر با محمد تقی با احمد نگر شتافت و چون
در سیاه تباه مرتضی نظام شاه فوت شده و اسمعیل نظام شاه پسر بزرگ شاه
رتبه احمد نگر جلوس نموده و جمال خان مهدوی مدار المهام انتخابه گزیده شاه
در اکبر آباد الی الحال خانه نشسته بحساب سلطانی معروف صدر کرد و نوشت احمد نگر
مصدر فتنه و آشوب شد اکثر امرای نظام شاهی با فواج مغلیه همراه
نمانده از خلل کرد و حسیان دکن رصد فتنه و شر و ادبار بنده الحاق نامنده
بهمه کس نصوابدید او منده بجز کشن نجوا که رخصت و مرخصه راجه علیخان
بمکاوبر و اخبره بحکومت از بی ارسنید و احوال نظام شاه بعرض

مرقوم است وفاتحه علیخان در سنه خمس والف در قلعه خانخانان عبدالرحیم در
خیبر که با سپهسالار عادلشاهی و فوج ماوی مرحله شهامت سپرد مدت حکومت او
شش سال ذکر حکومت بهادرخان مرحله علیخان فاروقی
والقطاع ۵ سال فاروقه بحکم بادشاه اکبر بعد شهادت بهادرخان
بخوزخانخانان عبدالرحیم زمام حکومت خاندیس بصوب درآورده سرانجام شایسته
اردوی عالی بعجز و عجز مشغول گردیده بملازمت شتافته فرمان اولیه
جلال الدین اکبرپادشاه رسید در وقتیکه حضرت اکبرپادشاه بدیار پور رسیده بود
انوار مسخره احمدنگر بعین سپاه برکه بجنگ رسیده در قلعه اسیر متحصن گردیده از
ملازمان حضرت سپهسالار خان اندیشه ناک در قلعه گردیده انوار
پادشاه بمحاصره پرداخته ابواب دخول و خروج مسدود گردید و از تنگی مواد
ناطق و صامت در ملازمان پادشاه فتور شدید فتح کنز حجاب جهم گشته
بهادرخان با سپهسالار مصطفی بطلب ایالت که ملازمت حضرت قلعه ایالت نمود و خواص
در فیابین اسباب بیرونی قلعه اسیر و فرمانروایان خاندیس بسبب تخالف

سحاف و نفایس امتعه نضد خلافت در آمد و در سه یکان و الف
و الف فاروقیان احسام مرصع بتفاصیل خزاین و ملک
ملک حضرت کلیس سوم در ذکر پادشاهان مکاله و ذکر سلطان حاجی
الیاس مخاطب سلطان شمس الدین بر سبیل جویندگان اخبار پوشیده نماند که مملکت
وسیع مکاله از قدیم الایام در تصرف پادشاهان مسلمان بوده طوعا لشعاع اسلام
بتابان ایشان و بسبب تعلق کرم و یکی از لوکران ایشان در ممالک محکوم مامور بوده
متصدیان این دیار بخصوص بخصلت حاصلست و از زمانی که مملکت مکاله در
تصرف ایشان در آمده مدت سلطنت انجا بسلطان الیاس نام
رسیده و او سر دودمان سلسله آورده امر که چون بعد سلطان علاء الدین
خلجی در سلطنت دهلی برج و مرج کلی پیدا کرد حاجی الیاس نام که یکی از
امرای علاء الدین بود خود را شمس الدین خطاب کرده صاحب سکه و خطبه
گشته و مردم جنگ و کارزار فراهم ساخته از ملک حاجی نگر تنکس کرده
و در سلطنت او و نفوذ و انتظام بهم رسیده و بجلس از سلطان دهلی

تا سه چهل سال معرض احوال او نشده در سه اربعه و خمس و سبعمایه سلطان
فرورشاه بالاور رایه غیاث الدنیا و تعلق شاه معه بکاله که کفیل سلطان
شمس الدین بجاره سپرد اخ بعد از ان در سنه اربع و خمس و سبعمایه سلطان فرورشاه
کاله قلعه ناکمده را تخصص جهت واجبات خود را با شکس و او ان
محمد سلطان فرستاده طلب کرد سلطان فرورشاه تحایف او کرده شکس
بر ساله بر ذمه او مورکه بمقر سلطنت رایات نصب سلطان شمس الدین تا الوداع
لایم زمین سر از اطاعت نپیچد و شکس متوجه درگاه سلطانی مقر شد ان
چهل و چند ماه با در سلطنت برداخته در سنه اربع و خمس و سبعمایه در گذشت

ذکر سلطنت پادشاه سلطان شمس الدین

بعد از فوت
سلطان شمس الدین اعیان اخانه بسر بر کرده او را اسکندر شاه
خطاب طلبه بر تخت سلطنت مهر داد و در سال چهل و شش بجاه فیل و دیگر
تحایف و نفایس بدرگاه سلطان فرورشاه فرستاده با مور سلطنت
پرداخته در سنه ست و سبعمایه سلطان فرورشاه با رحمت حق پیوسته

بگذاشته که سلطان سکندر بقهر و قاهری بر سریر سلطنت گجرات متمکن
شد و مدت سی و شش سال بعدل و داد و رعیت پروری بگذرانید و در
سنه ثمان و تسعمایه رحلت نمود و ذکر احوال بعد از
حکمرانی او نه سال و چند ماه

ذکر سلطنت سلطان غیاث الدین بن سکندر شاه

بعد از سکندر شاه غیاث الدین پسر ارشد سلطنت سریر جراح سرا
پیرای شد و بنوشادمانی نه سال و چند ماه بعیش گذرانید و از
تنگنای هستی بوسعت آباد عدم خرامید و از پسر سه سلطان

سلطان محمود

نعت طراز سجاد بر زنگ اعلا بر مسند سلطنت نشست و بحلم و سخا
بعدت و داد بنجلال سلطنت گجرات در سنه خمس و ثمانین و تسعمایه
از خرابه دنیا در گذشت

ذکر سلطنت سلطان شمس الدین بن

سلطان محمود

چون سلطان محمود از عالم در گذشت امرا و
اعیان پسر او را سلطان شمس الدین بر مسند سلطنت اجلاس
داده و طریقه مرضیه گرفته بعیش و عشرت بسر برده در سنه ثمان و
ثمانین و تسعمایه رحلت نمود و ایام سلطنت او سه سال بعد فوت شمس الدین

بر انولایت مستولی گشته ریعایای آن ناحیه را
بانواع ظلم و بیداد بسوخت چون حطب جهنم خلق از دست او بجان
بافسد و پیرسن مهد ارزانی داشت و السلام و در ایام خود را سلطان جلال
الدین ناصر و خلیلی در مهد امن و امان بگذاشته سی سال کامران بود و در سنه
اثنی و ثمانمائه رحلت نمود پسر پسر سلطان احمد جانشین پدر گشته خلق را
بسوء تدبیر سیاست سی و نه سال سلطنت کرده بعد او ناصر الدین
علدمی خواند که خود را مرید سلطان احمد گفته و او را جانشین سلطان احمد لقب
نهاد و آوازه سیمی الدین نام داد و بعد از او سلطان جلال الدین نوه ناصر
خان که سلطنت داد بعد از سلطنت سی سال فوت کرد بابریک شاه
نام که او نیز در آن سلسله بود باقی ایام بر سلطنت بسی سال گذرانید
بعد از او یوسف شاه سلطنت سی و سه سال و چهار ماه و ده روز بسر برد
از دست خواجه جهان نام بزرگ مملکت جونپور را گذاشته بگوام خود را
سلطان
سانیله ناجیه سلطنت و ملک اندیل چنانکه گذارش یافت

عمدالملک خالوالحه لوجه بانجام خوش ولی بعمر لایق لاقوت رسانید خود سلطان فیروز شاه
خطاب داده تاج و امارت بر سر سلطنت و چند گاه بکام دل گذرانید در
سنه تسعه وتسعین وسبعمایه جراح عمر او فتوحک نسبه برک او سلطان محمد شاه
بحکومت شتعال نمود وازظلم وبیدادی او دار حبشیان سنگ آمد یعنی ورزه بر شد
بر نامی ویوانه نام حبشی سلطان محمود را بقتل آورده زمام حکومت را بدست و
خود را سلطان مظفر شاه نامید وازقوت قلبی که حاصل حبشیان
روسیاه است بسیار ستم وصدمی وساوان لولوی سیاست کود در
خرابی سیاه ورعیت نهایت کوشید امیر زین الدین مکی که یکی از امرای نامور او
خروج کرده بعد حدس محاربات بصعب وجوناه حبشی را با نمودن او بقتل رسانید
وبروایت حاجی محمد قندهاری واوله الی الخاصه وست بدار کس از مسلمانان
وکافر دران محاربات کشته سر سلطنت مظفر شاه حبشی رسال وشاه رفیع نام
خود را سلطان علاء الدین خطاب داده بر سریر خلافت نکته نود وطایفه حبشیان را
که صفات وصحبت بیباکی وسفاکی وفی بعمر کسی از انها نصور نمیشد بقلع و

محمود خان کشیده اورا زخمی از معرکه گریزانند و فیال وحرامی و دیگر بولادنه
و برادران مکاله متصرف گشت در اوقات حضرت صاحبقران محمد ثانی بعد
از رحلت پدر بزرگوار بر تخت و سریر مملکت بوصیه در آمد و از بعض و سعایه
مملکت مکاله را جنت آرامگاه نام کرد و بعد چندی که بمسند آرای و در اوقات
سلطنت حضرت همایون پادشاه هندوستان کرامت بولایت عراق و تشریف جمع
مملکت سند بنوال متصرف شد پادشاه و سلیمان پادشاه پسرش در اواخر بعد از
استیصال انها در حدود مکاله و بهار چند از اوایل افعال مستحسنه که از او
بوقوع آمده که احوال پرتگی تتویات تشویه مایه جوال سلطنت و سایر اوقات حضرت
جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی رونق گرفت انولایت سالها در حصار و حدود
افغانان پاک و مصفا بوده در فصل فتنه و باخال که سرکشی از او
یکصد و سی و هجری بیت والده کور و کلهنو و مکاله در تصرف
امجاد این پادشاه والا نژاد بوده حضرت اله تعالی علیه الطاف و عنوان
نصری در مکاله و دلالت در اوقات و خاطر همایون در بهار و نظم

کردم بهمار بلوز ساله چهیله لام در اله آباد وا وده لنه گلشن چهارم در
ذکر پادشاهان دکن مشتمل بر شش گلبن گلبن اول در ذکر سلاطین گلکنده رحمة الله علیهم
به بهمنیه امیر
این صحانه تعالی که حاز و کمال کائنات بر پایه دست قدرت اوست و کلش
موجودات بر دریای فیض جویبار عنایت او خرمن وجود ایشان از
خوشه چینی او تربیت پذیر جمله کائنات به آفتاب تابان لطف او و اگر امید رحمت او
قطره احسان در کام خشک لایق زیردستان بدریای عطا نماید از حصه
ایمقال و پایه ایخال حالت سلسله پادشاهان بهمنیه است که سلک کشور
در مرتبه مستجزان احوال سلطنتی که بحسن سیرت و پاکیزه کردار و عالیه
تصلف جهان و فهم نموده اند که حسن نام شخصی بود کاملی بهمن منجم
که در خدمت سلطان علاء الدین بهمن قدرتمند و در دربار
بکمال اقتدار سپهر مدار و آن منجم از سلطان دین پرور الماس تعلق
در حسن نظر رعایت و قبله رایی آن ستاره نمود و روز بروز
قبله حقوق در بین پیدا تر حسن حال تحصل نمود و یکی پرداز انشرح و بسط

بخصوص آنکه او همان قسم حاکم بر کله ک بکوط بنموده و کاکو حسن را
همانا که کیفیت بعرض سلطان رسانیده سلطان بر دیانت او تحسین کرده
حسن را در جرگه امرای صده داخل ساخت و در مقام نربت او شده
اقتدار او بجدی رسید که در قلمرو امرای صده طرف از کله که وان نواح
کرد و کاکو صمیم صاحب قدمش در رتبه طابع او بود از همه لاز سلطنت
خانه نفقه از روی عهد کرده در حالت نام کاکو را جزو اسم دولت خود ساخته
حال سلطان محمود نغمی لشاه قهار و جبار بود امرای صده دکن و بحرات
را به مع سدیع کرد اند حق تعالی حسن را لشان بلکه بجان خلق سلطان
محمد اولاد حساب طوفان نواخته کله که در اصل مکدی نافتاح ولده
بکجا رفت و از انجا متوجه تنبه سر لشکر و ضابر سر او شاخ لقبه بملک صدر و سایر
و فرود شاه در زمره سلطنت رسیده از زمان ملطان بدین مراحم خسروی حال از بعلاوت
سلطنت و دنیا کی یکسی نمی برد و خانه امرای صده که نهایت سر ارشدی از جو
حال و مال در دکن سر کردان نوشته ثار سروری و سخاوت در حسن که طغرل

نجوم منجمان بهمن ماه سلخ بر ترازو نهاده بر تخت سروری نشست و انواع
عهد اقامه فرمود که حوالهٔ سلطان علاء الدین حسن کاکوی بهمنی
محیط ساخت ملاذ آفاق سیم در نجوم اسلام طی موقوم نموده که صدر الملة
سمرقندی و سر محفل منجم مرجع که لذا و ملاصدیکی نوشته از علم رصد
و نجوم بهرهٔ تمام دارند و اکثر محاسن ایشان ظاهر و بیان نکرده مکتوب که چون
سلطان علاء الدین بر ساحل که مالختار که نوشته بر تخت سلطنت
نشست سلطان علاء الدین گنگی او به بر او در خلوت طلبیده سبب
ثانی پرسید بعض زمینه که در سر علم که نجوم بر ایشان حضرت تخت نشسته از
او وضاح و احرام فلکی حسن مفهوم ملاکه که عهد سلطان بهمنیه را از
سعد کس نخواهد نوشته و کم از حصول سلطنت در سر خواهد خواهد تا
و بر علم که سزاوار نجوم که نوشته بر او بر متصدی سال حکومت در سر خواهد تا
مسلم و بکصد و پنجاه نوشته سلطنت بر سنه الوفا الحجه آل برکه
طالع شنبه نوزدهم موقوم نوشته بحضور پوست و در بکصد و سه او چنید

ابیات سنیدم که جمشید فرخ سرشت ۞ سر چشمه اندر بیابان گذشت
برین چشمه خون مالش دم نفه ۞ برفتند خوش چشیم مردم نفه
عالم تمیعی و زور ۞ ولیکن نبردم با خود بگور ۞ سلطان ارقف
سازی بسیار که پدر بلاد را خوش کرد و بحرب شام و دواج مصمه جان
بسخا زن ارواح ما الاسواقه و رفع ربع للعدل سه شعبه و حمس و سبعمائه
رده امت عمر او صت سال یا نصه ماه و سی روز و لکن کرد
ربا عی بر روز نکی روز در آیه که صنم ۞ خود را بجهانیان نمایه که صنم
خوش کار جهان بر و فرار کیر ۞ تا کاه احاب زد آیه که صنم

ذکر سلطنت سلطان محمد پادشاه پسر سلطان محمد و الدر حسن بهمنی

بعد رحلت پدر محمد خان پسر کلان او مخاطب بمحمد پادشاه بسه رنجه
سلطنت جلوس بموفقه چتر سایه مرصع ساخته بالای آن نمایه مرصع
بجواهر نفیسه تعبیه نموده در لنز صولت و شوکت سعی نموده لوا احسان و
یاوالدن بسیار کوکرده و صوابط ترک داران و سلحدارات میاه

سحکه ه ملاحظه نموده رایات ملک و در لکل ازین جرات و دلاوری
سلطان نعایت متاثر گشته در حمام فحالوف سلسله و سلطان نامه امرا و
اولاد رسالا حضار فرموده بر سریر ملک نشسته اوقات بکر سلطانی
بنا داده از محالوف نشان گرفته و سر بحر فاق و سر دالک بون و
ه رالک پکس گرفته و قلعه کلکنده مع مضافات ان
ملک سلطان حسن و سلطان ه بحکاه معاودت نموده حسن عاطفت حاله
ضعه و کبرا مانعام و اکرام خوشحال نموده الطاف در الوف صد نوع
قوال از دهلی بمحفل سلطان رسیده سماع و نقش امر حسن و دلکو
با ملک دلرا و نوا خان فرا خلعه سلطان ارسال نشاط قوالان را
انعام و الوفا له ملک سنبل الرس عوض و کلک سلطان را فرموده که
برات مبلغ گران مانعام قوالان نام سلطنه بحاکم هوس و کلک سلطنه
حوال صدانت که سلطان پس عفور و صاحب واقعه آنرا چه
در حسن نزدیکی رفته بهوشیاری در انجام ان کوشیده

برات قوالدن نوشته در فکر جمع آوردن سپاه کثیر و زاده بحاکم لرديه ن
برات لشفته باسی سلاح بوار و نه لک مساله و سه سلار فلک در بهات
کروفر اظار قلعه ادو نی رسیدن لشکر گاه ساختن و در ساخت و نبا لاج کشا
جون لک کشنا در نهایت طغیانی بود افواج سلطانی عبور نتوانستند کو قلعه
مذکور سلاله سلار بت اوکه وزیر شخصد بود مسلمانان شهید
ساخت و لشکر پادشاه غفور انجز سنده خاک شیر غرید بجوش آمد
در جمادی الاول سنه دشتی و سبعمایه بحرف اردوی سلاح بحاکم نهضت نمود
و قسم باکه کوکه بوضاحی مسلمانان شهید مذکور تا صید هار کس خاطر نقل
نرسانم بمقر سلطنت نیایم محمد شاه پسر خود را با سفی الدین غوری
بمحافظت کلرکه که اسه لدر لک کشنا عبور نمود از میت پاک اسلام
سلاح بحاکم دحنک بحرف وطن کرنجک سلطان علاء الدین سلار فلک و صد
عراده توپ و حرر ان و مصدر سپاهی و سوار و سکهاس مرصع
از سلاح بر نهاد برش آورده بمع مدبر تبعیت کفار بحاکم برادنه و در وازه

برداشت تحفه السلاطین قرب نهاد بارگاه محمود وزیر و بیرون آمدن از آنجا
کفار در آن ورطه بسیار و نجات یافتن از آن محنت بلده در نواح بحار به
کشتی سلطان بحار رسیدن و فرو آمدن سنه دهم و تسعمائه کوچ نمودن
سحاب بوسنه بعد از محاربه صعب و کشش و کوشش بسیار بهوج میل
سلطان بحار و کشش سلطان از هم خلقه کردن و سلطان بحار بسمت کیلی رفتن
از کشته پشته برآمدن و با سحاب کرمان نکشیدن کشتی سلطان بحر و آمدن تجار
از برات فوالدن برست خود نمودن و انواع اطاعت بجا آوردن سلطان
مورار کافر کیش سیر بمنه و راه صلح بمک گرفتن از زبان سلطان
بحر بی نصیب گشتن سلطان فرنسیا که بود که حوض سرخ صد سلمان
صد بلد کاوزلاند را ساز و آن بعمل آمدن و اس عهد نشته کرنام
بهند و اروپ بر دولت سلطان سلیم نمودن از خوان توسن و زرنیخ و
سلطان و عساکر او جمعیت نکوح نمودن بمقر سلطنت رسیدن و سمائل روز
به تنهه بهرا محمد مازندرانی که در دولت آل سلجوق بود آن

ولایت را پاک و مصفا نمود و در اوایل ربیع سنه سبع و سبعمائه
بمازندران لشکر کشید باب خونریزی بگشاد که خون او
گرسنه ارزو بازماند چنانچه سرگذشت مدت سلطنت او نه سال

ذکر مجاهد شاه بن محمد شاه بهمنی بعد از دربگذشت فرزند
ارجمند او احسان را تخت و حکمرانی فارس فرمود در اوایل جلوس بدین نیت
غزا متوجه جنگ بیجانگر گشت رای بیجانگر که از قبل محمد شاه لشکر بسیار
با سی حمل سوار و چهارلک پیاده بمقاومت او در میدان بیرون آمد سلطان
رسانیده که در جنگ شیر دلی بهتر که از سنان آن زبردست دلان
جیره نشد سلطان با حدس دلان جنگ در آمد و ظفر بکوشش شمشیر را
رسگار ساخت که دگر حرکت نکند از حرارت و دلاوری زمین گلزار
و منکی شهامت و ضربت ساحه میدان جنگ بیجانگر شاهد و سلطان
پاسنه لوث سپهر بحمی صبا رو ساخت و در و حمله مرحمت الهی عساکر
کثیر را حصد جهنم ساخت رو بر کوهچه بیجانگر نهاد و آنجا

در آنجا که جماعه کثیر کفار نابکار بقصد تخریب آن بتخانه محصور بوده به تیر
و تفنگ مسلمانان بسیاری از ایشان هلاک و باقی آن بتخانه بر سر آن کسری سنگ شکسته
بقعه مرصع سلطان با تمامی جنبد از موزن و رفعال مارکاه که مارها
کار نامه شجاعت و بسالت انها در ان جمله سیر انه بوده ارباب و وقوع را لازم
کوبه بر آنجا و بال غرستان دلو سرت و راویج و سکره العس جوهای خون
رولان حرب و کفار و دران بحر کفر دادا مرصع و مرواریدهای دانه و بنوم ثواب
تا صوان بسیار از انجا خبیث بدار جهنم شتافته و بقیه السیف بحال تباه
بشهر کرکند سلطان تمام جواهر و طلا و نقره ها مرصع آن بتخانه را
متصرف و در اوایله از بنج و بنیاد آن قلعه را محکم از فیض آن دلاوری دل
از وصف عاجز در جنگلهای صعب کرکنج و مالا و قلعه کوت
تا سیت بندر ماجیر که از بتخانه مذکور صدمه و ضرر بسیار بحال
کشتی تفرج مسجد که او را سلطان علاء الدین خلجی در اندک تعمیر نموده بود
بر درخت خاسر و ده نمس از [illegible] اولیه قرب سال تمام

سمرقند و نسا بخاک سپرد ملک ابراهیم للقب و ملک المعظم ملقب شد

احداث خانقاه نمود بر در خانش بس از تخت بر تخت آمد خانش چنان

کار زمانه بسیار کرد زمانه نخست نه با کار کرد داود خان بس از قتل

ملک سپهر کار روباه نازم در پیش کرد با تو ای سنگ ازین جور بر تخت فرود

جلوس نمود و روح پرور اهل همدان اصفهان را شهد و رقص

حول بلده رفیعه و مجد بسته بنا کرده تمام چون از کرد خود سالی بخارا فرود

و رسید بهادر چاکر دست ساخته برفت داود خان تخت نمود و بخوان نعمت

را نثار عقد و اخلاص ساخته در مسجد جامع مکان نمازیان صرف سنی حواله

داود خان نمود که بمان عقد بلده رفیعه جود بوسد و روح محامد

پرور تخس کرد مدت سلطنت او یکماه و سی در ذکر سلطنت سلطان

محمود بن سلطان علاء الدین حسن کانکو بهمنی پس از کهتر و کوش داود خان

خان محمد خسته جان ساعی شد که محمد سحر و له داود خان را به سلطنت برداشت

روح پرور ان او را بمحل ساخته با نهاد سنی الوزرا عوض سلطان

پزوه درمیان نیامده وان سلطان در وپس نهاد را احتاج بسوزی
و حبک آنرا بی نسبت اخر زمانه عفو ارزانی بکار پر وضع خود رفته به تب محرق
گرفتار شد و در سه شنبه دهم شعبان سنه ثمان و سبعمائه بعالم عقبی خرامید مدت سلطنت او
نوزده سال و نه ماه و سی روز بود و در کار این واقعه سوگ الدین غوری
که مکرر و بیت مرثیه از عمر کلام حق نموده بود تحفه نالوب فرد

اگر صد سال ماند در یکی روز ۞ بباید رفت زین کاخ دل افروز ۞

سلطان در فارسی دو نوبت گرمابه بود و طبع لحم و لبن این
بیت زلهٔ طبع او قلم زد فرد عاقبت در سینه کار خون
فاسد میکند ۞ رخصت ایدل که از الماس نشتر میخورم ۞ حضر
بد سودا است در ربع مشاع عافیت ۞ بر دوم این جنس سودا از حجامت
دگر میخورم و گرمابهٔ سلطان غیاث الدین سلطان محمود بهمنی
حول سلطان محمود نامه بپرسش غیاث الدین در معنی سالگرد پدر
فرود بسته او را بلاد حود نصح ۞ و محمد خان مرا سیوالدین

روز دیگر یعلخی مراجعت سلطان شمس الدین بهمنی بلاد بسطام نکبول
سلطان تاریخ سلطنت زاخان حاکم وغیره بر حضار قلعه او صحت بلاد را
مدال شمس دران میان خبر رسید که اولاد حرام نمک با
مادر سلطان بهمه وجوه ساخته حاکم با کاه بر سر خود خواهد رسید مادر
و برادر کلان فروخان و احمد خان پسران داود مقتول بر خود ترسیده داود پسر
سلطان دیگر که نسبت اعمام سلطان بود خان بلاد کرده بر سر
للاسه یعلخی قلعه ساخته در قلعه حاکم قلعه استقبال نموده کمر
خدمت بر میان بست یعلخی و مادر سلطان پیمان کرده لان را
بلاد بقول و عهده بحکم طلبیده یعلخی از کمال غرور و شیم
جوانی نخواسته بسر وقت آن بلاد بالوی سپاه جوان
بهادر بسیار ضرب شصتی بمک با کاه سپاه سلطان در آمده
پسران یعلخی را بقتل آورده و یعلخی کاوزا با سلطان شمس الدین
محبوس شده و امر بکه نعاش صعب و بعید ضبط اوقات

چالاکی چنان در سینه او فرو بود که سمع زند کلاه او فوراً حاضر شد و فرمان
قاصد جیانخاص مجلس فرمود تا شراب مهیا کنند خاصه مجلس بخدمت آمد و پیاله
بر گردانید و غوغای عظیم در لشکر او پدید آمد چون شب تاریک بود و لشکریان
بیوستان ساکن بیمار اشغال داشتند ناصف فرصت یافته کس نزد اولاد
محمود فرستاد و حمله که بر کنار رود بیاس بود عبور نمودند و سلطان
مسعود بی خبر بود که برادران بر سر او آمدند بر نشست و بگریخت
لشکر او بر قفای او برفتند و بسیاری از ایشان را اسیر کردند و مال بسیار
غنیمت یافتند و بر سر خیمه و خرگاه او رفتند و بسیاری از ایشان بدست
آوردند و بر سر خیمه او رفتند و بسیاری از ایشان بدست آوردند و بر سر خیمه او رفتند
و بسیاری از ایشان بدست آوردند و بر سر خیمه او رفتند و بسیاری از ایشان بدست آوردند
و بر سر خیمه او رفتند و بسیاری از ایشان بدست آوردند و بر سر خیمه او رفتند
و بسیاری از ایشان بدست آوردند و بر سر خیمه او رفتند و بسیاری از ایشان بدست آوردند
و بر سر خیمه او رفتند و بسیاری از ایشان بدست آوردند و بر سر خیمه او رفتند
و بسیاری از ایشان بدست آوردند و بر سر خیمه او رفتند و بسیاری از ایشان بدست آوردند
و بر سر خیمه او رفتند و بسیاری از ایشان بدست آوردند و بر سر خیمه او رفتند
و بسیاری از ایشان بدست آوردند و بر سر خیمه او رفتند و بسیاری از ایشان بدست آوردند
و بر سر خیمه او رفتند و بسیاری از ایشان بدست آوردند و بر سر خیمه او رفتند
و بسیاری از ایشان بدست آوردند و بر سر خیمه او رفتند و بسیاری از ایشان بدست آوردند

مالید جوکل بجای تفاز ۰ صد صندل تر بخل تاز ۰ سلطان سلیمان ولد
تولد کرده فوجی را و شاه اکبر عساکر آن ماه جایگه له را سلطان
رسانیده و سلطان لل بر سر سکر ریاله بر جوف ناله حسن خان
بخواله ساخت سلطان محمد از زمانی روز کار بخر و در منکل سید الملک قصبه اکاه
کرد و حون مار زخود بحید و بغار و فاک سلطان فوج
برفع او تعین کرد سلطان محمد با دل پر ال و دیده کردن خایب و خاسر بولایت
رفت سلطان فروز بکلک سلطان محمد کرده و خبر سلطان محمد با
لک هول و بحیر مرو اله و سحاه بحر و ان فوج بار کز خواسته و نذر با
سوکنه پال مرصع و قلعه مکاور کرده معاودت نموده در لل سوار خایب
سید محمد کسود و از ار و نیع لکه کرده آورد سلطان فروز شاه حکیم
طبع لوده و در علم معقول و منقول بکاه و انسخا سید سید
از علم ظاهر چندان محفوظ نه کرد و خاشخاشان بلاد سلطان عوام
کلی بهم رسانید خانقاه عالی بنا نهاد و در رعایت مریدان و سوال

تا احمد شاه در قید حیات ماندن بیچارا محفوظ و محظوظ گردانند بعد فوت
احمد شاه بحکم برادر عم زاده مکحول گشته الوصه سلطان در تعلیم سادات و علما
خصوص بحاج سید محمد کمسودار قدس سره اعمال صالح و بهر ساله خانقاه
عالی ماه و بسایر اوقاف و قرایی اوقاف خانقاه مزبوره صرف و کرایه مرمر
و عمده سیدنه و سنوی اعمال مهم و کی بحاج سید بجلیک که شخص از
و کنه پرسید که حاج رسالت پناه در کربلا یا قرب و جوار سید محمد کمسودار
جواب داد که حاج صدر رسالت پناه اگرچه بمعرفت الله حاج محمد و سید محمد
کمسودار سبحان الله بالجمله خلق حسن را ملک التجار حسن دانند و دگر اوصاف
نیز نوعی حال یک نوع بس فرموده نعوم تنهه ساحاکند جمله سادات و زوار خوار
در السنت بهر صفت موصوف ساحاکند بعد و دوام باقی و سالمه باد این اوراق ناطق
لک سالکه و بحاه سادات و زوار بمقابله سلطان آمده و لشکر محاربه کرده کشته
ان کفار اوا و نساء طعمه تیغ بهادران اسلام شده و سالمه ساحاکند در
نیاکر نساء مسخته بود لشکریان اسلام اورا شناخته پشاره کاه

انداخش وحوکمان باخش تعلم نمایند ومعلمان شبرا نداز بسیار ع دکر نوازان
ودرتربت وبرورش ازخانه بحان ودل کوشند وای بحاند بحاحر ورنول کشنه
رریکس حدیث سالہ رفیلان بارکه مرکاه سلطانی ورسالہ سلطان سلیمان
وغانما مرکزخان رسماخان اعظم سلانعام دی فیل بزرک وش فیل کوحک و
یک ملک مرصع وحهار تسبیح مروارید وحمل بارهون فولاد کس ومعه به تهنه
سلطنه بملک کسار فرمود واودر ایلک مدت سلطنه بلازعان حه زرفاو
بحصار معظم قلاع بزرک مشحر ولوکه واراسخا بملک برار رسید قلعه ماهور
مضبوط وقلعه کاویل لحرات بمود وسلطان احمد شاه شهر ع
بکمال سیحکام وباکیر کی ومدارس وخانقاه عالی وقلعه لعمر لابید زبا نهاد
وخانسته محمد کیسو دراز درال سوانح رحمت حق پیوست سلطان رحاشر و
حمام کسه زرفاو زیب تواند روح رفتوح حانسته بمستحص ملکه درانوقت
بسخانشاه نعمت الله ولی فرس عریضه بانفوذ فاوفرستاد وشاه
تاج حانه بملک سلطان غیاث بمود ودرسال دکر مرحلیل الله ولد

شاه نعمت الله با جیب الله و محب الله بر پسر خود بدکن نشان داد و سلطان
و قبوه ارتعصم و اعوار انهمان عزم و بکرات و در میان اثنا ممارسه در
سائل و ثلاثین و تمامه رحمه الله بوده سلطان اوم الاول و ده ماه

ذکر حکومت علاء الدین سلطان احمد شاه بهمنی

سلطان علاء الدین
بهمنی بعد فوت پدر بر مسند سلطنت جلوس نموده و خزانه سکر بیماح
عالی و والده او که حرم نخستین او که و خزانه صرخان حاکم خانیس بود
از آنجا بسته بیش بردند و نصرخان کمر عداوت بسته ملک براد را صرف
و سلطان ملک التجار را با فوجی از معتمدان نزد امداد تخلیص اولاد و سنا
ملک التجار ولد بزار و خانیس را الداخته و نصرخان بر آنجا
از صعوبت دربا بهنور بکرات و معارفات و لشکر حنف لاد صرف و در آنجا به
مدد سلطان بوده و صدر نوازش کرده و بمنصب بر خیبان و دکنیان
سیاه دل کلان اله در مقام نزاع شده و از اتفاقات سلطان در آنجا
شربت سلام مشمول کرد و ملک التجار را به مهمه غمزدان و لایت کوکن و سنا

فرستاد از قصاص لشکر ملک التجار با بسیار مرد از سواران عرب و عجم
مکرو فریب که نام کافور در املاک نهیبر و دکنیان و جنبان کنه در زمین
حوط ظاهر خنه تلاق و در سلطان که دکنه لوه بدخا و غدر فرستاد حمار
سالار کس از مردم نجیب و بزرگ در قلعه حاکبه لوه آورده و حامان ایها سالار
دلخنه و از انجا خواسته قاسم بیک صف شکن و قراخان و احمد بیک با
سه صد جوان سلاح تمام خود را بملازمت سلطان رسانده و عرض احوال نمود
و سلطان که از بخانه اصلا خبر نداشت متحیر و متاثر گشته مضطرب حال
و در خود ماند ملک و نظام الملک که عمده دکنیان لوه تعلق رسانده
حکم تبعام انجا خواسته ضاله نمود و از کسه سنه سبع و ثلاثین و تسعمایه
والی مکه و از شراب و دکر منهیات توبه و تصریح کرد و در سه اسع و تسعین و تسعمایه
بدرد پادر تبعام رحلت نمود مدت سلطنت او یک سال و نه ماه و دو روز

ذکر سلطنت نمودن سلطان ظام و در سلطان علی و الی بیجاپور بعد فوت پدر
همایون شاه در تاریخ تسع و تسعین و تسعمایه و خواجه جهان کاوان را وکیل السلطنه

چون بسر رسید سکه بنام او زد و نام فرستاده و خطبه بنام او
نخواند طایفه مذکور سلطنت او را سال و نه ماه و نه روز

ذکر حکومت نظام شاه بن همایون شاه ظالم بهمنی

حون از انجام مهم واصل
سه پسر بزرگ او نظام شاه مرتخت بهمنی جلوس نمود مالوه فتحه دهه جهان
والی خود و دکهن را با نظام شاه بروجه واگذاشت انچه که
باید از خزانه سالکه مرتخت بسه وامرا بر حوصله صنجاره خصمال
که در کمین فرصت نشسته بودند جابجا ساخته اول سه دهاه اورنگ یا الوف
نموده با قلعه گولکنده از تصرف راجه تلنگ بکنار سه حواله جهان و دکهن را
نظام شاه را بر دو سه ماه نصوب متوجه گشته صاحبان تاب مقاومت نیاورده
بمحض سلطان محمود شاه مالوه را برار متوجه بعد آنکه امرا
نظام شاه را بمحاربه او بفرستند و سکه بر سکه بهمنی او سلطان
محمود تاراج کنان بپای قلعه بیدر رسیده او را بهمه نظام شاه بسلامت
جهان و خلاصه حرامسه و حوالی اطراف فیروزه را گرفته و از سلطان

بود تواند رسانید و ملک التجار کاوان محمود کیلانی را محافظ بحوالجه
جهان کرده امیر الامرا و کبیر گردانید ساخت و انتظام ممالک ترک را
بر ذمه کفایت او نهاد و شحنه قلعه کرله ماموریه انتظام ممالک جنگ رستمانه
که قلعه را شرف و زیادتی بر قلعه فیح قلعه از جمله قلعهای مشهور است
انتظام ممالک اطراف ملازمت و حمایت بموجب نسبی عنبر بر ذمه همت
و سعی خان عادل کفایت و تنبیس و تنبیس انتظام ممالک بود قلعه متوجه را
بمعظم معتمد سپرده بانجام صوفیا مرخاه سلطان ارسید سلطان محمد را
را نیکو خدمتی او مقبول افتاد و بمنصب عالی بلند پایه شاهزاده کرله
را با فتاح او طاب سلطان محمود شاه مالوا الیجان زوال حال
نور محمد شاه و نسبت طالع و صالح لشکر محمد شاه نیز بتن صلح
داده قلعه کرله را بدستور سابق بتصرف خلجیان و اگذاشت و در سنه
اربعه و تسعین و تسعمایه ملک التجار حواجه جهان کاوان را بجهت قلعه
کیلنه و لاهیکر مامور ساخت خواجه جهان بحسن تدبیر قلعه کیلنه

وغیاد وحسن یکی قسم کله جامه دروی نه پوشد شمس الدی
حق کو که از نه مان خواجه تو پرسید که از بچه سرای خواجه کو که از
له ای سلطان نفس امّاره فرمان نفس دون دیو و دد را مبتدا
او پیشه خواجه ترک ما یعرف کنم و کتاب یاد و قف ساختم و از
فیض تعلق سلطان والد احمد بیه که از نی حلیبی و از ستم و از
تکبر و غرور منعرف ساختم و در سنه ست و سبعین و ثمانمائه خرقه
او را زمنه ارزا حمدرم و کمدیل رسید سلطان محمد شاه و صورت
خواجه جهان کاوان ملک حسن یکی را نظام الملک خطاب داده نجم
الدوله یعنی نظام الملک بعد از کشتن و کوشش و او ان الملک را
موضع ساخته ما نظام موفور ما نظر سلطان رسید و مولد ش حلب و سر
لشکر ش ملک سردار کهه و بمدد سلطان فتح الله عماد الملک بسر لشکری
برار و یوسف عادل خان سوار بسر لشکری حمد الله سرلشکر یوسف
عادل خان ساز و سنجاق قلعه زنبور و قلعه لاینی را خصوصا

بتصرف در اولوه سحاب بلابر ساحر سلطان اولوسیه بنجر در آنکه
اقبال لسیار باد بلک زر نقد و سخره ها طلا و نقره مع تحایف و نفوذ فراوان
پیشکش گردانیده سلطان مراجعت بمنصه قلعه کنده سل رادر صرف
در اولوه نظام الملک رای حاکم اولدیساحه و شحنه ملک رای رسیده رسیله موجنه
سنه و بجهلی بتی رسیده اولوس و لخان رای تاتار خان ملک رسیله ل
نموده و عفو و کنهان بیدولت کرار و زیر لصفوت بیر جواحه جهان در مقام
حسد بوفر جعا ارخان خواجه خضر نبام رای اولوسه مشعر
رنجانیدن سلطان و معطلتی چند مهناساحه بمرجعا اثر مختوم نموده رخصت
سلطان در اولوه نزد سلطان که بنابه بهمانیسه سرزنشه موس اردوی
کامکار بود یا لام لعبار انجا فولاده بوکک رسیده بوقی تحقیق و تفتیش بعلام
جنسی لشت رفتن خواجه جهان نمودن خواجه جهان در وقت سهاک
کلمه شهادت بزبان آوردن و روانه نمودن خواجه و در روز بس از
شهادت خود خواجه وصیت کرده مطابق آن فرزندان سد شکل

ضرب تبخیس بر هوس جان حمایل ❊ بیکل مذخر سیو واکه بر آ

ایرل ❊ اول له که خواجه جهان از روز بزرگ‌ها کمیل بود در علوم عقلی و
نقلی و ریاضی و طب و سکاکی کلی دلاک و در نظم و نثر معجز بود و فضلا و فقها
سلام دلاک با نعلا ارغو و تحیم و هند و دکن ربعا تهام بلغ کلی مولانا
حامد سلا بکلآ رزو سلا مولانا در فضل حق و له بنام خواجه بود له قصه
حامد لمعا رول اویز تو خبس لطیف ❊ پودس از خس بود
لطف معانی تارس ❊ همره قافله هند رولا کی که رسه ❊ نرو نخود و
قول از ملک التجارس ❊ و اهمصره هم از مولانا هذا
هم جهانا خواجه هم قوم دیاچه ❊ سلطان قتل خواجه بحرک معارن
بصطا حوال او بردار بحر سلا جله کتاب که انهم وقف کله بود و حبد
بوریا و دیکهای سفالین سپلانس سلطان در حرب و حرب فورت
در انخالت یکی از ملازمان خواجه سلطان گفت که حامد انخدرا کی
خواجه بلاجه او له منوسا اخر سانه تا صدق از کرب سلاله سلطان

سلطان از خواب غفلت بیدار گشت و از حکم بیخبالم سلسله ذوالقرنین
ملاحظه کرده امر بقتل یوسف علیخان مملوک مسعود سابق و وصاف ال
از نعت خواجه جهان یافته مرخص شد و زرخان و فتح املک و ملوخان
و اکثری از امرا معاند ترک یافته کشته و سایر املک خان بزار
دستور یافته و دیگر امرا از سلطان اراده کرده در مقام نفاق و نفرت سلسله
سلطان از قتل خواجه و ستر بادی امرا چنان درهم و غصه و درد که مرض موت
گرفتار گشت و بنا بالله محمود خان را ولیعهد ساخته بر صورت نشست و
و بسامانه لنجهان موفا سلاپور و موضع دوفتر که از کل خواجه جهان
و ستر بادی امرا و لشکر که سلطنت بهمنیه باجرسید بر سلطنت او و سه سال

سلطان محمود بهمنی

بعد رحلت محمد شاه
سلطان محمود بهمنی در هفده سالگی بر تخت فرمان جلوس نمود امرا و اعیان
دولت تهنیت کرده حسنه یوسف علیخان با جمیع ترکمان و سایر املک فتح اله
از افتتاح حضور بارگاه سلطانی رسیده بمبارکباد گشته بانعام املک بحری

حکم توقیف او فرمود او مصلح کشته بجانب سندر گریخت که حکام ودهان
خود را بدو داده بحسب بود سلطان قطب الملک را طرف فرار ملک ساخته رخت
نام صفحه الحمد الله رب العالمین خان که تربت کده نظام الملک بود او را بحرف و
حکایت ملک سراسیمه بجانب سلطان بود که با ربط ارد و موکب اقبال تا حال
ملک با نظام الملک بلاک سراسیمه رفته تر بود لابد که کار از دست رفته سلطان
با دلوک که مصداق و لیتحامل است که سر او را بریده بر کاه سلطانی نویسند
و کنیه بهروب دلو سرت حقوق چندین ساله او را بباد داده بر سر او بر سلطان
در ستاد سلطان دلخان شهر کشته بفراغ خاطر در عیش و عشرت کوشید و در
فرود حوالی حصار صرف صراحی و جام و بساط باکه خوبان حور خلد خلط
روان مجلس کردید و بغیر از غور خان تمرکز و جنگ سزاوار
دسته بر بلای مشهد و جنگ دکر از فضلای صاحب حیثیت بیش
سلطان کس سلامیاف او ملک دکنی و جنگ در سنه اثنی و تسعین
و تمانمائه در معام عدرسته خلاسنده که سلطان از اردیان بیاسته

در آن بلاد آتش قتال و غارت اشتعال و در اکثر بقاع تیغ
از فرق آن سپاه نعمت الله ولی ارسخون توسن کین و ناوه برج سلاح جو
مبارک کرده قصد رفیع در آن حال اصرار نموده و توقف نموده و موقف نیز
نبود قاسم بر به منصب وکالت بر ذوالفقار خود کرده بخرامید از سلطنت
بر سلطان نگران در آن اثنا ولد و خان جمشید با فوج لشکر و فیلان
جنگ بسیار سلطان رسید قاسم بر به محاربه با فته ولد و خانزاد اول او صد و
از سه جانب او را محصور ساخت و استقلال کلی بهم نرسانید لوی عادل خان
در بیجاپور و سایر ممالک در برار و ملک احمد بحری و نظام الملک در احمد نگر خطبه
سلطنت خوانده سر به قبضه تسخیر و تدارک ادارات ملک طاهر جسته و در سنه
احدی و تسعمایه سلطان محمود با لوی قاسم بر به و دیگر امرا بر سر بهادر
کبلای ظفر ارملک کرسرا ز اطاعت پیچیده لوا نشر کرده بودند بعزم مجازات
چند نوبت او صد و سلطان قلی را و صد ملک خطاب کلی ظفر ارم ولد
تلنگانه و حکومت گلکنده و در کل ما حور حسب و در تحریک له

در گذشت **ذکر سلطان علاء الدین** سلطان علاء الدین پسر سلطان حسن

نسب بواسطه یک پدر که کمر بدفع امیر برید بربست و چندی با خود

مصوب ساخته در مکانی پنهان نمود از قضای آسمانی بدست امیر برید

افتاده کشته انجامه را امیر آنکه تخت نشاند و سلطان علاء الدین

رابعه سلطنت و سال و ماه مسموم ساخته بعد از او **سلطان ولی الله**

بهمنی تا سه سال دست او نیز ساخته هلاک گردانید بعد از ان **سلطان**

کلیم الله بادشاه گوجیش را سلطنت بدو تمام گشته محبوس گشته

مدت سلطنت در سه اربعه و ثلاثین و ثمانمایه او بجانب بیجاپور

کوچ و از انجا تا حدود رسیده در گذشت و بحکم خانوادش و مقابل سلطنت

بهمنیه انقراض پذیرفت و شیخ سلسله سلطنت بدو رسید

عادل شاهیه در بیجاپور **قطب شاهیه** در گلکنده و تلنگانه

بحری شاهیه در بیدر **نظام شاهیه** در احمدنگر و حیدر

بریدشاهیه در احمدآباد بیدر که ان شاء الله تعالی احوال هریکی بتحریر

در بیان کلیات و ابتدا از مجلس اول از کتاب کلیات محمود خانی در ذکر عادات

باب اول بنجابور

اول که از یوسف عادل خان گرجی الاصل که خواجه
محمود گرجستانی مستاجر او را بدو گذاشته بود سید خواجه جهان کاوان در آن کار
محمود بهمنی نبود خبر دارند و سکندری خواجه جهان کاوان مصدر قلعه بیجاپور
گذارد سید و طرفداری بنجابور و مضافات آن نافذ و در آن قلعه و شهر
بعد فوت محمد شاه بهمنی خطبه انوالفتح نائب محمود که در لغت خانان میسل ساخت
و در آن سنوات تمراج پدر را مراج برادر دشمن او و ایجاد کرد
نامه به اولاد او نگذاشته بود قاسم بریدکه سلطان محمود بهمنی را مصدر خود
گذاشته امور سلطنت را خود متصدی شد تمراج در زوال ایجاد کرد
ضلعه از کوده را تسخیر کرد و مضافات بنجابور محرک امواج
ایجاد کرد و در بگل و بهادر گیلانی جام کندر را مصدر شد یوسف
عادل شاه که فوت قاسم و بیجاپور بود پی ماضی عاقله که بر کار آن
و با او حک کند مهم خیر در مصر در ولایت بهمنی کرد و مرج پدر را تو

عادل شاه بغرم انتقام کفار بیجانگر جانب بیجاپور بحوالی مرهٹه و تراج با لشکر
انبوه و مصالحه نمودن با مرهٹه و برگشتن از بیجاپور و پیاده شدن در دل ارجه و شمار و برآمدن فیل نامی
بمقابله عادل شاه و فرار کردن پیوه عادل شاه با سه سوار بمقابله
کفار شتافتن و ابتلا جستن سکه بر لشکر عادل شاه به اقبال عادل شاه کفار
نافرجام بحضور سکه بلاده رضاعی خود بیکونه رسانیدن بمقام هوکه نمودن
سکه و برگشتن جمله اردو سکه فاجس ملا و تراج بحال تباه به بیجانگر رجعت عادل شاه
و رسیدن فیل و برآمدن او بصف لشکر شون و جواهر الله و ذکر احوال بحوزه
تصرف درآوردن بمرکز دولت عادل شاه و سرانجام یافتن بر انواع انعام و اکرام فرمودن وارد
نواحی غایم چهار توپ جامه سرخ طلادوز بوده که اطراف آن قطعه های
لعل و الماس ترصیع نموده بوده و چهار سپ بازینی و لجام مرصع که بر
دست و پای اینها نعل طلا زده بوده و قلعه بیجانگر و مرکل را از
خلاص نموده و در سه روز و نیم دستور حسب الامر که در گلبرگه و
ساحوانت کرکوت فیل بزرگ مرده بوده که نسبت ساحوانت نمودن

یعنی حصه ☆ سبو سیوده خم خم لاخ یعنی حبه ☆ زیج شمع ملازم
ملاو یک پرتو ☆ شمار لوخک زلاحراح یعنی حصه ☆ زهر بوخشیم جهر لذ
غض نوفوز ☆ پروه لاخک سوزه دلاخ یعنی خصه ☆ مولاتار حلی در
لوسف سلا ☆ وکزه حاتو وکلا ناخ یعنی حصه لا نیعی انکس که علم
به نیکیاو وفا داخت ☆ درمرحه درتخم نیکوی کاشت ☆ نیکو نامان رسته
حاویدانه ☆ محمد اکه محمود نام نیکو نکوتر ان وکر سلطنت اسمعیل

عادل شاه بن یوسف عادل شاه حول یوسف عادل شاه وکرکت بموجب وصیت عادل شاه
کمالخان سالاله اسمعیل را که دوازده ساله بود بجای سلطنت شاه وبا دیگر
ارکان دولت طریق اخلاص وعبودیت مسلوک داشته بانتظام مملکت مشغول وبدرسال دیگر
دریاخان وفرهاملک کک فوت شدند وکمالخان حاکم وفوض امور انها بقوم وکرنصاری
خویش تسلیم نموده بر کرانه ساحل ودریا خیال سلطنت اسمعیل را از سر بدر کرده
با خود همسخنان موافق شد معزل را بکلم مرکل خه از خیال برداشته
چیل کرنه صد کس پرتکال وخلاصه کمالخان بوضع لکاسک وباقی از قلمرو

بخجر ابدار بجانب هلاک ایشان بلاد سیاه از سر سلطان دفع شود والدما وتو
همه در معوض تلف بستم یوسف خان بجان و دل قبول کنم کرگ کوسفند و اردو
اسمعیل صنم لاکمالخان در خلوت شد که چطور با و برسم والده سلطان بگوید تا
باو میسپارم پس پیرزاله که از خاص کمالخان حب احتیاط مردم حرم
بوطیب بسلمی خوشحال حرف حالته بلا دیون حواله او نموده گفت سند الم کرد
پسرم کمالخان از لاتب والده او مرا بنزد اسمعیل شاه فرستاد
سر او کلمه بمضمون برسان و یوسف کمالخان اسمعیل للطلعه حج والده خانزاده گفته
پان رخصت طلبه نخوشحالی رواله ساخته که لعل حج برو مبارک و از زلف
کعبه پیرزال خوشحال گشته مبلغ را پس کمالخان بخانه بیام عفت آمیز بی
اظهار کرد کمالخان بغایت خوشحال خورسند شده یوسف را بحوطه طلبید یوسف
خنجر ابدار زیر چادر کرده پیش کمالخان رفت و به لابه گری در لاله زار استاد
کمالخان گوش او را از خود غافل ساخت کمالخان سیاه بخت و زوال سفید بخته
سر بپناه دلعون پان حضرت متوجه یوسف گشته فضیحه تعرض نمایی

ملحق کرد رفتوان بدطریق اوکر نجنه سخابه کمالخان رسیند خون اورلار نک نافسد
دروازه قلعه کسار سلاقولار نموده ودنبال وحسبان کرسلطنت کمالخان تقی
دلان در متابعت وانقیاد اولوبجه درکرداب حیرت فرورفته مثل زاغ وزغ آوارلار
دست لعجار شنه وفرویلن حیرطلبان سلطانی از برکوشه سر راولجه برسراه
ولنعادل شاه مجتمع کسه اولار تهنیت وکوشش سلطانی نلمند اولار نک ونفر
انبساح وخوشلک کوشش صغر وکبر رسیده سمعت عادل شاه رسخت سلطنت
غان نثار رابیاسه لارنک ولایت قارس وصفحان وزیریلک کرکمالخان شاه نخت
سلارنی امر شنع مانع سلد باتحار بانجه نفوذ کوشاه نوجه بالعام نفوذ وافر
وعطاع دهبات جلیله خوش سلد خاشتفاع واولار حوفرل الکافر نعمت
بجان ومال لان طرار اولدی حفظ جراح نموده وحشم وودکه سلار فلم وحقوق خارج نوجه
لکار پذیرلل حضور فیروز سلار لوکر کفی لنجانجه حرام نمک منع فرموده و منعلدل
رانخلد سلاکه پروانه بمک بدرس نوجه واولطم ونعجه لن دیکلل به بلد
دداطراف اولارنک دلسنه دیکاه جمع اولنه عرمسیاه ورعیت پرداخت

روزی در وقت تشنج مایان سلطان بمقتضای آنکه مصرعه لابد منجا ید مستان
خانه کو ویران کند بیالهای باده خوشگوار صفوان بمچه سر زنه عقل ازدست نهاد
و بر فیل مست نولاد سلطه مانوس سوار معنان تاج پوش صفحه انجلاد در آمد
و را قبال مان ۴ نه ارسل آب هولناک بحره که بکفار در او نخیب و نحس
سوار نولاد کافر و مسلمان قتل رسیده و فیلبانکش و کونش ظهور نیابه
برسون سهاده و را پای بیکم کر دیف سلطان لوضه خواص نخواص قیل سوار را
از صوکه برادر بکذار آب مسعول شده حول بحر مواج در غایت تلاطم و
طغیان بود تمام افیال و بها دران تاج پوش غرق بحر فنا کشته و بعد از
قتل نولاد سلطان عادل شاه و صوحوران تاج پوش بحکم حال
نسلدحت بزم سلطان که از ابتدای جلوس جمیع سکنه هزیمه بود
در غایت عزت و قدم پای کوکه تا فتحات سوار ارض و کفار حلقه اطاعت
و تلد فی سلک فوج نکنند پیرامون مجلس بزم نکهه و در پرده سلسله
مشغول کشته در کمر مدت اوراج ترنم طرب و در سه سیس و نغمات

بریان نظام شاه و عمال املاک حاکم برار و امیر برید بار دکن سلک انسلاک کشیده
عادل شاه اگرچه صدد آن که فرصت بر لار سوار فوج مخالفان تکیه بر فضل
الهی کرده بادی بر لار سوار نیز ایلغار تا شوالپور استقبال نموده هر کاه حرب میارزت
اسد خان عادل شاه بجمله اول عمال املاک سلاگر آمد و فریون بهادر پسر
امیر برید رنجه خان عنهم ساخت که تا بیدر عنان نگشت و صحنه اقا و حوش
کلبی اقا نظام شاه را در لسه تر و فلک کرد و او نیز تا مناوله سلاح
احمد نگر پس کرد و علم دولت و جهل فیل نامی و تمامی توپخانه بر
عادل شاه افتاد عادل شاه محفوظ و منصور معاودت نموده جمع اموال خوش
لوازم و نفوذ مرسومات اجداد الناس را مرضی عفو نموده و جمع جاگیرات
بجاگیر اولاد کرده حکم نمود که رفیعان و سلاحجوب نیز توزک کاه را زینت
و در سنه خمس و ثلثین و سعمایه بتحریک امیر برید سلطان بهادر کجرانی
با پنج هزار سوار و دو لک پیاده و توپخانه بیارتا و ایلار سیده حصه
حوالی و حدود بموا اسمعیل عادل شاه نافرمان عمال املاک

عمام الملک تسخیر قلعه بیدر و تنبیه امیر برید با افواج قاهره متوجه
قلعه بیدر شدن محمد سیردی سخن او در رفتن عادل شاه بمحاصره
برداخته کار بر محصوران تنگ ساختن روبه عاجز شدن ولد امیر برید
باجهار دکنی و جنگ صلح کنانیدن صوفی قتال ارزانی داشتن و دکنی
که بر لشکریان زن امیر برید بوضعه و بریک خود را رستم زمانه میدانست صلح
بمیدان آمدن و اسمعیل عادل شاه را بجنگ طلبیدن عادل شاه بگفته
اولیا ممنوع نگشته سلاح جنگ پوشیده بمیدان حرب درآمدن و آن مرد
را طعمه شمشیر آبدار ساختن و لشکر بخشیدن و فرس مردان معرکه
کارزار بلند کهیه دران کیر و دار افواج قحطان بعزم مدد بریدیان
نمودار گشتن شیر شکار اسد خان بتنبیه فحطانیان یعنی نمودن
سبب جنگ عرب با بریدیان مامور گردانیدن اسد خان که بیشه
بیشه و خانه خانه در طلب یعنی بسیار از فحطانیان
شتافته بگفتار خشن دلها و جلو ریز نگو بمک سد جنگ عرب رسیده

بریزیان رسانجال تباه در قلعه بیدر کذرانیده درین اثنا بعادل شاه خبر
رسید که امیر برید بمحصوران ازاد در کرانست عادل شاه اسد خانرا
بمقابله او ماموز فرمود اسد خان نمک بحرامی لشکر امیر بریدرسیده چند
کس را ازیشان کیری فرستاد چون قلعه که بریدولشکریانش انواع
معرات و مکرات خلقه بکمال بیهوشی و غفلت در خواب ناز اند اسد خان
دلاور با حدکس از اسپ فرود آمده بحمله امیر بریدرسید و او را محنوف
لاتعقاب یافته بر پلنکی که حواله بود بر نشسته در لشکرگاه خود آورد
و ازانجا بحساح استعجال روانه معسکر عادل شاه کشته مدکال امیر بریدرا
که دران هنکام سالک محو و للاتعقاب نوشته از خواب غفلت و قت بیدار
کشته که واخدا رحم عادل شاه شده و بکمان حرورتی
اوقاد عجب و غریب بر دست اسد خان کوکه این عسکر
عادل شاه است نورد و غوغا چرا بحمله خوان حاور عالم افروز جهان تاب
سازد و نمی کوید اسد خان همان بیت صید بسته سلاح عادل شاه

عادل شاه درآمده و مصدر تحسین و آفرین گشته لوازم تهنیت بجا آورده
پسران امیر برید خبر گفتار پدر شنیده ایلچیان را روان فرستاده پیغام
دادند که امیر بیرم را از نزدیک ما قلعه میدهم لیکن شرط آنکه دست
بر آن از قلعه عورات و مستورات ما تعرض ننماید عادل شاه بدین
امر رضا داده خانها ماموریت ساخته و خلعت خسروانی بر دوش قلعه نشینان فرستاد
عادل شاه را از تعرض احوال عورات و مستورات بریدیه اقتضای معهود
دلها نیز برفع برقدر جوهر فهم در راحت و استراحت کوشیده بر دانسته
که عادل شاه با لشکر عمالک بسیار زور در قلعه رفته لوازم سگالش
سخا آورده و تمام خزاین و جواهر را بعمالک و قلعه ها دادن
نهم نمیدهد بنا چار التماس رسانیده و بیرم خان از راه
در یک مجلس تمام احوال از قلعه را بصر و در اوله حبه و دینار
خود متصرف شد و از آنجا عادل شاه و عمالک متصرفه قلعه
کلبرگه رسیده و محاسب بیرم ایلچی را بسیه خانه احضار حساب طلبید

امیر بهرنیز حب الله کماش اودا خاک محفاف سلطانلک عادلشاه ومفو
که رسا بعهم کلهم عمالملک وارسلطان ازلان بدیه تیم کفه امیر بهرکه
بولدی نمات ازتیم دیلف که سرکی تربیش نصه لنه ازتک
حسرت فرورنجک سلطان ترجم کله فرمود که لعبه رسیل بحالور فلعه سنه
بتومی بخم عمالملک به یارف عادلشاه واخاک بحالور کرطنق
وعده فلعه بیدر یا امیر بهر بخشد ودرسه شمال وملبس ولعمانه نظام شاه
بیمیس حسن تورپرشاه طاهر خلیس ولس خوی ازسلطان بهادر شاه
پادشاه کجرات خبر واقف کیر وحفاظ سایه ماوف وعرورنام بهم
رسنده بتدارک سکستهام سپاه لشکر برسر حدود عادلشاه کشید
عادلشاه باحواله بهادر بولدر باستقبال شتافته بحاربه بردرجه خورشید
خان نظام شاه درمعرکه کشته وسکوا حسن نظام شاهیان
رسیده درمیان اینا بسعی صلحا وفضلا درمیان ان دو پادشاه
مواثیق وعهود وصالحه وربوط کشته بازجنگ درمیان نیامد عادل

عادل شاه در سنه اربعین و تسعمایه بعزم تسخیر قلعه ملک بالی ناحیه
رف وارانسی مراجعت از اعتدال رفته مریض شد و در سنه احدی و اربعین
و تسعمایه بجوار رحمت ایزدی پیوست مدت حکومت سی سال بالی شجاع
و سخی غیور بود و بهره تمام از علوم و فارسی و دکنی اشعار نازک طبع داشت

غزل

شب هجر چو گریه کار من شد ٭ بخود دیده کنار من شد
بسی بگذشت کز فراق تو چون شمع ٭ پر از اشک حسرت کنار من شد
ز بس با غمش خو کرفتم وفا ٭ که غیر از غمش غمگسار من شد
دل بزلفش حکایت دلبو ٭ لب غم شکایت دلبو
ز بار اندل طلعت ٭ بوقت نهاشت دلبو ٭ خول دل صنوبر رعنا
که یار ٭ با رقیبان عنایت دلبو ٭ دل سختش ز آه سرد نرم
آه عاشق سراپا دلبری ٭ ای وفا غمال از ستم کیستم
نیز خاتمه دلبو

ذکر سلطنت ابراهیم عادل شاه بن اسمعیل عادل شاه

بعد فوت اسمعیل عادل شاه بموجب وصیت او بلوخان را بسلطنت

رسیده اسد خان با چار لوغ بیوت و عادل شاه طاقت مقاومت در خود
ندید بکلی کرفت و عمارات ملک را بعد طلبیدن نظام شاه طاریجا بورسالار اش لشکر
بطرف کلبرکه نهضت نمود اسد خان که در اختیار فرصت بود بدستکاه عادل شاه
بیوت وصول و اخلاص او بر سلطان طاهر نظام شاه و امیر برید طاقت چنک در خود
نیافته بیالدکیات و لک آنکه سافته عادل شاه با ستظهار عمارات ملک و اسد خان
و دلال نواح و قبوه از قلعه و عمارت فروکرفته و در دولت آباد امیر برید
بمرض موت دچار کشت و نظام شاه بوسیله شاه طاهر طالب صلح کشته و
هر یک بمقر خود معاودت نمود لشکر عادل شاه لدی فتح صوبه کلبرکه
و خوبرزه پس کرفته و بارخ خلوص از اموال خود رانه نمع مدیع کردانیده
اعیال سلطنت بیکتاخود ساخته که او را از مال سرور کاخود
عمده اله را بسلطنت برداشته اسمعیل عادل شاه طاهر کشته با یکدیکر
کم ساخته انجامه را نتوانستند و عمده اله در سن خال کرفتار بیش
فرنکان رفت و در سال لام عادل شاه با مراض مختلفه کرفتار شده

در سنه خمس و ستین و تسعمائه در گذشت مدت سلطنت او چهار سال و چند ماه

ذکر سلطنت عادل شاه بن ابراهیم عادل شاه

بعد از فوت پدر عادل شاه باتفاق امرای سلطنت نشست و امرای اعیان را

نوازش نمود و با سلاطین و سلاطین زادگان و ملوک نهایت لطف و مرحمت

بجا آورد و کوتی

سالکوره و مرتکل و نورکل و نولاپور و کلیان و ادونی و ادوار و چندر

گر و بیجاپور و شهرهای بیجاپور بنام او خطبه خوانده شد و در

اندک زمانی مزاج ولی نعمتی و سلامتی او بکلی پایمال گردید و فرزندی

از ممالک قطب شاه مضروب و در آن ولایت مخالفت متوجه عادل شاه و نظام شاه

آن اتفاق گشته زمان برگشته که همه با همدگر جنگ کنان و محکم کار از

و کافران سالکه در همه کار مستظهر چنین روزها نه خیر و غالب حسن ارشاد

دین و آئین بسر دل پس در مقام تلافی فکر بخاطر آورده چاره بی بی و حسین

حسین نظام شاه بعقد ازدواج عادل شاه درآمده و مدت سلطان

همسر عادل شاه بالاجمال نکاح حسین نظام شاه در آورده و سلاطین اربعه

اربعه کرعاد و ثاه و نظام شاه و قطب شاه و امیر برید باشد با خود ها عهد و
مواثیق و حبال اتفاقه و با یمان مغلظه مستحکم ساخته در سر انتظام و تشعب و تشعا
مان کار اسلام بتعمم اشغال را مراج فلانی بحاند بهر صفحه حول کنار دریا
کنا مخیم سراد قات اسلام کند را مراج را بحاند روی کسی با ها ن
اسلام را با رنجه طعلان نبداشته براه کوچک حوض با سر بلد بولاد و یک یک
بباکه و با دصه فیل بر سم مسعمار و له ساخته عقب او جمیع راجه ها و سپاه ان
بحاند و نلنک و ملیار عازم کند سلاطین اربعه لالک کنا عود نمود بر س
حک نواحه صبه و عسره درست نموده صوبکدار عالیه محاربه کفار اختیار
کفه و کفار بحاند بحال نخوت و غرور اوراج حود را لشکر نمام ترتیب داده
سحبک پرداخته بعد از اشتعال التهاب نیغ بیدادی کفار سرفرازی نموده و صفیر
تیر بعام جانستان بگوش صغر و کبر رسانیده لشکریان فرقه مرانار و فرقه
مرانجنه باهم در اویخته درست در کوشش و کشش کشاده و پیادگان آتش باز
خنگهای بان و نعک را نصب طایر روح مجاهدان به پرواز در اورده نعلهای

لذتی خیال ساخته نزدیک گرداند کفار بجانب لذت ها نخال پیاده نشود
سر لنیان ساخته بلا فاصله بمیقصه و بهادران شالوس حمله تعاقب بردوحه لنینه
دیرینه از سینه برآورده و لعکاوکس و خصم لوکنه و لعنه الوقصه چه در اصل معرکه
وجه در بلا قریب یکصد هزار کافر قتل رسید و جواهر نفوس و رباحمر و ابیض و امعه فلا
بردست غازیان شاکر اقبال نواسلام طی اسلام تا بجانب تعاقب کرده لنینه ها که
در قلعه و غارت تقصیر نکرده و سکادر بلاد و رباح اوراج زنان بعجز و بلا در سوقه های
اسلام بلا فاصله ساحل ایلان تاریخ در ولایت بجانب ملوک طوایف کشته رجا
رعیت لوبسر بردند و های های اسلام بر یکدیگر بسیاله و لعنه حات کفار
بجانب بلا بردست اوکه در توسعه مملکت خود کوشنینه الوقصه های های مصولا
نوبتی که بر کردن خیال ایشان مصور بود بمقدمین کشته بر یک بمقدوحه و لات معاقب
نمود حسن نظام شاه بر کرسلطنت رسیده بعد کمفه رحلت موقف از قوت
سدان اوضاع و احوال شاه بلا خیال نسخه مملکت دکن در سر اوراک کمال کشور خانلا
علم و منصب اسد خان طاله سرکار بلکوان ما و مقرر ساخته بالبکر بسیار لطف

عادل سه نفار و امرای عادل شاه سلطان را خلوت سال و
بقصد یکدگر افتاده اول کشور خان و مال جعفر و سنکه در قلعه بیجاپور
مصطفی خان اردستانی را که در تدبیر و شجاعت و کشورگشای و ملک
ستانی عدیل و نظیر نداشت قهار رسیدند گویند که در بیجاپور صبح
بر سر او که بر سال پیش از آن که لال قلعه بر سنکر اسلام در قلعه
بود از آنجا نوشته بود که بعد از سال او قلعه مسخر نکند اسلام
و مصطفی خان اردستانی نام حاکم او قلعه بود مصطفی خان او را
شنیده بسوی نام او را طلبیده قتیل او حوالی حواله و موضع او در
او خاص لال کوشیجول خان بجد ک ظاهر موضع که خان در همان
قلعه شهید خواهد و قاتل خان بزودی در شهر کولکس تقاتل
خواهد رسید قضا را همچنان حول کشور خان مرتکب حین فعل شنیع
گشته سلطان و خاص و عام بیجاپور که سادات را بسیار دل
در میان شنیدند از شنیدن خبر هلاک سید مصطفی خان در

کسانرا خانه سلطان بلاد فرهاد سلطنت بنده خدا ساخت
وشاه بلوالحسن بلاد قلعه ستاره محبوس کله مکحول و مقتول
کلاهد وشاه سال زمام سلطنت گرفته عادلشاه بلا
مکرر اگر ما ذکر سخن نکنه وخدمات هر دو ملک بلاد پرلیل و
خولیان خود تقسیم نموده جانب سلطان روضه عادلشاه
بسر عادلشاه بلاد جمکده قلعه حسن طی بمرال حسن بسر
مرتضی نظام شاه بلاد زلعه خود عهده شد ودر سنه ولعین
وتسعمایه صبیه محمد علی شاه بلاد عادلشاه اولاد عادلشاه
در عقد نکاح در آورده مصحوب خان ودکر امراء صفحه ممالک راکه
بمرال بالکی عروس آمده نقره نعلبات حایله فیل حرکه ومرکب
باساز نقره وبیخ سراپا زین ولجام مرصع ودم لقه بلاد زنجیر
وخلعت نوازش فرموده رخصت انصراف بلاد کرد
جمل مرعادلشاه ظاهر کشته مرال حسن بسر مرتضی نظام

چون نواحی شاه درک رسید مدلدورخان خبر رسید که حمایجان
مهدوح اسمعیل نظام شاه را بدو شه نسبت برادر میرود دلدورخان
بغرور نام منصب ارجمند سلطانی و درمیان لب کنده و سکنها
افتاده بی تورکمانه جنگ کنند سگ فاحش نیز و حمایجان سه صد فیل و
لوازم حشمت عادلشاهیه در رکاب موجه برادرک و دلدورخان
را از شاه درک کوچانیده بناهی رسانیده عادلشاه حضور کنار
آبی دریاخات جهه این سلسله اقامت نموده بعضی اموال تر کی را
بکمک برهان نظام فرستاد دلدورخان که از خام بی لعلی مالدار شده بود
مقید و مجدد شد که عادلشاه بکمک برهان نظام نهضت نماید عادلشاه
از شنیدن این مقدمه خشمگین شده جمیع لوازم را بناهی ناحیه سوق
ساخت اموال بغلم و غله که سلطان حضور بنا بمانع نشده
برچه قاعده بود بتصرف سلطانی و لشکر بالکه
جمیع خاص و عام حتی مردم سقا کوچه در زیر حکم دلدورخان

برهان نظام شاه حقوق احسان عادل شاه برطاق نسیان گذاشته و
نسیاً و منسیاً بنیاد سبب باغی انملعون برکنده بالکلیه از موده در
مملکت عادل شاه داخل گشته عادل شاه پای ارطاء صبر و سکون بخشیده
اصلاً حرکتی نکرد بلکه برهان نظام شاه بر سر کروه بیجاپور رسیده از خاموشی
در تحیر رفت و از دلاور خان ترسید که چون او پرورده عادل شاه است مبادا
تزویر کرده لشکر احمد نگر را در محل صعب برد که عادل شاه از آن محل
نتواند بیرون آمد بهانه احداث فتنه بر کنار نهمره مشغول گردد دلاور خان
دانست که از روی کمال سلامت عادل شاه بمقام فرستاد اگر
توصل آن نتواند نمود بلکه در مقام مدافعه سالار معرکه
وقت بنیاد شده معتمد را با قوشنامه فرستاد که او را طلبیده آن
سیاه طالع و باطل الطبع خام نه بجاپور رسید عادل شاه صید وحشی را
بدام افتاده تصور کرده نوشته دلاور خان بسیار از غدر ها را پیام
از بینائی انداخته بتوقع اشارت نتواند او را حال بر هم زد

رسید و دران نزدیکی برهان ۵ مقام فانی پدرود نمود ابراهیم نظام شاه
بجای او قائم گشته بمنصاب جوانی و حرفهای سمع و صاحبان
افواج بر خنجر متوجه شاه درگ سلطان عادل شاه بار سلاح بوار مقابله
لوشتاف جلادت نشان بروی کار دستیف و سنان گفته جوهای
حمل را قلل خصد و جمعی کثیر را بسپه صحرا فنا فرستاد ابراهیم نظام شاه
که در نشه سراب بود بر فوج سهیل خان خود را تا حوالی دلاور مردی
و مردانگی حال سهیلخان رستمانه پای ثبات فشرده گرم و سرد واقعه دیده پرداخت
و دلان کوس و کوس تری بر نواختند ابراهیم نظام شاه رسیده در
گرد لوای ۵ دولت نظام شاهیه بر سر عادل خان بقتال و جدال
سیاه بخت شاه نوخوان را بیصرفه نگذاشت تا اخته بگر
خان نگذشته زخم بحر و قاس نصیب لشکریان بخاور خون
محمد قاسم مولف تاریخ دلکشا که مداح ابراهیم عادل شاه ۵ بود احوال
ممدوح خود را بمن قرار نوشته و دیگری بنویسی تاریخ نوفق نیافته

ذکر سلطنت محمد شاه بن

ابراهیم شاه بن

محمد شاه ولد سعد شاه بن ابراهیم شاه بن محمد شاه ولد

فتنه پرور بسیار لذ حصول ولایت کوبکی و مابین ولایت مهله مملکت عادلشاه و
بصد در آورده لشکر نگیت و لوار رخوه مهیا کرده و در ساعتی این ایالت و لشکر
زبون کرده و در سنه احدی و تسعین و الف بیمانه رحمتای محمد عادلشاه پدر
مرحوم اوس و ثانی ذکر سلطنت عادلشاه ثانی ابن محمد عادلشاه

علی عادلشاه بعد فوت پدر بزرگوار در سال مزبور سنه جلوس بر تخت حکومت
گرفت و بعد خلع کوشید تمام ولایت کوبکی را قبض خود در آورد
و بیجاپور و حدود قلمرو آن ناحیه در تصرف علی عادلشاه ثانی در آمد و چون این
علی عادلشاه جوان نادان اول بکه لکاف و بعد از آن تهمه رسانه لال فیضه خمیر
که مزاجش با فضل و خدمه احمد بن ابراهیم ارزلا خدیو در آمده در جوانی بموجب رای
بیای استحکام قواعد قول و عهد نتوانست که اطمینان بهم رسانیده
به بیجاپور بیای عادلشاه سالوخ خامه کور سالکه باعث انتظام سلطنت او
لوه با جوانب سلاطین حوالی بود و فلان کلدل بن ال نهراز و شنا
و بن سردار از فوج خود جدا کشته در کوهستان کوکن بیای ملاد عادلشاه

اوسنه اولدار دیو سلطان کرنجه ناحمد آباد بیدر رفت و خورت
خرابی و خلل بارگاه رساند پس از خود بجد دلیسنده خان دکنی
در پرورش که در ایام ملک نوعا ظهار ده تحولی سر نظام ملک بحری
از تنجه ساخته پیش سلطان فرستاد ملک احمد بر ساحل دریای نور
در نسخه قلعه دوندیاج پیش سر کرم نوشته که خرقان بدرس رسیده علاوه
کرس مخالف نواخته خود را ملک نظام شاه بحری ملقب ساخته
لحه محافوف نموده و سر بسیاه در عشرت بر داخته قصبه برسوکالو
وپنن وغیرها مضبوط ساخت و طرائف املاک اوعال رساند امیر الله مراد
و قصبه ملک کجوتی رساند امیر جمله محاط کفه و زمین للری عالم باس
حاکم چاکنه البغار که اورا ماموصه نیغات تیز امداد نوشت آولکه و
اموال بسیار در خزانه سلطانیها بود با قلعه چاکنه مصروف کرد لشنا
سلطان محمود سیح مودی نامه رسانا با الواح بسیار تهنیه نظام شاه
یعنی بود ملک احمد نظام شاه در سیاه جهان دیده بود سر لشکر

روز حشر بلای آلهی و باقی اعمال زشت و بکیر شنبه و نفضح تمام شهر
کرده نصب احمد آباد بیدر و در قصبه سکارم محال فیح آل صاحب ترجمه
بانی طرح افکنده باکثار کدات ماخال در حصه رودکار سیر کاه صاحب طبعان
اولیکه از لمن فیح قصبه حصول اضافات لمن وقف مساجح و مساوات
رحمت کرمنور و نصب و اولاد امجاد ایشان و خیریه بسیار کرده و
از جمله قصبه مسکه نام سلطان محمود بهمنی در سنه نصف ثمانین و ثمانمایه
سال قلعه و مدارج بنوی ساخته عمارتی قلعجات کوکل نصب و در اولعه
در شهر قلعه و مدارس آنکه بسیار شرف و ملک و جهه حاکمان آن
قلعه طرح افکنده و بسیار حصول با ملک و جیه منوب کرده و
از وزیری بعد له موجب لقب ایلتجا و در سنه نظام شاه کرده به
ملک شرف و لقب خانزمان دل عمر بسیار معزز بوده
مسموم ساخت احمد نظام شاه بعضی و آنکه بمحاصره قلعه رودرا
و باختام و قلعه ساخته متبرات ضابطه آن حصن حصین

که بر رفع نمی شناسد او کم نشان میبیند متصرف و ملک اسراف
خود را در غایت محالت ملک ساخت و احمد نظام شاه در سال هزار
که فتحات اطراف را متصرف در آمد و سال اکه در سنه اربع و عشر و تسعمائه
بمارستان بعالم عفو خلاصه ذکر سلطنت برهان نظام شاه بن احمد نظام شاه بحری
احوال و احوال او بموجب وصیت احمد نظام شاه در عرصه سایکه
برهان نظام شاه را در غیبت جلوس احمد کرد نامزد کمال خان دکنی
و ذکر احوال او تا انجام سلطنت برهان نظام شاه والد برهان شاه
مهمات عمده را با نظر او مرتبه و در اوایل سلطنت او جمعی از امیلک
حاکم برار طمع خام کرده بر احمد نگر کشیدند خایب و خاسر مراجعت کردند
و لوازمه سلوک و حشمت او بدستور نظام شاهیان در اقسام و در سنه ثلثین
و تسعمائه شاه طاهر را در قلعه ترابق با احمد نگر برهان
نظام شاه را مذهب شیعه در اوایل او علی العصر رواج گرفته
قایق آمد و مراسم سلطنت سلطان بهادر گجراتی در او رواج

فرار و فتح احمد آباد بدست لشکر کشیده و وقعه ارهیب و تاراج
فرو نگذاشت آخر الامر بحسن سعی و لطف تقدیر طاهر سلطان بحراست
قلعه شاهی بر اسم پادشاه افروخته شیر و آفتابگیر و ملازمه
سلطنت عثمانیه و منقوش و در ایوان ملاقات پادشاه آفاق افتاد
و در اربعین و تسعمائه اسمعیل عادل شاه و بر دل لطام شاه بعد محاربه
و صالحه فیمابین ممالک خود رفته و در سنه خمسین و تسعمائه شاه
طهماسب پادشاه ایران نامه اخلاص لکلس بالکعبه المامول کلید
دار حضرت نصرة الدین محمد همایون پادشاه بولایت عراق همدان بصره
بولایت ایران بخشیده بود و در جواب و اصناعه نفیسه پادشاه آفاق
نام غلام ترک در عهد پسر نظام شاه بحمایت صلابت حال محاط
گشته همدانی یحیی نظام شاه فرار پادشاه بولایت روم بحضور
منجاب که مخالف مذهب فرقه عراق و ایران بوده
شاه اسمعیل شاه ایران طاهر صحبت فروغی شیر

بر واحت و قلعه مزبوره بلا جبر او قهر او تصرف و دخل و خرج املاک
بحاله الکی و ذراعه و اکثر اوقات خصوص خبک و لباس منحو و
تولایورلا ماسح تپه کرمایه انتزاع عادل سان و لطام سان
لوحی ساحت و قلعه کاله بلا کلفه تسمیر کلا و در سه سبع و
سنس و تعمامه بلا مراج و الی ایحاکمی در خواب عادل شاه و
قطب شاه در حوالی احمد در سنه ۹ ساحه و مهار سس بلا خان
برابر ساحه و در قبوه ارخالی دوبلای و ویلکر اس حس لطام شاه
لوباطه حکم قاسم بنک الوان ملازمت و فرو تنع لوالی
ایحاکم کسوه در ات و صالحه ملتجی نسس بلا مراج که بس عسکر و مغرور
لوو صالحه با معقول قبول کوه لطام شاه اولا به بنیه و قلعه
کلبال لعادل شاه بنیاد لطام شاه مومی الیه وقت بمجلس او
رفت و او اصلا تعظیم بکمه دست بوس نمود لطام شاه
تغیرت فرو رفته سلیمی و افتاده طلبیده بکلایت تمام

دستهای خود به پشت سر او اواج چنین بر جبین او فکند، بر دست
پاک خود آب ابلاغ حسن و نکوئی بر صفحه بجه ال کشید، خیز طلبان
نظام شاه حروفهای مصالحانه در میان آورده مجلس آخر کشته
سر اوراج کوچکه به بحاکر نیف و نظام شاه بمکره نیز خود را رسانیده
با عادل شاه و قطب شاه، و امر بحاربه بعقد مصالحه بسته باتفاق
همگی بر سر بحاکر لشکر کشند، سر اوراج را بخیم فلاصل خسته
در محله در دافعات عادل شاه بمرهم کحل حسین نظام شاه مطلع
و منصور مراجعت بملک خود در شرب مدام و اختلاط پریروان
چنان اقدام کرد که بکثرت مباشرت بیمار گشته بعد دو سه روز الفه رفت
از بیخبان الوداع نمود و این واقعه در سنه سبعین و تسعمائه
روی داد مدت سلطنت او سه سال و سایه ذکر سلطنت مرتضی
نظام شاه بن حسین نظام شاه بعد از فوت حسین نظام شاه مرتضی
نظام شاه بر مسند حکومت و فرمانروای جلوس نمود و جور

حوزه همایون مالک رسل زمام سلطنت بدست خود گرفته بعمد قضایا
و بر داخت مایحتاج اصلاح مرتضی نظام شاه بلاد و مهمات
قلاع و دلی و خاتمه اعلام و تحویل مالک رسل مقدمات حمله مرتضی
نظام شاه بلاد و خلاصه امور قلمرو ساخته و در آن سنوات
کشور خان شاه ولی نظام قلعه دهارور را احداث کرده تونت و نفیک
و ضبوط حسن و نظام شاه ارسلان بالجمله حری نونت کوشند
در انزور نظام شاه بهم شش آن بلاد بدست خود صبح غلا مشغول
نوبتی خانه ایشان کشور خان بعضی رفیق قسم مالک الله تا قلعه
دهارور بلاد ستانم ترک فرو نیایم و بعزم ملوکانه سوار
شده بر قلعه دهارور حمله و حول از قلعه دهارور بر دو قلعه
حمله نمادلونت و بال سر حیا نفر لشکر و لشکر و فیل بسیار
ضایع عسکر نظام شاه اصلاح خان نکشند شکست و بولد
حصار قلعه رسیدها دلال نظام شاه صرو جان نکرده بانزاحیش

جگرخان با لشکری از لاشه به بلاد رسید و طغانخان و سمرخان با لشکر
بلاد با ایشان آمده پرسش محاربه را دو حمله و نعره از پرسش بسیار طغانخان
و پرسش گریان شاه نصف لشکر خود کرده و جگرخان هم دعوا
قبال رسالک و بسیاری خام بر اولاد نظام شاه یوسف و نظام شاه با
برادر سه معاف طغانخان و پرسش از نعره که طغانخان در قلعه برباله
و پرسش در قلعه کاوبلک متحصن شد و نظام شاه تا دو سال محاصره
در قلعه برداخته ابواب دخول و خروج قلعه گیان خرد و کلان شد
سه اشتر و نمک و نعمه به قلعه برباله ممنوع شد و طغانخان محبوس
و سمرخان پرسش قلعه کاوبلک تا سال سبع و طغانخان
و قریب او را با حکام ممالک و جمع و اموال بسیار در یکی از قلاع محبوس
و در جهل پسر اول و دو در یک وقعه واحده در گذشت و
ان سال نامه و فتح نامه نظام شاه با الحاق جگرخان مملکت برار
را با مجاری حدود قسمت کرده سنجر قلعه بدر و اوال سمر محمد بن فاروقی

احمد نگر نزدیک کشید و پانجاه سال بر منوال گذرانید اعیان دولت او
مهمات عظیم که متعلق بملک گیری و نسق امور او بود بکمال معقولیت
خوانین عضدیت و دولت لازم احسان و دکنیان دولت صفت بی همتا کابدین
در احمد نگر جشن سالگره تخت نشینی و فرزندان تا سالگره نوبه وقتنه
عظیم در ان دار الملک سر انجام شاه از قلعه برآمدان فرزندان و
درباریان حاضر شده بودند چون آفتاب عالمتاب از افق سپهر سر بر آورد
دست او خلعت خاصه طرح دولت آلا فرستاده انجام شاه بعرض رسانید
بر کمال ادب و احترام خلعت پوشید و بجهت خلعت پوشیدن حضرت
ارواح لسار جمع آوانه عالم احمد نگر و سعدان درگاه انجام شاه در
دولتخانه او تبک لشکر نوبه بامرا حاضر موسه بمانع و مراحم دروان
قلعه در آوانه لرزان لرزان شاخ و بک از خوف فتان مزبر بالا دروان
قلعه دیر زیر کشیده بزرگان انجام محبوب ساخته و آتش بازی در گلخن

ساجمع کرده بر دل قلعه نغرم حکم بحکم عام نمود بر راجهان سر بر راجهان حسین را
جدا ساخته از قلعه سرون انداخت حمال خان بسر در بورس و غصه انداز
در شهر احمد حکم نفاذ معاملی نمود اجلاف دلی در طرفه العین چندین بلاد ساده
و اطراف را غارت آورده خانمان انها بباد داده مردمان نامعتبر را
قلعه بر آمده با دکنیان و حبشیان در اویخت و لشکریان را غوغا و بلا بکشتن
قلعه بر آمده با دکنیان و حبشیان در اویخت و لشکریان را غوغا و بلا بکشتن
قلعه سحاب حصر کرده حمال خان جمعی تعاقب او فرستاده باکوه انجا قلعه
برگه یوس نرسیده سر انجا رسانیده اتری و نشانی از معتمد و معتمد زاده
نگذاشتند و بعد از تمام نمودن کار ناصواب انجا قلعه برگه یوس را وضع
ملک سر حمال خان لدنی فتحا فارح کلاه محمد اسمعیل ولد بزرگوار شاه سلیم

ذکر سلطنت محمد اسمعیل ابن شاه سلیم

حمال خان مهدوی محمد اسمعیل را بنام پادشاهی
بمذهب مهدوی در اولکه در تربت و جمع اقلیم مهدوی حمال کی نمود
انجا نه سلاپر از اعوان و انصار خود ساخته و از ضابطه بمتابعت او

رسانید و خود ارجمالخان سگ خونه جمالخان بعزم جنگ برهان شاه بسمت
برهانپور روانه گردید سرداری ارجمند احمد بیگ رفاقت جمالخان نموده متوجه شده و او
باعماد سحاب مهد و نموده لشکر راجی علی حاکم خاندیس و برهان شاه
گردیده مصاف نمودند لشکر غیر موقوف عبور نموده بجنگ درپیوست و لشکر صفدر
گشته سر ناموجان جمالخان و سهلخان خواجه سراسمعیل خان شاه را
برداشته روبگریز نهاد لشکریان برهان شاه تعاقب نموده تا موجان
سهلخان و اسمعیل خان شاه را گرفتار ساخته خواجه سرا
بحاصل شاه پیوسته و صدر نشین مجلس برهان شاه گردید علی خان
رخصت نموده متوجه احمد نگر شد مدت سلطنت اسمعیل خان شاه
۲ سال

ذکر سلطنت برهان شاه بن حسین نظام شاه

برهان شاه مدتها غربت
مترقب سلطنت بود چون حکم بقتل غلام مهدولی نموده و ارکان
دولت بکلی برآشفتند و در برهانپور مجلس و عزا بر پا گشته
بسیاری از امرا و لشکر کوچ و مذهب شیعه اثنی عشری داشتند و بر رواج طلبه

دیگر قلعه سلخ بالای طالب صبیح کی عادل شاه سر رضا
خبانیه اخلاص مرزبان شاه در روایت و در سنه احدی و الف
برهان شاه در حوالی خندجیول ترقه کوهی قلعه احداث نموده موسوم به کهورله
ساخت و اسباب از دکنیان تا بحال قلعه کهورله فریکسان
دکنیان سیجول قلعه بوده سنه ۱۰۰۰ شش هزار شش بعد اولاد برهان شاه
دلیه برادر دکنی دکر ملا صوفی رحمت محمد تلاوه کرده سنه ۱۰۰۰ شش
دکنیان لشکریان احمد نگر اضافات ساخته و انواع اسباب از دکن بنا در
جمعکرده بنگاه داخل قلعه کهورله کرده جمع حسنان و دکنیان را
بعد اولاد و لوحانه را بالموال و اسباب مقصد و سند برهان شاه
کرده اهل حسنان و دکنیان را سعف خود داشته شریعت مقدس
نموده در سنه ثلاث والف برهان را بجای عادل شاه خروج کهورله
را بملک طلبه برهان شاه بعزم مقابله قلعه رسیده کهورله خرکرده ان
برهان عادل شاه رسیده خایب و خاسر مراجعت بموطن عادل شاه از الف

ظهور سلطنت نامه بکمال وضاحت و لطافت در جهار بلاد بیت بنام
او گفته و بنا طبع صاحب طبعان روزگار یادگار گذاشته

ذکر حکومت ابراهیم نظام شاه مبرور خان ۵ بعد فوت پدر بر تخت سلطنت جلوس نمود
بموجب جهالت جوانی و اغوای صاحبان کوته اندیش بشرب مدام
و ظلمه ساخته بهدایت احمق خان خیمه شکری جمع آورده بقصد
و اللت شاه کشاورز شاه حمید خان خیمه بالای بلار بلار تمام
یراق با سعمال او فرستاده قدغن نمود که کاه نظام شاه داخل مملکت
سلطانی نشود بفعه او پیر دانش و الا قدم در سر حد او نگذارد نظام شاه
هشت نبات و جوانی و دولت در سر او نشده و مالا بقصد تسخیر
ملک نواحه بر اوراح شاه و لشکر او حمله آورده و در پس محاربه بلیغ
و انتجا عرب بهادران طرفین بسیار بقصد خان بیافاق رفته و منهزم
شاه و لشکریان از خوف اعاظم حماعت حیسان و دکنیان بکمال فتح
دست بغارت و تاراج کاه و اربابهم نظام شاه و با چهار پنج

کس در معرکه انشاء نبود که سپاه خان خانه سالار احمد بکریان حواله
در سلک نوکران ایشان منسلک نبود بهادرانه بر لشکر شاه تاخته
او را تعاقب رسانیده و پس لشکر ایشان منظور نداشته جنگ در شکنه
پای انداخته روانه احمد بکر خان مدرج روانه او چهار ماه ذکر
حکومت الحاج نظام شاه طاهر او نهضه نه بعد کشی ایشان
لشکر شاه بهادر شاه ولد او که یکهم ساله بود کس دارالسلطنت
نامه چنانه سلطان عمر نظام شاه نام او که نام سلطنت نظام
این خانه هر دو پیرزاده او نهضه بدلنه و کارهای جمله بانام قسم که
به بنده حول وقف انقراض آن سلسله نوکر رسیده بود امرا سر
بوشش از دست طلعه احمد نام مجهول النسب سالار قبه برآورده
سلطنت برداشته و در مقام مخالفت بهادر که در استصال خود
و نابکار محاربه بنهضه در کنه ان نخ دران بعض نوشته که خصوص جلال الدین
محمد اکبر شاه در احمد آباد گجرات این اخبار رسیده که طلعه محمد ولد

ولد خود را با فوج لایق بسرکردگی خانخانان عبدالرحیم و دیگر امرا
تعالیقان بتسخیر احمدنگر مامور ساخت و در اربعه والف [illegible]
جلادولتی احمدنگر بمحاصره [illegible] شهر احمدنگر را [illegible]
روز دار شهریار کنسو که از سمگران فوج اکبری بود بحکم [illegible]
احمدنگر تا حیه رشته تاری و حیه دینار پیش فقر و عسر و مشاجره
نگرانی و صنادل شمرده اش نفه با خاک برابر ساخت چاند بی
مردانه وار در مقابله و مقاتله کوشیده و مجروح و مردانگی داد
مغول مکرر بسته در کندن نقب و ساختن برکوب و کوچه سلک و مرچه که بغوال
قلعه گیری است مشغول شده و نقابان این جنگ و هادی در [illegible]
فرصتی از مورچال [illegible] نقب بدولار قلعه رسانیده [illegible]
ساخته اش داخله و فولادی بکاه در حصه دولار قلعه بغتا [illegible]
برقع بر سر افکنده مالوف امرا کرام محاربه کنان بسر [illegible]
دولار مرتب ساخت خول فتح غله و دمدمه [illegible] بکجه حمال در [illegible]

سلطنه بنام بهادر شاه و راحمد کد خدا نامه محمد خان نامی دکنی بمنصب شوای
ماموریت او در ازمنه کلام احوال و انصاف خود را پیش آورده رایات
تسخیر اوداب اسنکجان و بیجاپور حسبان طاق و سلطان دیا
رسخه در پایس که و در سری خیا و دلاوی بهمرسیده حوال سلطنت کنداتر
خانه سلطان بعادل شاه بعوال اولاد بسته للماس ملک نمود در
سنه خمس و الف جلوس نمود عادل شاه بهلیخان بحمت اطفار نایره فتنه
مخالف امرا با حمد بکر ساف و امرا رفته اکبر را فتنه امور سلطنت
خانه سلطان سپرد اجمعی نمود بکار کشک خرابی حوال اکبر ساع
فصه پایهری را که خارج از صوبه برار لک مصروف سلطنه بنا محافوذ
قرار کس بعادل شاه بوت و از حرکت اوراح مغلبه خانه سلطان
نیز متواله لمسعانه نمود عادل شاه بهلیخان را بمحاربه افواج مغول
ماموریت حت و فصلنا شه روحی بمد بعض کوه و قوت بکار
احمد نگریان نیز مدد پیوست بهلیخان با جمعیت بکار کوار و لونجانه بنا

کوس سلطانی بغلغله در آورد و از افواج مغلیه جمعی کثیر در
صحرای چرلی نقطه رحل خانان جمع آمده و سهلخان جانوسان و سنالم
فرسالم سرداران لشکر خود را اطلاع دادند و قریب بایکدیگر رسیدند
و لایم شده حول حوزه حیات بر صفحه فلک جلدان نموده حرب قائم
گردید و دلاوران سپاه نبرد خصال بلند ساخته جنگ دیرینه بخنجران
بابسیجه اطفال نوخاسته الدم نسیم فیح و طوبی برجم رایات خانان
فزوده و سهلخان فرهام سلدرجمی لطف ملدرک سالف خانان
مطمح و مقصود در وقعه حالیه بود رسیده جمعی را محاصره نزاله و کادیل
خانات سالفه بحبک صادق محرمان خانان متقدم را احمد کرده
در همان سال مشحر باده اولوخانان کوت مملکت و در اصناف
اولوم در همان سال ارلم و سوق آل خاطر جمعا که در سال دیگر کمر
دیگر ممالک نبردم شاکله و اموال و اولاد اوزلص سکانیان نبرد
سخت پادشاه محفوظ لانوسه احسن سعی خانان نلا معجب

ساخته و نقیها زیر دولابدار ساخته خانه سلطان ارزنه جمعه حال خالصه
سالکوت اعلی و کوته له پسه اراضی ملک و مال از دست رفت در یکدو روز
ابقلعه مصمم مسلحه ضابطان کرا طاعت سالکوته نموده بحال لال حواسه
بهادر شاه سالجوق حصه رسم مالزمه عرضه روزنامه ان کوته له پس
مالوق کدر حالت مبال در محاشره نموده مجرم سه نسعه والف
سرسال بغیف و لعنی سرمت سهاجانه و در بهال حواسه روز بحکم جهانبانی
للمتخام نوشته طلبال سالکوته و عدالرحیم جانخانان نقهارا از پس نقه
دولابدار ابلاحه جرار و قهرا مفتوح حصه و بیاد اس افعال شنیعه حکم کرا ها
احمد بکه خبر از کول کسه و ترابی شنود و لاسعه ما معام حال
نصرت مع حول لشام حالان اکبر شاه نیار خدم فرود فرمند بهادر شاه
حولهلی با نفوذ و حکم بر کال بهادر لشکر دولابدار صاف ارسیده
های سلطانی از له سالکوته طلبال قلعه سالمعتمد ان سرداران سکه و
سکه قلعه در سه حصه و ریاهو مورچال در شاه جانب رسیده و حول قلعه

ضبط در آورده مرتکاب ول کرد امد در عهد حضرت جهانگیر بادشاه بن
حلل للوی محمد اکبر بادشاه و ان آلاد و تمامی آن نواحی بسمه مهمات حال و
وشاه نواحان پرسش بجوز اصرف و راجه دهرت لحاظ
عهد اکبر بادشاه صوف اختتام مذبوف و ناحالی تحریر که سه ابنه و ملادی
واحد مانده والله تحریر احمد کرد و حال اما در سنه واوسه و جمع
فلحات لکر نواحی نصرف اولاد امحاکبر بادشاه ان ملک ستان
کلب حسام ارکلش حسام در دکر بادشاه ان خسید اما آبهاک یکی امهور نفوذ یکلیه
حسی اوبقه ارسلطان تقی نام حوالی ارسرکال بهار نواحی اولاد
سلطنت محمود بادشاه بهمنی ارزبان زنی بدک امرء ملازم سلطان
منابر لاکه علاوان ترک سلطان محمود بکرم مسند نشین حوصله در سلک علاوان
ترک منتظم لکهنده در علم حساب و محاسبه سیاق مارکوف
محلات حرم ماوه مقرر کنت و ارنکارد انی اوهم محل
کسه سکارل اوس سلطان کفته و مدار و نکاه پرکنا

ذکر سلطنت محمد قطب شاه بن سلطان قلی قطب شاه

بعد از فوت پدر بجای او قطب شاه بر سریر سلطنت
زمام مهمات او تفویض یافته بر بالای نظام شاه و فوت حوالی
سنه احدی عشر و الف قلعه کالنج را گرفته و سنگ بنیاد
مکانی از آن ساخته و مردم کاشی ساخت در اوقات شاه با ارواح
سلطانی محمد ریاست نموده حوالی اندل فارج گشت از سد جان الدی
راجع گشته در سنه اثنی عشر و الف قلعه کالنج فرستاد حمید قطب شاه را الصه بر اقعه نموده
از ملا محمد رسال ملازم خود از حکومت اندل سفر اسفار کرده ملا بعد از ان
فرصت گفت که اگر این سفر موقوف گردد بهتر فیما بعد هر آن آنچه خوب
نماید قطب شاه در نقش حوالی فرمود که بعد سفر مملکت کنف
که از اقبال فلک حیات معهود میکرده اول فتحها رود و در اواخر
بعد نقصان مال اضر بجیه بیت سد جان نزد قطب شاه
که مصحف قهار فرمود تا بیت ملا محمد بر بدیه از اولاد ارواح نموده

بموضعه و کمر بمحاربه بسته با فوجهای ارادت شعار معامله اسدخان آمده و در
میان افواج خاص و قصاص و جنگهای مردانه لوای هوس در هوا
گیر و دار قصاص و اسدخان معامله بگیر رسید بسمسار باری در خاصه
تیرهای دلگشا در آمده بعضه بلادست شمار از دولتخواه اسدخان سیمرغ
برچهره قصاص رسیده زخم اقبال مالدموضوع و حکم آن
بحال رسانیده قصاص زخم تیغ بر دست راست فولاد بست رفت
و فیال ولد نصیب بر سپاه اسدخان و افواج اسدخان
قلعه کالپی را بخاک برابر ساخته امرو شیرازه تیغ مدرانداز
قصاص مسلح خضر بیگ مالدموضوع در خیر مکدر اندوز شمار
استقبال و صلابت موفق مالدموضوع و سنبور تیغ بهم نرسیده که بیگ
ساکس سلطان بیارم العرض خمسه قصاص مکه لدر خانه تیغ
و غصه به سمار بیرق کرفتار و کیج حلق تشنه بزرو
در قتل آمد انموده و حیدر و ایلاسم بالعدل اعتبار اولیا

ذکر سلطنت محمد قاجار شاه ابن فتحعلی شاه

ذکر عبدالله قصر ایماک

نامه نگی سرفراز حاج سا نایله و للکهر محمد سلطان در اف
و همی به ابو الحسن نامه کر در لباس و روس مرا ملک رسند ایله
و خصوصا للخون ان فتح ممالک و سمدر لی للاصفات مسار ف منسوبا
لوی سوم میر محمد احمد نامه عقد نسبه نوضه عجد ه ع انجا مه حول والله
ذکر نامه عروس مملکت مرتب ابو الحسن دا حته و اوار عزم
قابلب بر واسلطنت یکه بکمال خصلت و بخبری در صحبت ابو الحسن
رفتد کار مسکر نامه و نامه و صعوف انس کرفه ما ذنا نام
سلاحلد مهام کوزنه و نواحی فوق و طلم و شم و محور در ال مملکت
بر له و غزاد و شرفا ذ لوند ن بر کاه ما ه نعا بلکه
به لمستعانه رسیده ما ه مخفوظ اکه سنان بعد فتح
نعا لور در او لمز محرم شنه و لسعی و الف بخلر که رسنده
بعد زیارت مزار شریف حضرت سید محمد کسو دراز نهانمز احمد آباد
رسیده مخیم سراد قات ساخت حند روزدن دی پوریان

پیچ خشید بهادران لشکر منصور بخت ساباط و سلامت کوچه
و کندن نقب مشغول گشته و قبه الاسلام قلعه گیان فرود گذاشتند و
محصوران در اندک حین نقب و بالان و حفاظ آنرا تصرف نموده
قلیچ خان بهادر بر جان فرود جنگ بهادرانه و مردانه کرده مهابت خان
و سایر امرای عظام بر خلاص پرورنقه جان سپار بکوشیدند که نقب نثار
عفت پیرو مرشد جوف نموده خازن شهباز بر دست دیده
و دل از تنگنای محصوران عرصه ربوده کاری زار بخود تنگ دیده در حلقه
اطاعت و آمده پیشکار درگه سپهر اقتدار گشته بخدمتهای لایقه
بملازمت شتافته منصب شش هزاری و شش هزار سوار و بخطاب مقرب خان
معزز گشت بعد ازان خسرو بیگ و عبد الرحمان سرلشکر لودی و ملا
مان کله و ملا کله و ملا کله و ملا کله
سالم زون قلعه گیان و او الحسن سالار دوح الله خان میر سخن
فوطه در کفن امداد حمه نموده کله او بدان کله

لشکر خود از شرون تی میلانت کل علیها فانٍ و بیقی وجه
رک ذوالجلال والاکرام **کلیه یحم از کار خیلی بم در دکن دارالامان**
مملکت بهمنیه بعمارت بهمنیه امر تقدیر رایان حکمت جهان مفهوم شرح فتح البه
ارد فلک کفایتحاد کل در ظل لسیه بهمنیه کشته مرول المسلم رسیده
در سلک علمای سلاطین بهمنی منتظم گردد در عهد سلطنت محمد شاه بهمنی
سی ترتیب جواهر جهان کاول بنیاد عمارت رسیده حساب
عمارات ملک مانف و سرکار والا برادر گردد و در نسبت و لعنت و شمامه قلاده
در کون ارادت صاحب خرده و سکه بر کاکه و بلکام کرز زمانه بعزت
در کنز سریر سلطنت قایم مقام او شد و در زمان سلطنت
سلطان محمود صعف در نون گ و بیدر نام سلطنت خود
کرده بخطاب بهمنیه نکرا سنه علاوالدین بهمن سلطنت افتاده
مرحوم اورنگ و قلعه گاول را دارالسلطنت ساخته لکاه مراجعت کرد
نقل فوت سلطان محمود بهمنی از بعدی امیر به عاجز کشته حوالی

در انجا خرقه خوش خواند و بکرات صاحب وقت گردید بعد حمل علاوه الدین
بمالک ماه سالار مازندرانی بر سریر سلطنت دریا محمد شاه بعد وفات پدر بر سلطنت
رسید و با حکام و کنار طایفه غروت و سلوک نیکو کرده سالهای بتکلف
کلف و مصاف گذرانید بعد از دو پسران محمد شاه پسر اصغر
سن حاکم بر کشور امد کبر سن طفلان نام یکی از علاوالدین
او را محبوس ساخته در قلعه برمله فرستاد و خطبه بنام خود خواند و دینار با
نگام خود زده مرتضی نظام شاه برادر دیگر با سپاه بسیار از قلعه
برمله و گاوبار بیرون آمده با جمع اولاد محمد شاه در یکی از قلعه
محبوس گردانید و کشور انجا را بر خود قرار داد چون
در امکنه نام نامی خلد مکان شاه و نام خود خواند و
دینار و احمد کرد تصرف اولاد سلطان علاوالدین نام
بخرده مکهار و کنکه و سرده بحر نام یافت اولاد محمد
ان ماه چهار سال و چند ماه و حکومت از سلطان علاوالدین

میلانست نظم همی منزل گه اینجهان خراب که در وی
ایوان او را سیاب همی منزل نیست این بیابان خراب که گم شد
در و لشکر شلم و تور همان رفت نام از نهاد بیاد
کرکس و خیمه سان نزدیک بیاد **فکلیس ششم از کلیس چهارم در ذکر**
فرمانروایان نیمروز شاهیه اولین ایشان قاسم برید است از قوم
ترک کرجی در عهد سلطان محمود شاه بهمنی خواجه سپهسالار میگردی
نام ستاجری او را لقب ایلخانی لقب داده در مرکار سلطان بعروج و دولت
علمدار ترک کرد از غایت طالع بلند و بخت ارجمند بمنصب
کفار مرتبه مامور گشت کذا در کفار مرتبه رایکه حاکم اودیسه در داد
و دختر او را با مرید پسر خود عقد خویش و تمار ان مرتبه
قوی حصار صدارت نشین بوسطی و خرسردار خود شرف
اسلام در آمده و جمعی و بوک او بزرگی کرد حکومت شهر
بیدر سلطان محمود بهمنی و اکثر اوقات در اودیسه و قندهار روان کرد

واب کرخصه نام خود خواند و در آن سال مزبام سلطنت بر خود
کرامت و لوای عدالت برافراشته و دکر حکام دکن که بحکام سلطنت
بر خود و جود اولا علم طاعت بلند کرده بودند انتظام
یافت عنقریب خبر رسید که امیر برید
ولد ارشد او قائم مقام پدر گشته و بعزم تسخیر ولایت سلطان محمود بهمنی امیر برید
بایس احکام و اسلحه و خرج روانه سلطان احمد بهمنی
عقب و در ایماک فوجی لوازم خان بر دو سه سلطان حلم الله
بهمنی را سلطنت برداشت لحد متصل آثار رشد و رود یافت
او را مسموم ساخت و بعد کرسی سلطان حلم الله بهمنی
بهمنیه بر تخت استقلال نشانه و آن سلطان او
کرخه با احمد کرد و او له الولد بر طاعه نمرودی طاب ثراه
و در کرناته وجه یک و شصت بحاوله داری لاخیر فی عبده بی
حدیث نبوده الوضه امیر به جهل و پنجاه در کمبل شریفه

نوشته محمد قاسم بعد تحریر این اوراق خبر آورد که بهادر خان
خود خان تصحا حوالی بیدر مرده است در این گیر و دار سال ۱۰۴۱ حالات
سلسله بریده شده بقلم او نوشته آمد کاتب این حروف مصنف رجوع
در ایام سلطنت و ولایت بیدر به تحریر این اوراق اشتغال مرقوم احوالی
نزد این بعضه و در این اثنا کار سرو دماغ نویسنده لنگ از بعض
قوای جسمانی معهوم گشته بیدر و دکر قلاع بعادل شاه منتقل
گشته و در اواخر ایام سلطنت عرجان نام خصی سرای آن قلعه مامور
حضرت صاحب القرانی اورنگ زیب بهادر غازی شهاب الدین
شاهجهان بادشاه در سنه یکهزار و سی و سه و یکهزار و
سی و یک قلعه مدرحیدرآباد و کلبرگه را مسخر
و اکثر ممالک محروسه بموجود و ملک مرحال خویش حاکم آنجا
با پسران باشش هزار و شصت هزار فارس و پیاده حالت تحریر
این سطور جمع الوقت بملازمان خانواده مشترک معلوق

گلشن پنجم مشتمل بر دو گلبن گلبن اول در بیان فرمان
روایان سنده موسوم بطایفه سمه کان المشهور بفرقه جام
چون در آن
زمانه سلاطین دانهاتی دست در تقصیر احوال یکدیگر دراز
یافته که بخود بهانه بجهت ایشان بر جماعتی دیگر انها کنند بعضی
سلاطین اسلام خصوصا حمایت الله مروج که همچو سلطان دانا حاکم اولیتر
بمندیان سنده و قسم بعضه یکی سومرکان و دیگر سمکان
در اواخر عهد سلطان محمود تغلق شاه قوم اول متناصف کشته فرقه
قوم مستقل سر اول کشته از طایفه مذکور سلطان دهلی
حکومت سنده رسید چون او بوفات حاکم شد بعد سه سال پسرش نیز در
گذشت بعد از او جام چوپان بر اورنگ حکومت سنده متمکن
و پس چهار سال نوبت جام ثانی پس جام چوپان متصدی حکومت
گشت چون جام حیات او بسر رسید و جام سلطان
بر اورنگ رسید او بعد از حکومت شش ده سال انوار حیات

جام نظام الدین

چین و صفت قندهار در سنه سبعه و عشرین و تسعمایه تهنه
سلطنت و صاحب مسند و تخت جم فرود بگذاشت ملقب بابن ان
ولادت سنه و جام دولت خانواده قدم جام لبریز و مالک کامرانی شاه
ارغون مالک سنه **شاه بیک** پسر امیر ذوالنون بیک
امیر الامرا و سپه سالار سلطان حسین مرزا بایقرا بود و
ابا و اجداد او در سلک امیران حشم خان مسلک بصدر مسند
حکومت قندهار تمکن داشتند بعد از شاه مسلک بحکومت قندهار
رسید حول و طول ملک محمد بابر پادشاه و در فتح قندهار شاه بیک
و برادران قندهار را گذاشته سمت سند را قصد نمود و اولاد صاحب
خصه و سلک در تسعه در سنه ثلاثین و تسعمایه در گذشت
شاه حسین پسر ارشد او بنام حکومت و ولایت بر اولاد
در سنه اثنی و ثلاثین و تسعمایه بصوب ملتان راهیت محاربه او فرخته
ملتان را مسخر خود ساخت بعد از ان سند و امر حسن و له

ملازمان محمود حاکم انجا را محبوس ساخته بملازمان
ملتان سپرد خان مزبور اطاعت کرده بپادشاه حسین بدار ملتان
مراجعت کرده و شاه حسین بحکومت تهته لکهار کهره سکهر و بهکر
و درسنه اربع و اربعین و تسعمایه نصرالله محمد همایون پادشاه و بیلار
ارسلان شیرخان افغان مرا بصوب سیوستان طلب کومک نمود
لل توقف نمیدانست و بعد چند ماه کامگار پادشاه عزیمت ملاقات
ارادت همراه پادشاه بوده و در اثنای راه خبر وفات
جلال خان و قیام خضر خان پسر او بمیرزا عسکری رسید
بی استصواب پادشاه نوشته فرستاد پادشاه خطوط مزبور را
روی نفاق او دانسته در سنه اربع و اربعین و تسعمایه بقلعه بهکر
للعرض شاه حسین سی و دو سال مرولت و کامرانی در تهته گذرانیده
در سنه اثنی و ستین و تسعمایه طناب رحلت فرو کوفت حول او پسری
نداشت میرزا عیسی ترخان خطبه سلطنت تهته بنام خود

مجلس پنجم در ذکر سلاطین ملبار

معلوم رای انور سلطان نلل العالم والدین
باد در اوایل زمان ظهور اسلام محمد قاسم فرستاده خلیفه مامون سلام دارد
رسانیده بود که رمضان در ملبار و دو روز عید در خرکلی باشد که در
حسن و جمال نعمت بار و کنار ندارد پیش خلیفه و رسالها در وصف
خلیفه فرستاده بود خلیفه طاهر کس محمد قاسم فرستاد که
بجزیره خلیفه فرستاده خلیفه نفوذ رسید حکم فرمود که محمد قاسم خود را
در چرم گاو بگیرد و خود را بحصار رساند قاسم موجب حکم خلیفه خود را
در چرم خرکه دفن باقی و الولد للفراش و المسلمان بر زر
محمد قاسم بحکم بر وی املاک بکند و ملاحده و کفار در ان ملک
کار دی سنه خول سلطان محمود غزنوی لشکر بر سر کفار ملبار
ساخت و مدار اخبار فرستاد تا در دست ستیلای
ایشان و خلیفه العاقبه بر ان دار مشتمل بکند بعد ازان سلطان
معاودت نمود و الولد للفراش صورت حکم ایشان سمع و در بعض

خوانی که خواجه بود چند بار استقراء نمود و شیخ ظاهر کوکه از مرض مهلک
جان برنشم اگر در نجات حوال تو و ابتیان مراد دل قلعه طلسیه وقتیه
بگیم شیخ با آن نهاد دستور داد و لشکر بکار جوی در فتح حصن کار
از پیش او داخل قلعه شده و احاله شیخ را مقید نموده قلعه متصرف
را مقصود کله الدنیا زور لا یحصل الا بالزور فه بر تواصعهای
وسی تکه کله الهی است پایه بوس سید ارزانی افتاد دیوار را

ذکر شدن و فتح الین کنکاه سابقا شیخ یوسف را
مرول ساخته بحرف و سیاق اخراج نموده خصه و سکه بنام خود
کرده خود را سلطان وقت الله ملقب ساخت و ایالی و اطراف
ناچار به متابعت او اطاعت کرده مدت سلطنت شاه سال بحکومت
انجی بسر برده در سنه اربع و تسعین و ثمانمایه در گذشت بعد او پدرش

سلطان حسین صاحب سکه و خطبه گشته و قلعه
سنور و حصون و کوت کرور و قلعه دسکوت را متصرف شد

او چه بحکم ایلدیسه مقرر و معوض فرمودند سلطان بهلول
و سیاه رحمت حق موت و نوبت فرمانروائی سلطان سکندر رسید
رسید سلطان حسین تعزیه نامه با تحف و هدایا بسیار همراه
رسولان سخندان بحضرت سلطان دین و دنیا و ستاد و طالب مصالحه شد
سلطان سکندر نیز شرایط عهد و مواثیق در میان آورد و بمجرد
با سلطان مقرر گردید ایلچیان رسیدند و رسالت مقصوح در نهایت سلوک
پسندیده انجام یافت و کام دل گرفتند و در بازگشتن کوشه
لنزه الحصار که **فیروزخان** ولد حوض الخاطب بفرمود شاه
ساخته تمام ساخت بردسیر و در ولایت بزود سابق
بعمارت املاک جدید و رسالت او نیز بحال دیگر فرستاد حول خانها و
ناتجربه کاریهای بلدل و له عمارت املاک رانگ و عمارت املاک بقصاص
فرود سامانها مسموم کرانید سلطان حسین لرزان و ترسان در بحر غم
و الم افتاد که بغرض انعام حول پسر باز بر جای سلف مسموم و محصور شد

رسانه سلطان محمود فوجی کمک جام بانه فرستاد جام با ره
کمتفال نموده فوج سلطانی لاسک و دلیجان بوصه حاکم للامور
بعرضه سلطان رسیده طرفین لاله مجاره باز دوسه فواصله
مصوط ساحت مربعه دست لامقابله نکشیده و در سنه
ملاثین و تسعمایه رطهر للدی محمد پادشاه عازم مملکت بجاپور شد
متصرف که غالم نسخه دیدار شاه حسن ارغون حاکم
شهره لابه بسخره و لاف لمسار فرمود حاکم شهره با فوج لایق کال جوکوند
در ظاهر ملتان رسیده درین اثنا فوج لجاپور سر سلطان محمود تاخته
بنا بر شته او بلاکده ساخت لام سلطان او مدد رسانیدن
بعد وقت لموافقه در سنه لحدی و تلاثین و تسعمایه ذکر سلطنه
سلطان حسین پسر سلطان محمود بکرماه بعد وفات سلطان محمود لموافق بکرماه
سلطان حسین بر سریر سلطنت لام جلوس یافته در سنه
و تسع مایه مملکت بخارج ر دوام سلطان محمود بود نام سلطنت

خان لشکر سابق مجلو و مقرر کو لشکر خان ملتانیان رالی آمد حسب الوقوع
سرسانید خواجه شمس الدین سابق الذکر ملتان مرکور و حوالی تصرف حکومت
کل حوالی مظفر الدین محمد بادشاه شتقار و سلطنت و سایر
مضر الدین همایون بادشاه قرار گرفته الحصر و الان بنجاب سابق الذکر
مرزا کامران سابق حوالی مقرر کو مرزا کامران در لاهور لوصل الامور
معتمدان ملتان و ساکنه لشکر خانها در لاهور طلبیده بیرون شهر فرستاده
برای اقامت مقرر کرده تا حالت تحریر محله لشکر خان مشهور است
و ملتان را تصرف حوالی لواحق بنجاب برای حاکم لشکر خان مقرر
نموده و لف ان طایفه مقرض و صفحه کل الان تاریخ ملتان
تصرف کامران در سنه ۱۱۳۲ الف
ملتان و جمع ان نواح تا سرحد قندهار در تصرف چغته کل است
و تعلق تا الان بحضرت امیر مورث حقوان و الان کلیسم
در میان فرمانروایان فضای عالی خطه دلپذیر کشمیر

محمد قاسم در تاریخ خود چنان مرقوم نموده و حوالی توصل سلاطین و ملوک
و امرا و ارکان دولت مرتبط و مخصوص بوده لهذا محل تحصیل
خاصان و ملازمان شده و حال که از دولت سلطنت نشان اسلام
مشتمل گشته ضمایر اولیاء آنرا در سنه خمس و عشر و سبعمایه رحلت
حلوت گزیده بلاصه سه دیور سنه میرنام شخص در لباس قلندر
بس بلاصه رسیده و سلسله نوکران او و اعقاب سنه او نیز خود را
بارجن هر یکی از پانزده ان بوده سنه الوف شاه میر در حدود بلاصه
اختیار نام نهاده از جمله در سنه اربع گشته و حوالی بلاصه مسکون قلعه

راجه ریحن نام پسر بس بحکومت رسیده شاه میر از پس
و خان نهاده و کتاب سلطنت الشاه میر چهار پسر بوجود
آورده یکی جمشید و دوم علی شیر سوم شیر شاه
چهارم منذل هر چهار پسر در سنه اثنی و اربعین و تسعمایه
متصرف و آمادهٔ و حوالی بلاصه ریحن نزد کرشناه میر بلاقات

بسر لل خود در سنه سبعه و لعین و سبعمائه لوای مخالفت برافراخت
و لل لاصه با لفاق امرا بر سر او لشکر کشیده مرتبک حمله لشکر او را
بر لکنیه ساخته بلاد بدست آمده تعرض لیشان بمرو ساخته
بعقبه لبدوا لح در آمده و یک لوس بس خود لکجا بر لاسه در بلخ
فرستاد و بر و یاله سلطنت نشسته خطبه و سکه بنام خود جاری
ساخت و خود را بلقب شمس الدین ملقب گردانید و بعد از سلطنت او
بنام ظلم و تعصب بر طرف و لمشعار دین محمدی لئی پیدا
اولد معظم کسمر خطبه بنام خلیفه عباسی جاری ساخت و مالکی لین
بر فرقه بلاسه سالدی چون لحاله در بیان سنوات در گذشت
حکومت او شش سال بعد از سلطان شمس الدین سلطان
حمید و لدی بر لک او بر سریر سلطنت نشسته و علم عسکر کشور
گیری او نا لفاق لعراء و خروج کرده در لبک مدت بنام سلطنت
لذ و کرده و حمید سنه بعد از وفات پدر بلاد بلخ را فروگذاشته

چهل روز میبوط مالوفه مراجعت کرده ظاهرا بعمر و فنن اوسان عمارت
مذکور تعمیر کرده بعد از وفات سلطان
خلد الله برسش نخجاب سلطان سکندر محارب کرده بر مسند سلطنت
جلوس نموده و تبت خوان و جمیع الولایات سابق صدر اولوس و در عصر
او امیر تیمور صاحبقران بر سبیل ایلغار و اوطاق فرستاده الکاب
لاحوال ایلچیان صاحبقران بسمع رسانیده و اظهار اطاعت و انقیاد نموده
و چی یو و نوکران ایشان را بسیار حرمت حضرت صاحبقران خود سند کرده بازگشت
خلعت سلطانی و زر و یراق و سایر مراسم حشمت او و فرستاده
و قبل از وصول صاحبقران بقلع و قمع ملازمان او پرداخته
بعضی را بقتل رسانید و امیر صاحبقران با لشکریان او بعزم دفع
سلطان سکندر متوجه آن صوب شده در ولایت بلغار
بکنار رود سکیلس بایل او قشلاق نمود بعضی از ملازمان
لشکر حضرت صاحبقران بر سبیل ایلغار ملازمت مقصدم

ایشقدر مدت سلطان سکندر نام پادشاه این تجانه را فرمود
خوله ساخت سلطان و نمود کماشتگان این نوع را بجای کتابه
بالای عمارت سکندر استند تا بالعکس قول صحیحان که این عمارت
را نمی سکسم سلطان سکندر در سنه تسع عشر و ثمانمایه در کلبه
پادشاهی بود و سال فته ماه ذکر سلطنت سلطان علاء الدین شاه
میرخان پسر کلان سلطان سکندر بعد فوت او سلطان علاء الدین شاه
مخاطب شد زنب الملک تاج و تخت کشید و محمد خان بلور کوچک
او طرف بنجاب کشید و به بنیچ کهوکهر که از جمله قوم صاحب جمال
خلص یافته در بجاب آوازه بلوریت و سلطان علاء الدین شاه
بالکه از استه رانان ابلغار که سکه و خطبه یافته
کفار سلطنت سلطان علاء الدین شاه سی ل و سه ماه و اسوا
در سنه تسع عشر و ثمانمایه بحضور بود ذکر سلطنت سلطان
زین العابدین بعد علاء الدین شاه محمد خان بلور پسر تخت

غنیمت والسنه پیش سلطان بیفته وغیر از خوک وسایر کوشش در
حق سلطان نکنند بعد چند ساعت سایر کوچک اندیش خوک را از
حق بر دوش افکنده بیرون رفتن وکوشش سلطان صحت یافت وخوک
مرض اندیشه بخود باشی در معبد خود بدرم که بحال اصلی بیاید
بعقول بیش سلطان رفته او را صحیح وسالم یافته تصدق
واوفه مسجدان ماکه محمدان حسن ع الدا سنه وسالها بکفه و
سلطان بعد لنان مرتبها زیاده معلوم ست وبدان حیه بسر برد
ولی خوک اصفه کوشش سلطان در آب اولر عمارتی عالی و
حمام وسبع وخانهای مانا ع بعد نموده در راه کوشش اولاخر
سلطنت او بسر لن سلطان مانکه کرد مقام حک وحدل کشته
بسر کوحک او آدم خان بیرارسته اولا بحرف شدون بان
گرد نده در اواخر سنه سبع وسبعین وسمانمایه سلطان در
وفه سال نهم سلطنت او بجاه و ه سال

حاجی خان نام پسر میانکی سلطان زین العابدین حضرت سلطان

حاجی خان سلطان پسر او و محمد خان کلهور کلان پسر سلطان ابراهیم تخت
نشین شدند سلطان فوج مقابله او یعنی محمد خان نرجم تیر دران
معرکه در کمر سلطان فتح خان و ابراهیم خان سلاح بر میان بسته حاجب
بر سر خیمه سلطان ایستاده و خود بر سر مسند در حالت مستی
از صحبت اوباش افتاده در کنار سلطان او یکسال و شش ماه در سلطنه

سلطان حسین و سلطان حیدر

بعد فوت پدر سلطان حسین به سلطنت
رسید امرا و وزرا را خلعت داد و ملک و تعلقه و اضافه
سلطان زین العابدین را الحصار کوهرام خان و له سلطان زین
العابدین را لشکر کشنه و بعد محاربه مع پسر و لشکر و بحکم سلطان
در حصن او معیت کشنه او را فروج بعد رسیدن در کنار و فرزند
سلطان او را از کشمیر مخرج و کهه پسران را اعطا و عهد سلطنت
و بعض حصه را ولایت نیز او را خشید و سلطان در همان کهه کوت

کلمه من سلطنت او صحیح معلوم نیست **محمد خان قله**

سلطان حسن در عهد او سلطنت خلوص نموده

و ملقب بمحمد شاه گشت و فتنه های عظیم در عصر او دیده لیکن قوم

باکری و ساوجبلاغ با هم او بخیه بر روی جراحات خویش حاضر نمیشدند و یکی

بر دیگری ترحم نمیکرد و از نظام سلطنت او در رفت خلل و ویرانی در ارکان

و اذیال روزبهان و فتح خان بن لطف خان سلطان بن الغازی

از حیات دنیا بانواع بسیار رسیدند تعرض حکام و محاربه صفت محمد شاه

را کفار ساخته در سنه اربع و تسعین و ثمانمایه جهت **فتح**

شاه موکب ساخته بر سلطنت نشست و امرای مخالف را

از خراج نموده بر نظم و نسق ممالک محروسه در عصر او مترتب گشت

مرد مال شاه قاسم نواده سید محمد نوربخش لرستانی و امیر

محمد اشتمار حلالی و بسیاری از کشمردان مرد او شده کوشیدند و

طایفه صوفیه و در باطن شیعه مذهب تا حال از مریدان او

در آمدن سکندر خان و اردو کشیدن خان زمان با جمعیت بسیار بر سر اولاد و آمدن
او در سنه اثنی و ثلاثین و تسعمایه محمد شاه بمحاربه و مقاتله سکندر خان
رفت اول حمله سکندر خان بر هم زده و امرای سلطان را تنبیه نموده
ملک کاجی در کورساخس سکندر خان خلق و مردم اولوس سلطان
رنجیده و دیده خروج جمع امرای مخالف سلطان شاه ولد سلطان حسن و سلطان
محمد شاه بقیه اولاد و ابنای خانم در پیش سلطان رفتند
سلطان محمد شاه کرت سوم مانیه سال و مانیه ماه و مانیه روز
در سنه ثلاث و اربعین و تسعمایه اولوس رسید و ملک کاجی وزیر
مستقل گشت امرای ماکری از کمر کرکه بملازمت ظهیر الدین محمد بابر
پادشاه مدتها رسیده احتلال و اختلال در بعض زمینه و بحر ایل مملکت را
باشتباه و بهم میزدند حضرت از حسن تدبیر در تنبیه ایشان
در خطاب سم ازین قوم لوم میرسند و بحلف و لاخه
نسر داری شاهیک و محمود خان لشکر بسیار بهمراه او تعین نمود

کاجی خلیفه ابراهیم شاه را در دوسه محل سرقتال کرده و در
موضع سلدح اتفاق محاربه افتاد احمد ابراهیم شاه تعاقب
و کاجی از کنک تارک شاه برس سلطنت قراباغ و عا
و محمود خان را با تحف و هدایا خدمت نموده بدرگاه سلطنت او
و سال نگذشته بود که امرای کشمیر اتفاق نموده محمد شاه را از قلعه لوهر
گفته بر آن قلعه مستولی شده او تارک شاه را ولیعهد ساخته

مرتبه چهارم محمد شاه بر تخت سلطنت جلوس کرده چون یکسال از
سلطنت او منقضی گشته دلیل لام خضر طهرانی محمد یار شاه را در
هندوستان گذاشته و میرزا کامران را بتخت سلطنت برداشته
و تخلص محمود خان و عاشق قاجی را بکشمیر گسیل کرده کشمیریان محمد شاه را
بر دوسه کوهستان خزیده و معاملات تاراج و غارت نموده بلاد بور
و دوسه سنج و تلاش و تنگه سلطان سعید خان پادشاه کاشغر
نیز جهت سکندر خان را با قلعه راجوری و تبت و لار بر کشمیر

کشمر و شالدو بکشمر رسیده در قلعه و عمارت تفحص نموده و تفحص تمام

خرابی و دقایق اولدن بر قلعه مرصع کی محمد شاه مالقاق

امرا کشمر در مصالحه نصه و خرجه لر اسکندر خان منوچهر خان

و نجف و مراد کرمانیه کاشغران ازبک قصه وارمق کسه لقاکشغر

رفته نصرخه کاه سلطان محمد شاه مرحوم کسه بعالم عقبی شتافت

حکومت اودرت فرشته بحال لوقعه فوت محمد شاه تارک شاه

کرت دوم سلطنت کسه و منوچهر چند ماه کرمانده لوقه کی موجب

التماس امرا کشمر نصرالله مرزا عالمپناه لوقعی عزیمت عراق

ذریعه مرزا حیدر دوغلات راه کشمر یولنه کسمشلر و حاجی

حاکم ذریعه مفصل کشمر لوقعی نوشته شاه لقبال بحمداد

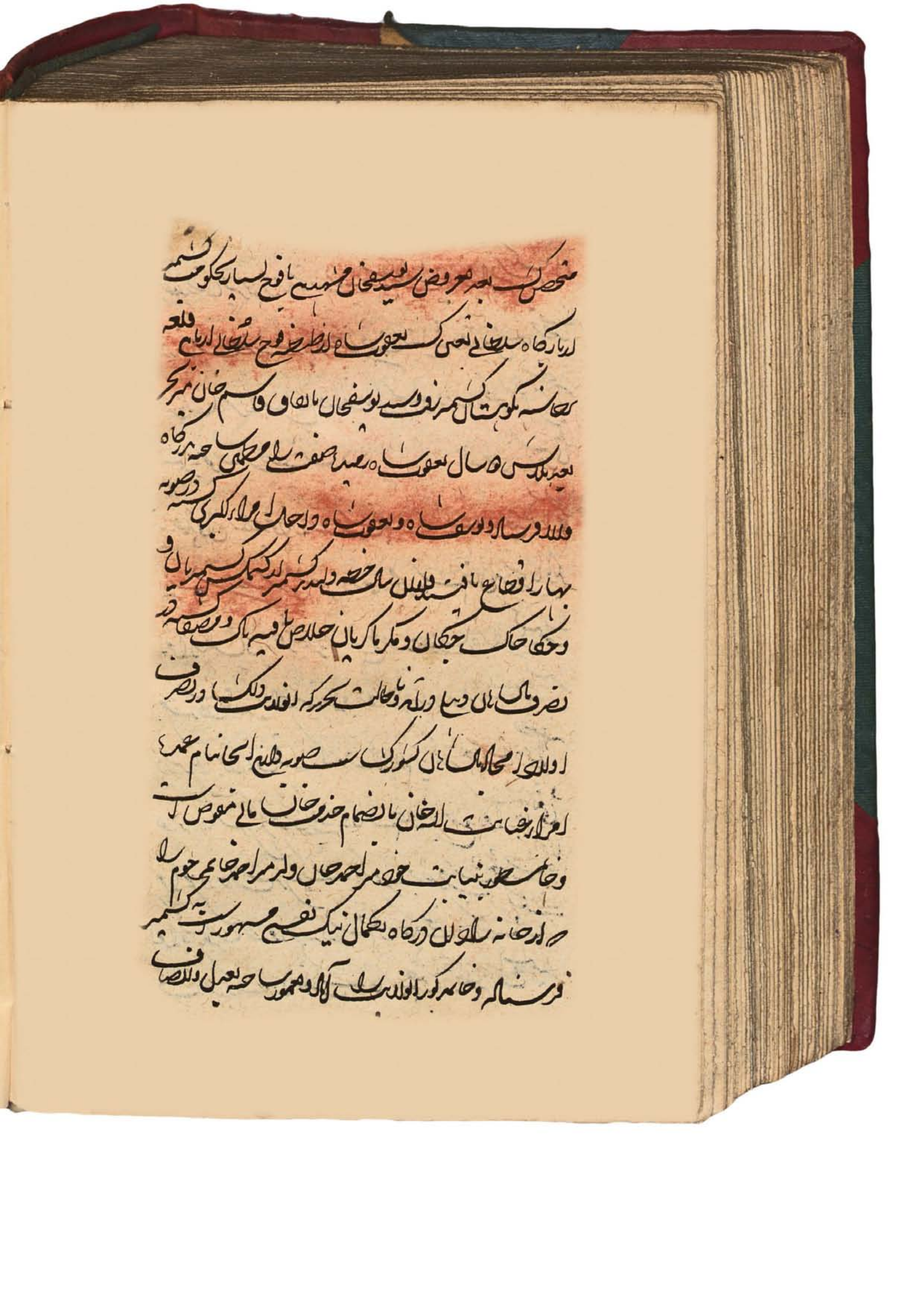
تولدلر دلیل حیدر افغال و دقایق بکومک خوی لوقه ذکر

حکومت مرزا حیدر دوغلات و مرزا حیدر مالقاق امرا کشمر در

احدی و خمسین و تسعمایه بمقابله افغال شافعه بر مرتبه دلاور و مردم

کرده و بعد از شاه او را نیز معزول نموده پسرش سلطان یعقوب
جانشاه او را نیز معزول ساخته اسمعیل شاه سلطان یعقوب را
بقلعه بردند اسمعیل چند نفر غزل در صفحه روزگار او نیز
گذاشت حبیب شاه پسر سلطان شاه گفته و در مخالفت یکدیگر
در حالت کودکی کشمیر بهمه را متصرف شده و فتح ملک خانواده
ما های کشمیر را مسلم داشته بعد از حال در احکام حبیب شاه کرده شود
او را محبوس ساخته خود را سلطان غازی شاه خطاب داده بسلطنت
نشاند و چهار سال در خدمت گذرانده فوت کرد پس از او حسین خان
برادر حبیب شاه را عقد حکومت ساخت از او نیز چند گاه در میان
کشمیریان فتنه و شر خود را بحلال الدین محمد اکبر پادشاه در سنه
سبع و تسعین و تسعمایه از ملک حاجی خان پادشاه و شر او را در محل
جا داده و شر بر سر کشمیر یعنی و موجب حسن خان از مسندان انحراف
نهی کنه السهال و موم نهمر شده و در ریاست خود که علیحال بلاد

حمد خان پسر خود را با نخجوان نسبت بجانب پادشاه و فرستاد پسر بزرگ ال
در ولایت حضرت پسر بچه بوطن رفت و رسته اشی و قسقین و لشمانه حضرت
اکبر پادشاه مرزبان تاریخ ولایت بهلوله رسن و شاه قلیخان با نسخه
کشمر مامور ساخت بتصرف شاه یعقوب پادشاه پسر خود را در سری نگر
با عمال قول ساخته خود را بملازمت سلطان رسانید و بانعام معمول خاطر
لهذا پسر رسته حمس و لشمانه محمد قاسم خان مرزبان با دیگر
امرای عالیشان با نسخه کشمر دستور با فته بتعقب شاه یعقوب پادشاه کشمر را
محاصره ساخته با یالقه مقابله و مقاتله در پارغ موله رسیدند امرای کشمر
در سری نگر با جوع خانقاه کوه قاسم خان با جمع امرا بمقابله و
مقاتله پرداخته بعد از جنگ عظیم یالقه یعقوب شاه کشمر را
مراجعت داده خود بسری نگر آمد و کشمر را مصروف بتعقب شاه یعقوب
امرای کشمر ساخته مامور بقاسم خان حبک موضع درکت اول
یافت و درکت ثانی مالک قاسم خان در قلعه اریک کشمیر



الصاف متصف کتاب هفتم در ذکر مشایخ معارف

سیدون مستان عالم السید ابراهیم

چون در تاریخ فرشته احوال چشتیه و
سهروردیه مروج این کشور مجلوه تنزل یافته احوال این دو
سلسله شریف باختصار بعد از ان ذکر دولت داران حالات ایشان
بر رای نور منور گردد

ذکر حالات معین الدین خواجه معین الدین

چشتی سجزی

اولین این سلسله سلطان سریر سریر خواجه
معین الدین معین الدین سجزی قدس سره است بر او خواجه عثمان الدین
حسن بن نور صلاح و تقوی ارزانی داشته نور جود و وفا بافق خواجه
سالمه نور در بلده سجستان عود طرح خود باقی و کیاء میراث بر خواجه
رسید روح خواجه در حیات ابوی صاحب علو باکاه ابراهیم قندوزی
مجذوبی ساز در لجه کرد از فنا خواجه معظم بس ارجاع نمود بلوک
پس اوکلاب ابراهیم کرد کی در انجا ساکن و بر اهل
خانه در دهم خواجه ابراهیم بجوار حق پیوست

ولک العمر موصه مسجد عالی و قلعه ارکیح و سنگ کوشهر بهمن
اسحکام شاهان و نوالله محمد حمایکر شاه جلف الذی سه لمی کشور
ستان برتالدب زاساکر محلدب سلطان احرات کلمه رحمه
اقرار ساکنان لک و مجلس سهان الله محمد شاه غازی یزد
شترک کلمه سلطان ای سلطان مسجد ازسنگ مرمر شوشه مراد
ساکن احرات موصه رنعات حصار و زیبا و کشیده بهمن
نکلف و ستونهای رخکاری و محرابی تصویر مرمر موصوف حصار
خواجه فرید و بهمن ساخته و در حصار طایفه از فولاد حوض بزرگ
بالجی واقع است شعاعه ساکن و مراجع و بنای در حصار ایشان
ناط اولاد سخواجه و از فسلهای عمو و سمع حاکولان العوصه
ولک مرد سنگ اولادی بهستان است و ایشان قوم
واقع مجمع صوفیان صفحه حیاته و وجه و حال مسکنه و از
روح رفوح خواجه فضل الله یاند اللهم نور قبر فضل احمد

رساله لطایف رساله سی و سیم در معامله سماح و ولا این است

خواجه نوکسکان چون سلیم را : مریدان از غیب جانی در آمد

خواجه سالار ترکی و بوجه دلاور سپاه و در ایالت سریعه در

و شنبه چهارم شهر ربیع الاول سنه اربع و تلاثین و ستمایه

حالت احتضار بهم رسید فرمود تا صلاح حاصل و خواص و اعلی

چون نسخ فرهنگ رسانیدند چون لبیک گوید در موضع

چند در قبال ایشان چون کسی که خریدار نو مرغول نیست و در وادی

مسالک ایجاب کند ی و تکلیف نیست محاورات ایجاب میکند

درین باب وصیت خواجه ک و اینجا خواجه نو و الله حالت نخورد

با صدر سال از حلب ایجاب کرد نسبت سلطان و سایه بانی

عقد در سر روضه رسول صلعم جاندوب میکنید چه معلم دلالت

کنند و عمارتی نیامت چنین و تکلف نیست که وحی آنست

ایشان کرد بین لوی عرق قبه و قدوه تمام حاصل موصل نور الله مضجعه

محمود همی فرماید مسعود سلیمی نخست الدین مشکان را بدان
عصر بزرگ نسخ فرماید مسعود حاملی لوشی نماز شحنه میکند الدین
در نسخ نجابه و آله نخست سلام علیه اقبال و اجلال کوید آنه فرمان
رود حق فرمان آن را لوشم مانی ملاکر فارسیم عهد میکنم که اگر
بنیاکوم لشکر و لشکر سلام و آله بقیه عمر کوید این فعلت بکنم آن فعلت
دعا خواست حق سبحانه و تعالی رسول الله نصر اخبار و رسان
اوست اصحاب و عالمون در حالت اصحاب باز آید رود کار با
اسباب و عمال خود بخلعه لشکر سلام و آله آید معدل لشکر لوشم
در سنه اربع و ثمانین و خمسمائه در قصبه کولو دلال سنج فرماید
مسعود عالمی محمود مشوله کرسی ثمر رسید تحصیل علوم طاهر
نمود و لسانی خوش و بمادفاسنج شهاب الدین عمر سهروردی
و سنج سیف الدین باخرزی و سنج نجیب الدین حموی و سنج بهاء الدین
دکری و سنج اوحد الدین کرمانی و سنج فرماید محمد عطار نیشابوری

ذکر سلطان الاولیا

شیخ نظام الدین بلخی

سبحان الله ایچه کلمه لب عالمی بایه که لمان نصرت ریاضت
وقاعه سیح ارسی بمک بسیاری بمک دریامنده که حه قدر صحه
فو لدر حرفس ایرمک مایه بنکر حه قدر حرفی بمک سرلری
ای صاحب سیح نظام الدین بلاولی ارخصه سیح بیمار رسیده درحیات نور
توطن کزیده وبعده محاربات نفس بیایه عروان رسیده بهدایت سکنه
ایدار کرمت ولسار ایدوب ازمرداسیح بایه خلافت رسیده الدکمله
سیح برهان الدین عرف خلعت خلافت وتاج ارشاد وسند محمد
کیسو دراز بخلافت کله رخصت وسیح نصرالله سماع خلافت وسلوک
بخلافت وسماع مامور کشته والله اعلم مراقبه ومقابر لکن
صاحب عظام زیارتکاه عالمدر ومجاورین ایدرلر وسیح
کمال الدین یعقوب وسیح اخی سراج وحولنا حمال الدین وحولنا
حسام الدین وشرف الدین کاشانی وحلقه حسن بصاحب
ازمرداسیح له ولدین خسرو ولدچین ازمحمود سیح نور واود

غزنا وحاکمین شهر را بهر او در حبس نقد ری سلطان جلال الدین
درجی را رخواله بحرین نزد شیخ سعد و سالار فلندر و ملوک حاضر بود
گفت ایها الشیخ المهدی مشترک شیخ گفت تنها خوشتر ک فلندر
شیخ نعقه احوال او نکو مالوس سلام شیخ شنیم نمود
گفت نفهمید که نسبت تو تنها خوشتر ک گفت لم نحو بیاورد
گوید شیخ نزد او رسید شیخ منبری و علم او شیخ جلال الدین محمد
نوشته اند که شیخ بر سالار شیخ و نمود فرض سیمانخانوان
فردوسیان حواله شد ک آنس بموجب او شیخ مرد شیخ حجم اکبر
فرد وسی سنه اثنتین و ثلاثین و ستمائه خسرو خان پرانجه
خزانم نمک لقای خود سلطان قطب الدین سلطان علاء الدین
خلجی را بک و مقله سلطنت زد افریمان شیخ عصر
بحرین فتوح و رسالت از جمله شیخ ک مکه بحضرت شیخ نظام الدین اولیا
نیز رسانیدند ان بمالوف و مرغوبان و صوفیان و لفضر

ما عرض کنیم که گفتی در آله سبع راکب ای در روس در رد سماع
چه حجت دارید شیخ گفت حدیث نبوی است السماع للاهله حلال
قاضی گفت ما حدیث حجت نمی گیریم مگر از قول ابو حنیفه یا شیخ گفت
سبحان الله حدیث نبوی می آرم این قول ابو حنیفه از کجا ثابت شده
رکن الدین شیخ بها الدین ذکریا الملتانی رسید و سلطان تعظیم و
استقبال او نموده در سایه سلطانی آورد شیخ رکن الدین صائم الدهر
لباس کمال انوار در قوت تقوی محاسن بر سید سلطان گفت فضلا
در رد سماع با شیخ مواخذه کرده شیخ رکن الدین گفت من در مکه این مسئله
را از فضلا و شیوخ تحقیق کرده ام در رد سماع حلال است مگر لاحرم
شیخ نسوه سلطان معذور خواهد شیخ از مجلس برخاست حق عمر
شیخ نود و چهار سال رسیده مرض حبس بول بر شیخ طاری گشت رکن الدین
بلاوری در هان الدین عوفی و دیگر خلفا را تعلیم و وصایا فرموده
قلعه فرنگی را تحفه در حضرت نموده بر حمت حق پیوست و در میان

بجایی رسید که ضعفه بر او غلبه نمود و آن واقعه بملاقات شیخ رسید بعد از سلطان
محمد بعلق حول خلایق رسالا از دست آورد ساخته بدکن بشیخ رسالا مکلف
کسی از بخت حاصل نمود بندل در سفر همراه حول فقر او
اولیا و انبیا مصدر بکلمات ارزانی لذه شیخ نیز بر حول رواد در سنه بیان
امور سلطان همراه شان کرد و قصه محمد سلطان در نهه وفات یافت
و سلطان فرود شاه سلطنت رسید شیخ لذان بکلف نجات یافته
بر سال که در بحر سنه و سال سنه تحریم بهر رمضان امیا لک
سه سبع و خمس و تسعمایه بزخم کاری قلندر رحمتی حق پیوست
و در علو و سبع قدیم در الحال و یافته محصل بر سر آبی که لذ حوض
سمع حارث بر قول که بعد الفضا بلام رسانیده و سنه و سبع
در آله رسان که آن سال نالم لذ بالای یاد سلطان محمد
بعلق زمان سیر احرات نفحه بائس مع لفته و لسبکبار نهضت
کو حک سایر ملک فور سر آن لب نیکاه کامل بر ور سنه زیان و مرد

بحکم مرجع بماند و عمارت بدست شفا والدوران اصلاح اولیای
غفل نکنند و رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین منخوانند
و تقلید عام در حاصل نیز الفقر سراسر کفر که اکثر از موانع فهمیده
به تنبیه عام حرمهای حضرت امیر و غل میدهد ذکر شاه

ذکر شیخ نجم الدین ابو الجناب منتخب شاه منتخب از خلفای شیخ صباح
نصر الدین اودیلی بخلد و سمت وکیل ماموریه بالصورت شاه
و دولت آباد رسید، صوفیان در عامه و خاصه در آمد و رفت
از فرط حسن ارادت بخش ملوک و بعد وفات در طارمه
مدفون گشت ذکر شیخ برهان الدین از خلفای شیخ الصباح
نصام الدین اودیلی حوالی منتخب در دولت آباد شیخ
برهان الدین بر اطراف بخلد و انحای ماموریه دولت آباد
رسید و مسند ارشاد بگسترد و فتوح بحد رسید و
بسیاری و معجزات بسیار بعد وفات بالدی کوچه دولت آباد مدفون

ذکر شیخ زین الدین العابد

شیخ زین الدین العابد بن شیخ بهاء الدین

ناچار بر منبر عبد کاه مرآ ملد و صلح با لیلان خوله و روم بو بح
آسمان کفه کوه اکر امروز با لیلان نفوشی نخی عجب تو که در
هیچ آلاه نباشم هنوز از منبر فرو نیامده بوده که با لیلان آشتی
باره و سد وصف لدی ترمذی که از ارکان وقف حاضر بود
کفت اکر به سلام رتبا حق تعالی اخلاص است وقف صحیح
سایر تو نظر بیست لا جرم حرفی بلو بانه حرا کفه در لاک
تو نباشم اکر بر سر نی نیازم مرف و صلح تو فعل بمکه بس
خوله فرسا بسا نا لیلان فضولی کلم

DA
BANKIPORE
1891
ENTAL PUBLIC LI

KHUDA BAKHSH O.P. LIBRARY
PATNA
Prog. No 3789 (Old Series)
Date 19-7-1955
Section Manuscript